UNIVERSAL LIBRARY

ترجمهٔ حکم رفاعیه

از تصنیفات
حضرت غوث شریف وقطب جلیل منیف پیر روشنضمیر سیدنا
السید الشیخ احمد الرفاعی الحسینی الکبیر رضی الله عنه

(مترجم)

کیلانی زاده السید محمد سیف الدین

برخصت نظارت معارف جلیله طبع شده است

استانبول

درمطبعهٔ (محمود) بك درجوار باب عالی درجادهٔ ابوالسعود

نومرو ۷۲

۱۳۰۲

ترجمهٔ حِکَم رفاعیه

از تصنیفات

حضرت غوث شریف وقطب جلیل منیف پیر روشنضمیر سیدنا
السید الشیخ احمد الرفاعی الحسینی الکبیر رضی الله عنه

(مترجم)

کیلانی زاده السید محمد سیف الدین

برخصت نظارت معارف جلیله طبع شده است

استانبول

درمطبعهٔ (محمود) بك درجوار باب عالی درجادهٔ ابو السعود

نومرو ۷۲

۱۳۰۲

﴿ مقدمهٔ مترجم ﴾

باسم خدا اغاز می‌کنم

حمد وسپاس وشکر بی قیاس خداوند منان که {خلق الانسان وعلمه البیان} را سزد . وصلوات زاکیات وتسلیمات عاطرات برمفخر موجودات ورحمة عالمیان رسول مکرم ونبی معظم صلی الله علیه و سلم وبر آل کرام واصحاب گزین عظامش رضوان الله علیهم اجمعین باد. برضمیر هنروران صاحب تدبیر مخفی نماندکه چنانچه این عبد فقیر پرتقصیر فانی {محمد سیف الدین} فرزند السید {محمد مرتضی} ابن المرحوم ومغفورله پوست نشین درکاه قادریه ومفتیٔ اسلام درحماة الشام السید {محمدنجیب} ابن العلامه السید

الشیخ {محمدالازهری} ابن الاستاذالسید {الشیخ عمر}
ابن مرشد کبیر وعارف شهیر پوست نشین طریقت علیهٔ
قادریه درحماة محمیه مولانا السید {الشیخ یٰس} الجیلانی
قدس سره. متسلسلا بقطب اکرم ربانی وغوث اعظم
صمدانی محبوب سبحانی سلطان الاولیاء وسردار اصفیا
ابی محمد بازالله الاشهب جامع معارف ومعانی سیدی
{السیدالشیخ محی الدین عبدالقادرالحسنی الحسینی الجیلانی}
رضی الله عنه نسبت اتصالیــه دارم. وازطرف مادر نیز
بحضرت شیخ کبیر وامام خطیر سلطان اجلهٔ عارفین غوث
جلیل ربانی وعلم شهیر یزدانی اســتاذ معظم لاثم دست
نبیٔ مکرم صلی الله علیه وسلم ابی العلمین مولانا وسیدنا
{ السیدالشیخ احمدالرفاعی الحسینی } رضی الله عنه نسبت
اتصالیه دارم. چونکه والدهٔ ماجده السـیده الحسـیبه
{فاطمه} بنت المرحوم السید حسن ابن السید یٰس ابن السید
عبدالرحمن ابن السید علی العیبسی الرفاعی آل القطب المشهور

{السيد الشيخ محمد العبيسى} دفين خاك عطرناك حماة الشام كه يكى از مشاهير اولياى حما است رضى الله عنهم اجمعين. درين زمان سعادت اقتران وهنكام ميمنت فرجام حضرت پادشاه معارف پرور وشهنشاه عواطف كستر امير المؤمنين وخليفهٔ روى زمين خادم الحرمين الشريفين ظل الله فى العالم حارس شرع محمدى المؤيد من السماء المنصور على الاعدأ مولانا وولى نعمتنا المعظم شوكتمآب السلطان ابن السلطان السلطان ﴿عبد الحميد﴾ خان ثانى الغازى حفظه الله وادام علاه ونصر جنده وأبد ملكه الى آخر الزمان بحرمة ولد سيد عدنان صلى الله عليه وسلم. {خواستم} كه بطريق تبرك {حكم مشهورهٔ جد ماجد خود حضرت قطب جليل السيد احمد الرفاعى الكبير رضى الله عنه} كه درنتايج دين ودرسلوك اهل يقين ذخيرهٔ مكمل درزبان عذب البيان عربى تأليف وتصنيف فرموده است من هم آنرا

موافق اصل بزبان فصاحت بیان فارسی ترجمه نمایم .

بیت

بپوش کر بخطا رسی وطعنه مزن
که هیچ نفس بشر ازخطا خالی نبود

واین موفقیت محضا ازملاحظهٔ لطیفه ویاوریٔ روحانیت جلیلهٔ شریفهٔ آن بزرکوار بدین بنده روی داده است . امدناالله والمسلمین بامداداته وجعلنا من المحفوفین برعایته وبرکاته آمین .



بسم الله الرحمن الرحيم

این ترجمهٔ مختصرهٔ حضرت مؤلف رضی الله عنه است

آن سید امام وولی همام قطب غوث جامع خاشع متواضع صاحب کرامات ظاهره ومناقب باهره است که خدای تعالی آنرا ممتاز وسر فراز کرده است بدست بوسی رسول معظم صلی الله علیه وسلم یعنی شیخ کبیر وعارف شهیر مولانا (السید الشیخ احمد الرفاعی) ابن السید ابی الحسن علی ابن السید یحیی ابن السید ثابت ابن السید حازم ابن السید احمد ابن السید حسن (معروف ومشهور برفاعه که جد بزرکوار آن می شود بجد خود نسبت دارد چنانچه صاحب تریاق وفاروثی و شریف مرتضی شارح قاموس و سائر آز ثقات بدین وجه ذکر کرده اند) ابن السید المهدی ابن السید ابی القاسم محمد ابن السید الحسن ابن السید الحسین ابن السید موسی الثانی ابن الامام ابراهیم المرتضی ابن الامام موسی الکاظم ابن الامام جعفر الصادق ابن الامام محمد الباقر ابن الامام زین العابدین علی ابن الامام سیدنا الحسین السبط شهید دشت کربلا ابن سیدنا ومولانا امیر المؤمنین وصی رسول امین ابی الحسنین علی کرم الله وجهه (رزقه) از زوجهٔ پاکیزه اش سیدهٔ نساء عالمیان

حضرت فاطمهٔ زهره (دختر) سید مخلوقین ورسول رب العالمین سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم . و مولود شیخ رضی الله عنه درواسط . و وفاتش در (امعبیده) واقع شده استکه آنده است نزد یك واسط درقاموس کفته استکه (امعبیده) بروزن سفینه است نزد یك واسط ودر آن قبر سید احمد الرفاعی اه . وشریف مرتضی درشرح قاموس نیز کفته استکه (امعبیده) بروزن سفینه است نزدیك واسط عراق ودر آن قبریکی ازاقطاب اربعه استکه صاحب کرامات ظاهره سید بزرکوار ابی العباس احمد بن علی بن یحیی بن حازم بن علی بن رفاعه است بنابرین نسبت بجدش برفاعی دارد واوفرزند دختر سید منصوربطائحی که درزمانش بباز اشهب لقب داشته بودرضی الله عنهم ونفعنا بهم اه . شیخ رضی الله عنه درسال پنجصد ودویست پیدا شد ودرسال پانصد و هفتاد وهشت و فات نمود و درقبهٔ جد مادرش قطب جلیل انصاری شیخ ابی بکرالواسطی النجاری مشهور بصوفی پدر شیخ منصور بطائحی مشارالیه دفن شده است. کروهی ازمفتی ثقلین مولانا تقی الدین واسطی قدس سره پرسیدندکه ازشغل احمدالرفاعی درمدت عمرش چه بود کفت کارش درمدت حیاتش مدت عمرش بود چون این لفظ برایشان مبهم ماند کفت شغلش (الله) بود واین نام همایون عددش درحساب جمل شصت وشیش سال است . وکفته اندکه تاریخ ولادتش (جاء ید سرالرب) وتاریخ عمرش (الله) مد طبیعیرا الف اعتبار

باید کرد وتاریخ وفاتش (لله جاء یدسرالرب) . حضرت امام همام شیخ ابراهیم کازرونی درکتاب تریاق در حین ترجمهٔ حال حضرت مولانا رضی‌الله عنه این دوبیترا فرموده استکه

اذا نظرت الی‌الدنیـــا وهیئتها * فانظر الی‌ملك فی زیّ مسکین
ان کان یصلح للدنیا سواه فتی * فذاك یصلح للدنیـــا والدین

حضرت امام محدثین عزالدین احمدالفاروثی قدس سره درنفحهٔ مسکیه دربحث نسب مبارکش چنان‌می فرماید .

﴿ بیت ﴾

متی ماقیل ان نجم الصبح حیا * تعـین ان مرکـزه السماء

نسبت حضرت سید احمدالرفاعی بحضرت محمدیه ووصت مسلسلهٔ حسینیه‌که درجمیع امصار ونواحی واقطار مانند آفتاب فی‌وسط النهار اشتهار دارد برای اقامهٔ دلیل آن احتیاج ندارد .

﴿ بیت ﴾

فلیس یصح فی‌الاذهان شئ * اذا احتـــاج النهار الی دلیل

بلکه درانجا ذکرش بجهت تلذذ اشتمام نفحات عطر آمیزش بیان می‌نمایم چونکه نبی معظم سید عرب وعجم بصحت نسبت ووصلتش شهادت فرموده اند زیراکه درسالیکه شیخ رضی‌الله عنه بحج رفته پیش حجرهٔ عطرناك نبویه ایستاده بحضرة رسالتپناه بدین وجه خطاب نموده بود (السلام علیك یاجدی) پس فخر کائنات وسید موجودات علیه افضل صلوات بدین وجه جواب دادندکه (وعلیك السلام یاولدی) درهنگام استماع این کلام بحضرت شیخ وجد حاصل شده واین دوبیترا انشا کرد وگفت .

فی حالة البعد روحی کنت ارسلها * تقبل الارض عنی وهی نائبتی
وهذه دولة الاشباح قدحضرت * فامدد یدیك کی تحظی بها شفتی

آن‌وقت پیغمبر ذیشان صلی‌الله علیه وسلم دست شریف خودرا از مرقد مبارك دراز کرد . وحضرت پیر روشن ضمیر اورا تقبیل نمود . ودرآن زمان ازشاهدان نزدیك نود هزار ازنفر موجود بود وهمکی شاهدان دست شریف پیغمبر علیه‌السلامرا دیده وکلام مبارکشرا شنیده اند . می‌کوید که پدرمن نفعناالله به ازپدر خود عزالدین‌عمرالفاروثی قدس سره روایت می‌کندکه آن نیز همراه حجاج آن‌سال یافت شده بودوآنرا بچشم خود دیده است وهمراه زوار شاهدان بزرکوارشیخ حیات‌ابن‌قیس الحرانی

وحضرة السيد الشيخ عبدالقادر الجيلی والشيخ عدی الشامی هم حاضر بودند رضی الله تعالی عنهم اجمعين • ومی گويدكه بحمدالله من هم پنج نفر حجاج آن سال را بچشم خود ديده ام نفعنا الله بهم اجمعين اه • اين كرامت عليه ومعجزهٔ نبويه را بسياری كسان بزرگوار درتصنيفات خود مانند جلال السيوطی والشهاب الخفاجی درشرح شفا والمناوی درطبقات خود وامام عبدالرحمن صفوی دركتاب خود مسما النزهة وابن الحاج درام براهين والصافی دراسرار ربانيه ذكر كرده اند • وذكرش الی زماننا هذا جاريست وفی الجمله درولايت ابرار اقرار بايد كرد ونه انكار •

﴿ بيت ﴾

وكم رام الحسود لها جحودا • ولكن لا سبيل الی الجحود

ايدنا الله ببركاته السارية والمسلمين ونفعنا به وبجميع اخوانه واولياء الله الصالحين امين •

حکم حضرت القطب الجلیل سیدنا السید الشیخ ابی العباس احمدالرفاعی الحسینی الکبیر رضی الله عنه

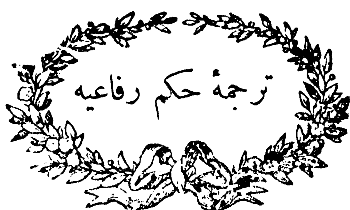
﴿ مترجم ﴾

﴿ کیلانی زاده السید محمد سیف الدین ﴾

مقدمهٔ حکم رفاعیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا ونبينا محمد رسول الله وعلى آله وصحبه ومن والاه (امابعد) اين فقير محتاج برحمة ربه القدير على ابوالفضل الواسطى الشافعى احسن الله اليه بالعفو والمغفرة امين • مى‌كويد كه در خزينهٔ علامه وحبر جليل فهامه سيدالشيخ عبدالسميع الهاشمى اين (رقاع) بخط سيد جليل وولى بزركوار شهير شيخ مشائخ كوه راسخ درياى معارف وكنجينهٔ عوارف صاحب دست بيضاء و منقبهٔ عظمى ابى‌العباس القطب الشريف (السيد احمد محى‌الدين ابوالعلمين) فرزند سيد محتشم ابى‌الحسن على‌الحسينى‌الرفاعى قدس‌الله سره ورضى عنه ديده ام درحاشيهٔ آن حضرت شيخما شيخ عبد السميع‌الهاشمى نوشته استكه (اين حكم حضرت غوث شريف سيدنا سيد احمدالرفاعى الحسينى) رضى الله عنه است آنرا بمن داد و بحفظ آن مرا امر كرد واين از انفس ذخائر است براى كسى‌كه خداى تعالى اورا توفيق فرمايد •



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین وصلی الله وسلم علی سیدنا محمد و آله وصحبه اجمعین والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین من العبد الفقیر اللاشی (احیمد) الی الشیخ المحتشم الهاشمی کان الله لنا و له وللمسلمین امین .
(ای برادر) من ترا بتقوای خدا واتباع سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وصیت می کنم . ومی خواهم که بدین نصیحت که چه درحق تو وچه درحق امثال تو فائدهٔ کلی دارد . رغبت تمام نمای . وزنهار بنا اهلان مسپاری . چونکه بد آن ظلم می کنی .
ای (عبد السمیع) اگر فقیر برای نفس خود یاری نماید خیلی مانده می شود . اما اگر کار خودرا بجناب خدا بسپارد بی خویشان ودوستان دستگیرش می شود . عقل گنجینهٔ فوائد وکیمیای سعادت است . علم درجهان شرفست ودرعقبا عزت . کسی که بامستعار قیام می نماید بجز حجاب فائده ندارد . گریستن مادر مانند گریستن مستأجر نیست . چندانکه کس طقطقهٔ نعال باطراف رجال می نماید آن قدر سر ودین می پراند .

دولفظ دردین مفرق است یکی گفتن دروحدة و دیگری شطح است یعنی تحدث نعمت از حد بیرون • طومار حال مردم ازدوستان و رفیقانش نمایان است • سختی کشیدن مردمان وحساب وکتاب ایشان همه ازسبب ریاست وشهوت است • ودرین دوچیز غایات است • هرحقیقتی‌که مغایر شریعت باشد زندقه است • انتهای معرفت خدای تعالی عبارت از باور نمودن وجودش بی چون وچرا ومسکن وجا • شدت مرض موت پلهای نخستین معرفت خدا ست نزد محجوبین • ولهذا بما گفته شد (موتوا قبل ان‌تموتوا) آمدن موت پرده را برمی دارد چنانکه وارد شده است (الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا) • همه توحیدتو قبل ازتنزیه خدا سبحانه وتعالی شرك است • توحید وجدا نیست در قلب از تعطیل وتشبیه مانع می شود • آمد ورفت همه خیال است • ای مسکین از اسپ تکبر پیاده شو • بسی لغز شها هستندکه بحفره می اندازند • بعض علم استکه میوه اش جهل است • وبعض جهل استکه ثمره اش علمست • توکه علمتر اجامهٔ ذل پوشانیدهٔ پس چگونه عزت علم بتو درست می آید • مپندارکه رنك حناپیر یترا بپوشاند چونکه آن حنا تنها رنك مویها تغیر کرده است ونه پیریرا • نشستن آدم ازرفتن قاف تاقاف افضل است • واز سخن راندنش در ذات وصفات باری تعالی سکوتش اکمل • هرکه بر مخلوق دست درازی می کند نزد

یزدان کوتاه دست می شود • هرکه بر بندکان خدای تعالی تکبر نماید ازنظر معبود می افتد • هر حال تحولی دارد • و هر پنهانی ظاهری دارد کسی که زره شکیب بپوشید از تیر شتابی سلامت ماند • اکر مرد صاحب تمکین بر بلند ترین کوههای روی زمین نیزه نصب نماید وهشت شبان روز تند باد بر آن بوزد بازهم یك مویش تغیر نمی یابد • دروغکو آنستکه برمبدعات بر پا می‌کردد• وخردمند آنکه مقصودش بیرون مبدعات‌است • مرد کامل بغیرازخدا هرچیزی‌را ترك می‌کند • همه مخلوقات نه‌کزند ونه سود می رسانند • بلکه ببندکان خدا حجابی شده اند هرکه آن حجابرا بر دارد بخالق خود می رسد • بغیر خدا اطمئنان نمودن خوف است وخوف خدا اطمئنان است از دیکران • زیر هرحالتی یك حال یزدانی یافت می‌شود اکر آنرا می‌شناختی می‌دانستی‌که سعی واسکان توهمه بد آن تعلق دارد • وتومسخر هستی (اعملوا فکل میسر لماخلق له) • صوفی آنستکه آینهٔ نفسش صاف شده فضیلت خودرا بردیکران نبیند • همه اغیار حجابهای قاقطعه هستند • هرکه از آنها رهای یافت بمراد واصل کردید • وقت مانند شمشیر است • هرکه بد آن مقابله نماید آزرامی برد • نشان خردمند درسختی صبر نمودن و درفراخی تواضع کردن ودر هر چیز خوبی کرفتن وطالب حق شدن است • وعلامت عارف حالرا کتم کردن وسخن راست کفتن وازمیدها رهای

یافتن است • دنیا و آخرة دردوسخن است • یکی عقل است و دیگری دین • علم آنستکه ترا ازرتبـۀ جهل بر آرد واز منزلۀ غرور دور کند ودر راه اولی العزم بیندازد • شـیخ آنستکه نصیحت خودرا بتومی فهماند ودرهنگام رهنمای دلیلت بگردد ودروقت گرفتنت برمی دارد • شـیخ آنستکه ترادر راه کتاب وسنت بیندازد وازمحدث و بدعه دور نماید • شیخ آنستکه ظاهرش وباطنش شرع باشد • طریقت عین شریعت است • دروغگو این خرقه را می آلاید ومی گوید باطن غیر ظاهر است • مرد عارف می‌گویدکه باطن آنچه باطن ظاهر است وجوهرش خالص • قرأن عظیم‌الشان دریای جمیع حکم است ولی گوش شنوا کجا است • آواز نجاح درهنگام دق‌باب رضای خدا می‌شنوی • ازخدا راضی باش واگر راضی باشی بأمن واماں می‌خوابی • آنکه بپدر ومادر وعم وخال ومال وخویشـان ورجال افتخار نماید از معرفت بویی نمی گیرد • هرکه نفس خودرا می بیند نزد خدای تعـالی هیچ نیست • اگر عابدی عبادت ثقلین نماید ودروی ذرۀ ازکبر باشد آن عابد از دشمنان خدا واعدأ رسول الله علیه‌السلام است • سه چیز یعنی عجب وحمق وبخل است‌که‌اگر درکسی یافت بشود وتااز آن نگردد ولی نمی‌شود • هرکه نفس‌خودرا ازدیگران بهتر بیند نزد خدا ومخلوق خدا دروغگو است • ظالمترین آنستکه خودرا از دیگران بزرگ‌می بیند • ظلم آنستکه‌مردبرمراتب‌کاذبۀ دنیا

حریص باشد • واز آن مراتب یکی آنست که چه بنشستن وچه بکفتن چیزیکه حق نداشته باشد بر برادر خود خودرا ارتفاع می دهد • وهمچنین مرتبهای دیکر نیز قیاس میشوند • هرکه مردمانرا بقوهٔ قاهره بکیرد دردل ایشان دشمنی خود میکذارد بهرطوریکه بوده باشد • وآنکه مردمانرا بمسکنت وتواضع اتخاذ نماید دردل ایشان اعتراف عزت یااهانت میکذارد • بهترین رفیق درملك خدا ترس خداست • وبهترین جاه اخلاص است • اکر کسی اندکی ازکبر وانانیت داشته‌باشدهرکز بمرتبهٔ اهل کمال نمی رسد • شاطح اکر نیفتد بر حالت شطح پایدار میماند • مرد کامل ازخدمت خود واپس نمی ماند • دعوی بقیهٔ رعونت درنفس است • اکرچه دل بد آن تحمل ندارد بااین همه احمق ازدعوی باز نمی استد • تحدث نعمت بیان قربیت است ورستن ازتجاوز مرتبهٔ بندکی • مرد عارف نه‌بدنیا ونه آخرة نظرمی نماید • بهترین کمال ترك اغیار واستبشار است ازحوادث اکوان وخواری درجامهٔ فنا میان دست قدرت حی لایموت‌است • رواق شیخ‌را حرم وکورش‌را صنم وحالش‌را آلات کرفتن درهم مساز • مردم آنست‌که شیخ بدآن افتخار نماید نه‌وی بشیخ • کوش کسی‌که از آواز اغیار کرکردید ندای (لمن‌الملك الیوم) میشنود • واز اسب دروغ وکبروانانیت وقوت وحدت وغضب می فرآید ودرمقام عبودیت

می‌استاد . زنهار از آن کلام‌که بعض ازاهل تصوف درباب وحدة
می‌کویند . وزنهار از شطح چونکه حجاب ذنوب از حجاب
کفر اولی تراست . (ان‌الله لایغفر ان یشرك به و یغفر مادون
ذلك لمن یشاء) . اکر مردیرا ببینی درهوا می پرد باز
اعتبارش مکن تا که اقوال وافعالشرا بترازوی شرع بسنجی .
زنهار از انکار هرقول وفعل طائفهٔ صوفیه. واحوال ایشانرا
بدیشان تسلیم‌کن . اکر شرع شریف حال ایشانرا رد کند
در آن صورت باشرع باش . پیش از ترك خلایق تکام بحقایق
از شهوات نفوس است . هرکه بهوای نفس خود از حق بباطل
میل نماید درکمراهیست . نخستین ابواب معرفت موانست
نمودن باخدای تعالی است . و ذاهدی قدم نخستین قاصد راه
خدای عز وجل . وهرکه بعشق می‌میرد شهید است .
وهرکه باخلاص زندکانی می‌کند سعید است. واین هردو بتوفیق
خدای تعالی است . وآنکه بی مرشد راه میرود بقهر باز
می‌کردد . بدین طریقت بأرث نیاید از پدر وارث نمی شود
بلکه این طریقهٔ عمل وجد وایستادن برحد وریختن اشك برخد
وادب باخدای تعالی است[1] . برخی اذنا دانان می پندارندکه
بدین طریقت باقیل وقال ودرهم و مال و ظاهر اعمال نائل
می‌شوند . بخدا چنین نیست . بلکه نائل شدن بد آن بصدق
وانکسار وذل وافتقار واتباع سنت نبی مختار وترك اغیار است .
آنرا که خدا عزیز کرد درهرجا عزیز است . وآنرا که

دیکری عزیز کرد درهرجا عزیز نیست • قرآن آیت جامعه است
آیات ربانیه درو مندرج است • کسی راکه جناب خدا
بفهم بواطن کتاب والتزام ظاهر شرع احسان نمود هر آینه آن
کس دو غنیمت را فراهم آورد • وهرکه برأی خود معنا داد
کم راه می شود • واز ظاهر وباطن دور می افتد • ذکر
خدا سپرهمه افات سماویه وحادثهٔ ارضیه است • چون مرد
ذاکر جلیس خدا ست پس متأدب باید کردید بامذکور * تااز
مجالستی که برکت قبول است دور نیفتد واز غفلت پاك کردد *
هر زبانی که مترجم حضرت قلب شده بکوید بضاعتش را آشکار
می کرداند • وکنجینه اش رامی کشاید • کسی که حضرت
قلبش پاك شد زبانش خوب و بیانش هم شیرین است • اکر
بزبان خود بفتح سیال اعتبار نماید وحضرت قلب را بپاك کرداند
عرفان و برهانش زیاده می شود • وآنکه اکتفا کرد بحظ
زبان ازتناول ثمرات افعال تنها باقوال کوتاه دست می ماند •
روح جسم معرفت انتباه دائمی وسرسلیم وقلب رحیم وقدم ثابت است •
و از شرط حکمت آنست که معروفرا باهلش بسپاری • وشرط
راستی آنست که ازغیر اهل هم منع نمای • وثمرهٔ ثواب
این دو فعل را از خدا می یابی • بمعروف کفران نعمت
مکن زیراکه نزد خدا کران است • دساس افلاح نمی شود •
وظالم عزیز نمی کردد • وکار عاصی تمام نمی شود • وبندهٔ که
بوکیل ونصیری خدا راضی می شود خوار نمی کردد • مردم

مشکلك افلاح نشود . وحیله‌کار بکام نمی رسد . وبخیل سودمند نشود . وحسود مدد نمی یابد وسك دنیا بر گوشت جیفه مستولی نمی‌گردد . ومحول حول خداست . غارة خدا می‌در دوقهر وتدمیر می کند . و برای شکستن دل بندهٔ مؤمن‌که بجز خدا یاری ندارد حال مملکت کسری را برهم می زند . کسانیکه نفس خودرا می بینند دل ایشان نا بینا می‌گردد . اما مرد دیندار باستغفار حجابرا بر می دارد. و بر مرد بی دین حجاب بر حجاب می افتد . و معصوم آنکه خدای تعالی آنرا نکاه داشت . ابلهی درمان ندارد . وحمق دفع نمی شود . وبا مغرور صحبت نمی شود . ومرد غدار عهد و پیمان نمی بیند . وغافل نور ندارد . کسی که عهد و پیمان بجا نمی آرد ایمان هم ندارد . جناب خدا چنان مقدر فرمودکه مردمان نیك کردار در دنیا از دست اشرار وزبان فجار عذاب دشوار یابد . ومرد مردار هم در حق نیکی کننده بدی ودرحق مرد بی ضرر حیله ومکر نماید . ومدد خدا ببندهٔ مخلص منکسر محیط است (وماللظالمین من انصار) . علامت عدو آنستکه بمال‌تو رغبت می نماید وقتی‌که مالت نقصان شدترا می کذارد . ودرغیبت توتیغ زبانرا می برآدر . واز مدح و ستایش‌تو اکراه می نماید . تواورا بخدا بسپارکه خود سر نکون می شود بر سرش . آن مانند آتش استکه هیزمرا می خورد وخود هم محو می شود

(وکفی بالله نصیرا) . وعلامت دوست آنستکه محضا برای خدا دوستی می نماید واگر چنین رفیقی یافتی با او پیوند نمای . چونکه دوستان خالص کم یاب هستند . بعض از کلام صوفیانرا تأویل کن وگویا توحدودرا بشبهات منع می کنی . اگرمن درزمان حلاج منصور می بودم من نیز در فتوی دادن با آن کسی می شدم که درحق اوفتوای قتل داده بود اگر دعوی اثبات می‌شد . وگرنه چنان تأویل می کردم که ازوی منع شود وتوبه کردنش در رجوع نمودنش بخدای عز و جل قناعت می کردم . زیرا در رحمت کشاده است . خدای تعالی درجات رفیعه را ببندهٔ از بندکان خود بخشیده است واهل بخشایش بدآن درجه‌ها بالا می شوند * هرکه سر خدا در طی این بخشایش ادراك نمود بهمه مخلوق تواضع می نماید . چونکه خواتیم مجهول وساحهٔ کرم فراخ است ودر حق حضرت بخشنده قید نیست هرچه بخواهد می نماید وهرکه را بخواهد برحمة خود مختص می نماید (یختص برحمته من یشاء) .

بعض اعاجم صوفیهٔ خراسان کفتند که روحانیت ابن شهریار صوفی کبیر قدس سره برهمه صوفیان عرب وعجم بکلی تصرف می کند . با وجودیکه چنین نیست چونکه جناب خدا وهاب وفعال است . نیابت محمدیه نزد اهل دلان ثابته است ودور می کند بنوبت اهل وقت برمقتضای درجهٔ ایشان . وتصرف روح برای مخلوق درست نیست . بلکه کرم خدا نه

بعض بلکه بهمه اولیاء اشتمال دارد • کسی که اولیا را بخدای تعالی وسیله سازد حالش صلاح می یابد چنانکه خدای متعال فرموده است (نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة) حد ونهایت اینست • زنهار از افراط اعاجم چونکه در عمل بعض ایشان اطراء دارد • وحبیب خدا ورسول مجتبی صلی الله علیه وسلم از آن نهی کرده است • اگر بنده زنده باشد ویا مرده از دیدن فعل در وی اجتناب نمای چونکه تمامی مخلوقات (لایملکون لأنفسهم ضراً ولانفعا) یعنی نه از ایشان فائده می‌رسد ونه زیان • لکن محبت دوستان خدا رانزد خدا وسیله ساز • زیرا که محبت خدا ببندگانش سریست از اسرار الوهیت است • وچه وسیلهٔ خوب است نزد خدا سر الوهیت وصفت ربوبیت • مرد ولی آنست که بجان ودل بدامن نبی صلی الله علیه وسلم تمسك نماید • واز خدا راضی شود • کسی‌که بخدا پناه می آرد جلیل می‌شود • وکسی‌که بجز خدا بردیگری اعتماد می کند ذلیل می گردد • وآنکه باغیار استغنا کند خورد می شود • وکسی‌که بغیر راه پیغمبر راه دیگر گرفت گم راه می‌شود • دانش نوراست وتواضع هم سرور • همت مرد آنستکه حال خودرا بخدامی سپارد • علوی مرتبهٔ ایمان بعلوی همت فرق وتفاوت دارد • وکسی‌که بیقین میداند که خدای تعالی کار ساز مطلق است عنان همت خودرا از دیگران می گرداند • کسی‌که درراه خدا همت بلند دارد

عزیمتش بخدا درست است • وبسایهٔ دیگران نمی رود •
خوان کرم آنستکه بروی چه مرد خوش‌خو وچه بد خو
بنشیند • جناب خدا درخاتمه بر بندکان خود ازمادر مشفق
تراست • اکر ایزد تعالی ببندهٔ خود نعمتی احسان نماید
هرکز ازوی باز نمی ستاند مکر بکفران نعمت • فیوضات
مواهب‌الاهیه بیرون ازتصور اوهام‌وعقول است • آنکه میداندکه
پروردکار هرچه خواهد می‌سازد • پس کار خودرا بکار ساز
مقتدر می‌سپارد • وپیشانیٔ خودرا برخاك تسلیم می کذارد •
اکر حقایق برکسی آشکار کردد از صحائف آن سطر (کل
شیٔ هالك الا وجهه) را می خواند • اکر بنظر امعان
در دوائر اکوان نکاه نمای می بینی‌که عجز بدان محیط است
وافتقار هم بدو قائم • وحول ودستکیری وتوانکری وقدرت
برای خدایستکه شریك ونظیر ندارد • لغزش پای دعوی
وخود بینی ومعارضهٔ اقدار است • اکر مطابق دعوی قدرت
وقوت می داشتی هرکز نمی مردی • چون تو دعوای کبر
وغرور می نمای پس تو کجا وربابست کجا از اسپ ریاست
وعزت فرای • وجامهٔ بنده‌کی وذلت را بپوش • چونکه‌همه
دعویٔ تو دروغ است وهمه ریاست وکبر تو هرزه کویی ست•
ازین چیزها خاموش باش وبکو هرچیز از جانب خدا •
سیر بکن درمیان دو دیوار یعنی در دیوار شرع وعمل •
درطریق اتباع سالك باش زیراکه طریق اتباع خیر است

وطريق ابتداع نيز شر • ودرميان خير وشر فرقى بسيار دارد • روى خودرا بردر تسليم وجبين خودرا بر خاك تواضع بنه • و برعمل خود تكيه مكن والتجا نماى برحمت وقدرت خداى تعالى وازخود بينى ودوجويى پاك شو • بلكه بدآن وسيله باهل سعادت كه ايمان آوردند وتقوى نمودند ملحق مى‌شوى • بركت بندهٔ صالح اولوقت استكه بخداى عزوجل نزديك شود • اوليا بدروازهٔ يزدان حرمت دارند راگر ايشانرا چنين قسمت نمى داد ديگران را بولايت خود اختصاص نمى‌كرد ايشان جانبازان خدا هستندكه جناب خدا شريعت خودرا بايشان مؤكد وحقيقت را نصرت داد وشرف پيغمبر عليه السلامرا نگاه داشت و بدو رسانيد چنانكه خداى تعالى فرموده است (يا ايها النبى حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين) • معرفت يزدان گوناگون است واعظم اقسام آن تعظيم اوامر خداست •

درميان خدا وبندگان خدا بجز غفلت حجابى ندارد (قال الله تعالى(اذكرونى اذكركم) • بندهٔ عارف بخداى تعالى پناه مى‌برد وكرم از خدا منتظر مى باشد وجناب خدا بى‌سابقهٔ صنعت وعمل ايشان بكرم وفضل خود نائل گردانيد • دل درميان دو انگشت قدرت يزدان مى گردد پس تضرع ونياز بكنيد بخداى تعالى تاكه دلهارا برمحبت ودين خود ثابت گرداند (وكفى بالله وليا) • مظاهر آدميان بر دو قسم است

یا مظهر خیراست یا مظهر شر ومتصرف هم در آن یزدان است
اما از افعــال خیر بندکــان راضی می شــود واز افعــال
بد ایشــان راضی نمی شود. زیرا که اختیار جزئی نیز ایشانرا
بخشــیده است . توکج را براســت کردن پیش از آن که
وقت راست شدن بیاید مکوش چونکه ابرخیر در هنکام خود
می بارد وقبل از آوان طلب نمی شــود . همتت را بدست
هم وغم مکذار زیرا ازمطالب عالیه می افتی. چونکه غم کافور
همت است واقدام عنبرش . وکار ساز موجود است وغیر او
مفقود . بایست بر افعالکه بتو احســان شده است. ونفس
خودرا تبدیل انچه درســا ختنش مضطرب می شــوی مکلف
مساز. ونفس خودرا نه مجبور ونه مختار شمار. زیرا امردرمیان
دو امرا ست . هرولی که می کویدوحمله می آرد اودر حجاب
قول وصولت است تاکه زیر عظمت ربو بیت مقهور می شود
وبأمر خدا رجوع می نماید. زیرا اکر رجوع نماید بصدق قاب
قوسین ومتابعت محمدیه مظهر می کردد . آن کاه بپایهٔ بنده کی
که بهترین وبلند ترین رتبهاست وبرای خلق بجهت قربیت خدا
بزرکتر وقــو یتر از آن وسیلهٔ نیست بدو صحیح می شــود.
هرکه سرمهٔ توفیق بچشم کشــید هر چیزرا بعلم الیقین وحق
الیقین بدید . بدرستی که مبــاطن ومطــاظر زیر قهر باطن
ظاهر است . صفا دل وبصیرة ونفاذ نور دیده ازکم خوردن
ونوشیدن حاصل می شود. چونکه کر سنکی خود بینی وتعاظم

وغرور را زائل می کرداند وتعذیب نفس بدآن است تابحق
مشغول می شـود. وهیچ چیز مانند کرسنکی ندیدمکه نفسرا
بشکند. چونکه سیری کرانی وتار یکیٔ دل می آرد ونا بینای
پیدا می شـود وبسبب آن غفلت افزون می کردد • رعایت
خواطر همسایه کان بهتر از رعایت دلهای خویشا وندان است
چونکه دل خویشاوندان بقرابت مجبور است ونه همسـایه‌بان.
دل روشن بصحبت صلحـاء و عارفین میـل می نمـاید •
واز صحبت خودبینـان ونا دانان بیزار می شـود • معـامله
نمودن بندکـان خدای تعالی را باحسـان بنده رابدیان می
رساند • ودرود آوردن بر پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم کذشین
برصراط آسان می سـازد ودعارا مستجاب می کـرداند •
وصـدقه خشم خدا را زائل می کند • وبوالدین احسـان
کردن سـکرات موترا آسـان می سـازد • وصحبت اشرار
واحمقان وستم پیشه‌کان وحسـودان تاریکیست سیاه • عارف
آنستکه بر طریق حق سـلوك بزرك بامداومت واستقـامت
باشد وآنرا یك دقیقه ترك نکند • صوفی آنستکه از اوهام
وشکوك دورباشد ودر ذات وصفات وافعال خدای تعالی بکوید
چونکه (لیس کمثله شیٔ) یعنی مانند اوهیچ چیزی نیسـت
وآنرا علم یقینی بداند تااز باب علم ظنی برآید وکـرداش
از بند تقلید خلاص می شـود • صوفی آنستکه جزطریق
رسول مکرم صلی‌الله علیه وسلم سالك نباشد وبغیر از آن برچیز

دیگر حرکات وسکنات را بنا نماید • صوفی آنست که اوقاترا در تدبیر امورنفس خود صرف نمی کند زیرا میداندکه مدبر حقیقی خدای تعالی است وبغیر ازخدا درامور واحوال برچیزی دیگر تکیه نسازد • صوفی آنستکه مهما امکن از مخالطهٔ خلق اجتناب نماید زیرا که صوفی چندانکه بامخلوقات آمیزش بیفزاید آن قدر عیبهایش نمایان می شود وامر بروی مبهم ماند اگر اختلاط بعض کسان اختیار نماید درآن صورت باصالحان صحبت کند چنانکه (المرء علی دین خلیله) آمده است• نفس فقیر مانند کبریت احمر است صرف نکند الاحقرا برای حق• آنکه اقوال وافعال واحوال خودرا در هر زمان بکتاب وسنت نسنجد وخاطرش متهم نگردد اونزدما در دیوان رجال ثابت نمی گردد • کسی که حاصلات‌را می‌داند صرف آن برآن آسان می گردد • آنکه بنفس خود مستقیم باشد دیگری هم بدو مستقیم می‌شود• سایهٔ شاخ کج چگونه راست می‌شود؟ اگر فقیر نفس خودرا خوار وذلیل سازد وباتش شوق وصدق بسوزد پس خدا درمیدان استقامت ثابت گشته معدن خیرات ومقصد مخلوقات می‌شود• واومانند باران می‌شودکه هرکجا که بیفتد فائده می سازد • ودرآن زمان رحمت وسکینت بر خلق خدا می شود • گاه می‌شودکه بدروغگو تبعیت می نمایند وازصادق دوری می گزینند وباطراف مردمان مغروران ازدحام می‌نمایند وازمتروکان دور می‌شوند• وازچنان حال تعجب مکن

چونکه آن حال حالت نفس است. ونفس هم قبهٔ مزینه وقبر زرنکار ورواق وسیع را دوست دارد وشیخ بزرك دستار سترك بر سر داشته و آستین را دراز کرده محتشم می شود . برای کشف این حجاب همت درونیرا بلند ساز نه همت نفس را . و بنفس خود چنان خطاب کن که اکر رسول معظم ونبی محتشم صلی الله علیه وسلم را بر بوریه نشسته وتأثیر حصیر در وجود مبارك ایشان حاصل شده می دیدی واهل بیتش را رضوان الله وسلامه علیهم بی طعام و بی خدم و حشم مشاهده می کردی . وکسرای عجم را براورنك مرصع با کوهر کران بها جالس است واهل وعیالش را درنعم عظیمه مستغرق واطراف ایشان باخدم وحشم محاط می دیدی آن زمان کجامی ماندی و باکدام صف پیوسته می شدی اکر خدای تعالی نفسترا توفیق می دارد هر آینه متابعت رسول الله و اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه وسلم را دوست می داشت . همت قلب را بحال اهل محمدی برسان تا ازحزب الله شمار می شوی. چنانکه (الا ان حزب الله هم المفلحون) . و زنهار بذهد خود نکاه میفکن چونکه کرسنکی بی معرفت وادب محمدی صفتی ست ازصفات سکان. قدر خودرا باداب محمدی در مراتب اهل وصلت بلند ساز ونمایش عمل وحرف ماومنی را ازخود بینداز چونکه آن فضلهٔ شیطان است. وبندهٔ خاص شو. تا بقرب برسی (وکفی بالله ولیاً). ابنای این زمان بسحر بازی

وکیمیا وکفتن وحدة وشطح ودعوای کاذبه کردن را بلند می سازند • زنهار از مصاحبت چنین کسان چونکه ایشان تابعان ونزدیکان خودرا بسوی نار وغضب جبار می‌کشند• ودر دین خدا چیزی می‌در آرندکه دردین نیست وایشان از طائفه ماهستند یعنی طائفهٔ خرقه پوشانند اکر ایشانرا می دیدی چنان می پنداشتی‌که ایشان مستجاب دعا ومقربان خدا هستند• اکر یکی را از ایشان ببینی زود ازو بکریز والتجا بخدا بیار وبکو (یالیت بینی وبینك بعد المشرقین) • اکر جاهلی ازین طائفه دست ترا کرفته بکویدکه بذکر الله وکتاب وسنت ملازمت نمای ازجمیع مدعیان دروغکوکه خودرا خرقه پوش می‌سازند بهتراست• بکریز از ایشان چونانچه مردمان می کریزند ازشیر ژیان ویا ازمرد صاحب جزام•

(حذیفة) رضی اللهٔعنه میفرماید که کروهی ازناس فخر کائنات رسول معظم صلی الله علیه وسلم را پرسیدند ازخیر امامن از شرمی پرسیدم آن ترس‌که برسرم نیاید • پس کفتم یارسول‌الله ما درجاهلیت وشر بودیم وازد تعالی وتقدس این دین مبین اسلامرا بخیر اظهار فرمود آیا بعدازین خیر باز شرمی شود؟ فرمود آری • کفتم آیا بعداز آن شر خیر می شود ! فرمود (نعم وفیه دخن) یعنی آری ودر آن بدی وخباثت آن شرظاهر است • کفتم خباشتش چیست؟ فرمودکه (قوم یهدون بغیر هدی تعرف منهم وتنکر) یعنی قومی بسوی ضلالت هدایت

می‌کنند خودرا برراه راست می‌نمایند باوجودکه چنان نیستند • کفتم آیا بعد از آن هم شرهست؟ فرمود آری (دعاة علی ابواب جهنم من اجابهم قذفوه فیها) یعنی قومیست بسوی ابواب جهنم دعوت می‌کنند هرکسی‌که بدیشـــان پیروی نمود زود اورا بجهنم می اندازند • کفتم یارســـول‌الله آنهارا بما تعریف کن ؟ فرمودکه (هم من جلدتنا یتکلمون بالسنتنا) یعنی ایشـــان بلباس مادر آمده بزبان ما حرف می‌زنند • کفتم اکر درچنان زمان یافت بشوم بایدکه چه‌کنم؟ فرمودکه (تلزم جماعة المسلمین وامامهم) یعنی در آن زمان باجماعت اسلام وامام ایشان باش • کفتم اکر ایشـــان جماعت وامام نداشته باشـــند چه‌بکنم ؟ فرمودکه (فاعتزل تلك الفرق کلها ولوان تعض علی اصل شجرة حتی یأتیك الموت وانت علی ذلك) یعنی ازتمامیٔ ایشان خودرا دور بکش اکـــر برای خوردن چیزی نداشته باشی وازکرسنکی بن درخت‌را می‌لیسی ومی کزی ودرچنین ازیت ومشـــقت بمیری بهتر است از آن‌که درجماعت چنین کسان یافت بشوی • این وصیت پیغمبر امین سیدما وســـید عالمین صلی‌الله علیه وســـلم است آنرا نکاه دار وبدآن کارکن •

وزنهار از تعزز درطریق یعنی اکر کسی ازتو راه راست بپرسد هرکس آن را ردمکن چونکه چنین رفتار حرکت بی ادبیست باپروردکار وبندکان کردکار • چونکه این طریق برذلت‌وخواری بنا شده‌است • چنانکه پیشینیان خودرا ذلیل وحقیر نمودند وازید

تعالی ایشانرا عزیز نمود وخودرا فقیر ساختند وخدای تعالی ایشانرا بفضل خود توانکر ترین مردمان ساخت وازصحبت فرقهٔ که همیشه کلام بزرکانرا تأویل می‌نمایند وبنسبت وحکایات ایشان افتخار می‌نمایند احتراز نمای• چونکه بسیاریٔ آنها بر ایشان عبارت‌ازدروغ وافتراست• ونیست آن‌مکر عذاب‌خدا بمخلوقات• چون ایشان حقرا ندانستند و بر خیر حریص شدند پس خدای تعالی ایشانرا بمردمان بی خردان مبتلا کرده است• ودر حدیثهای پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم‌که بمقام رسالت منزه هستند مانندمرغبه — ومرهبه — وغامضه — وظاهره — افترانمودند• وجناب خدا بعضی ازهل بدعت و ضلالت را بدروغ کفتن وافترا کردن بکلام بزرکان مسلط کرده است وداخل کردند درکلامهای ایشان چیزیکه ایشان ازو خبر ندا شتند و بعضی بدیشان تابع شدند وببد ترین اعمال لاحق شدند• زنهار از ایشان• وبرای وصول بمراتب اعلا بدامن پاك پیغمبر ذیشان صلی الله علیه وسلم تمسك نمای وشرع شریف را پیش چشم بکذار وشاهراه اجماع برتو هویدا ست واز جماعت اهل سنت که فرقهٔ ناجیه است دور مشو وبخدا اعتصام کن وبغیر از آن هرچیزرا بکذار ودردل خود کلام مرایادکن•

﴿ شعر ﴾

فلیتك تحلو والحیاة مریرة * ولیتك ترضی والانام غضاب

ولیت الذی بینی وبینک عامر * و بینی و بین العالمین خراب
اذا صح منك الودفا لکل هین * وکل الذی فوق التراب تراب

عصمت بپاك دامن مشایخ را مانند اهل غلو اعتقاد منمای • وچیز یکه درمیان تو و درمیان خدا باشد در آن باب برمشایخ اعتماد مکن • زیرا ایزد تعالی وتقدس غیور است ونمی خواهدکه درمیانش ومیان بنده اش کسی دیگر در آید • مگر مشایخ تنها رهنمای طریق هستندکه از ایشان حال رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم گرفته می شود • رضی‌الله عنهم ورضوا عنه • براضی شدن خدا از ایشان ما بحق عز وجل تضرع ونیاز نمایم • بامیدکه جناب خدا بندگان خاص خودرا شرمنده نگرداند چونکه او اکرم الاکرمین است •

خود فروشی را بگذار • وبجانب تسلیم گرای • واگر مردمانرا درحالت خود فروشی می بینی خودرا از ایشان دور بکن چونکه پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم فرموده است (اذا رأیت شحا مطاعاً وهوی متبعا واعجب کل ذی رأی برأیه فعلیك بخویصة نفسك) •

اخلاق خودرا باخلاق پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم تطبیق نموده چنانکه بشو (نرم خوی نیکو مشرب حلیمتر بخشنده تر راستگو وجوانمرد نرم‌دل خندان رو ومتحمل ومتواضع ومرعی‌الخاطر ومرعی‌الصحبة و متواصل الاحزان دائم الفکر کثیرالذکر

طویل السکوت صبر کننده بر مصیبتها و متوکل علی الله و منتصر
بالله ومحب فقراً وضعفا وخشمناك ازحرامها) . وانچه بیابی
بخور . وانچه کم کردی برای آن غمکین مشو . وتکیه زده
مخور . و جامهٔ درشت بپوش که توانکران بتو اقتدا نمایند .
وجامهٔ نو پوشیده دل بی نوایانرا محزون مکن . وانکشتری
عقیق درانکشت بکن . و برخوابکاه درشت بخواب یا برحصیر
و یا برخاك بخواب . و درحرکات وسکنات و افعال واقوال
واحوال پیغمبر صلی الله علیه وسلم پایدار باش . خوب راخوب
و بدرا بد بکو . و بی ذکر نه بنشین ونه برخیز . و انجمن
تو مجلس حلم و علم و حیاء و امانت وهمنشینیٔ تو فقیر ومسکین
می باید . و بدخوی و زناکار مشو . نه کسی را ذم بکن و نه
بجز ثواب چیزی بکو . وهرجلیس خودرا نصیبش بده .
و ازمردمان ذخیره مساز . و ازمردمان احتراز و اجتناب
نمای . و ازهیچ کس روی خندان خود مپوش . و هیچ
کس را چیزی مکن که از آن نفرت داشته باشد . و زبان وکوش
خودرا ازکفت وشنید بد نکاه دار . وخدمتکاررا سرزنش
مکن . وسائل را ردمکن هیچ نباشد بخوش زبانی دلشرا بدست
آر . و اکر درمیان دوکار متردد باشی پس آسانترا اختیار نمای
که کناه نداشته باشد . دعوت را قبول کن . و دوستان
و برادران را بجوی . و آزا رنده ات را ببخش . ببدی بر بدی

مقابله مکن • وشب دربارکاه خدای تعالی کریان باش وازخدای بی همتا خوش باش وکفی بالله ولیا •

امام ما حضرت شافعی رضی الله تعالی عنه فرموده است که کسی که نفس خود را فقیر دید باستقامت رسید • و نیز رضی الله عنه کفت ارکان مروءت چار است •

(نیکوخوی و تواضع وجوانمردی و مخالفت نفس است)

و نیز کفت تواضع محبت می آرد • و قناعت راحت می بخشد • وکفت مردخوب آنست که هوشیار وزیرك و متغافل باشد • وکفت علم آنست که سود رساند • نفس خودرا در فقیری ولاوری مشاهده نمای که استقامت یابی • وارکان مروءت را محکم سازکه ازاهل آن شمار بشوی • تواضع و قناعت بکن تا محبوب و مستریح باشی • و تغافل نمای تاخوب شوی • و از علم آن علم را بکیرکه بنزد خدا بتونفع رساند زیرا این دنیای توخیال است وهمکی عبارت از زوال و جناب یزدان محول احوال است •

یا ایها المعدود انفاسه • لابد یوما ان یتم العدد
لابد من یوم بلا لیلة • ولیلة تأتی بلا یوم غد

خدای تعالی اولیاء خودرا بزیر کنبد خود بپیراهن ستر پوشیده است وایشانرا ازما سوای خود ستر کرده است • واین هم عبارت از حسن ظن خود درحق مخلوقات است • وزنهار از بدکمانی درحق هیچ کس مکن درهنکام اقامت حجت

شرعیه بروی• شریعت خدا را نکاه‌دار • ونفسانیت وغرض
بکذار• بلکه‌هرکار باخلاص نمای زیرا نفسانیت مرض دل‌است•
وآنچیزیراکه شریعت بدکفته است تو نیز بد بکو وآنراکه
خوب کفته است تونیز خوب بکو • ودرکردار وکفتار
بجز رضای پروردکار خود منمای • واکر بحجت شرعیه
اثبات نشود درحق مخلوقات بدکمان مشو بلکه درحق هرکس
حسن ظن نمای • چونکه جناب پروردکار اسرار بندکان
خودرا دانسته اظهار نمی‌فرماید • چنانکه (ولکل وجهة هو
مولیها) بنابرین می بایدکه توحجهٔ بیضاء شریعت سردار انبیا
علیه‌صلوات‌الله وسلامه‌توجه نمای (وکفی بربك هادیاً ونصیرا)•
عقل هر چیزرا بواسطهٔ فهم قبول می‌کند • ودل بجز آنچه
فوق فهم باشد انکار می‌نماید • پس همت خودرا بجانب قلب
وحکمت خودرا بسوی عقل بکردان‌که بختیار شوی • دردست
رکیست اتصال بدل دارد اکر چیزی ازدنیا بدآن بکیرد آفتش
بقلب می رسد • واین آفت آفتیست بزرك وهولناك که
مردمان بوی آکاه نیستند • فخر عالم حضرت رسول مکرم
صلی‌الله علیه وسلم فرموده استکه (حب الدنیا رأس کل خطیئة)
پس ازدنیا پرهیزکن وازلذائذ آن دور باش • وزنهار درشب
مانند حیوان مخواب • چونکه درشب تجلیات ونفحات‌خدای
تعالی دارد اهل قیام آنرا اغتنام می‌نمایند واهل منام ازثمرات

آن محروم می مانند • و آن مغرور آسایش را که بخواب لذت می بردارد ودلش ازخدا فارغ می‌باشد بکو •

یا نؤوم اللیل فی لذته * ان هذا النوم رهن بسهر
لیس ینساك وان نسیته * طالع الدهر وتصریف الغیر
ان ذا الدهر سریع مکره * ان علا حط وان اوفی غدر
اوثق الناس به فی امنه * خائف یقرع ابواب الحذر

(مشاهده) عبارت ازقرب مقرون بعلم یقین وحق یقین است و آن را که خدای تعالی ازدوری وغفلت نکاه داشت باعلم الیقین بخدا تقرب ورزید • ومعنیٔ حق الیقین آنستکه (اعبد الله کأنك تراه فان لم تکن تراه فأنه یراك) پس حضرت شهود عبارت ازهمین است وبغیر ازین چیزی دیکر نیست • وکرنه مشاهدهٔ خدای تعالی درین دنیا برای مخلوق خدا بحسب لغت درست نمی آید • و بطریق لغت ومعنی در باب مشاهده قصهٔ حضرت موسی علیه الصلاة والسلام بتو کفایت می کند • وحضرت مشاهده تنها بصاحب قاب قوسین مخصوص شده بادل وچشم واختلاف آن هم معلوم است • واختصاص آن حضرت نزد اهل دلان مجزوم وهوید است • پس بجهت تقرب خدا موافق رضای خدا نفس خودرا مؤدب ومهذب سازکه از زمرهٔ آن حضرات حساب می‌شوی • چنانکه (لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل) بنص حدیث آمده است (هدی الله هو الهدی) (وکفی بالله ولیاً).

اکر استاد این فن بیابی بوی شاکردشو ۰ واکر دست خودرا برای بوسیدن بجانب تو دراز نمایدتو پایشرا ببوس ۰ تو بدنبال باش ۰ چونکه ضرب نخستین برسر می آید ۰ اکر ظالمی بتو ظلم نماید وتو درباب کرفتن انتقام هیچ کدام حیلتی نتوانی یافت در آن صورت چار ناچار بجناب پروردکار التجا می‌توانی کرد۰ پس دل خودرا ازما سوی الله بکردان ۰ وامید خودرا بدرکاه خدا بینداز ۰ وکار خود بدو بسپار تاترا یاری نموده برای تو کاری می‌سازدکه هرکز بخاطرتو نیامده است ۰ وسر تسلیم وصدق التجا نیز عبارت ازین است ۰ همت خودرا بسوی رضا بقدر وقضا بلند نمای ۰ مانند حضرت امام موسی الکاظم سلام‌الله علیه ورضوانه کارخودرا بجانب خدا سپرد دروقتی‌که هارون الرشید غفرالله له اورا بسته ازمدینهٔ منوره ببغداد برده درقیدانداخت تاکه آن‌ذات بزرکوار بزهروفات نموده ازقیدخانه جنازه اش بر آمد و آن ذات تامردن ازرضای باری انحراف نورزید ۰ پس آن مرتبه مرتبهٔ فوز عظیم استکه هیچ کدام دیده آنرا ندیده وهیچ کوش نشنیده ودرقلب خاطر هیچ کس خطور هم نکرده است (انما یوفی‌الصابرون اجرهم بغیرحساب) وائمهٔ اهل بیت کرام علیهم‌سلام‌الله ورضوانه باوجود کرامت ورفعت منزلت ایشان عندالله برضای خالص راضی شدند۰

آورده اندکه عبدالملك ابن مروان اموی حضرت امام علی زین‌العابدین‌را سلام‌الله‌علیه ورضوانه ازمدینهٔ منوره بزنجیرهای

سخت دست وپا وکردنش را بسته بشام آورد • در آن حال زهری رحمه‌الله برای وداعش امده بکریست وکفت ای فرزند رسول چکر کوشهٔ بتول • می خواهم که بجای تو می باشم • حضرت امام رضی‌الله عنه کفت آیاچنان می پنداری که این حال بمن اذیت می رساند اکر می‌خواستم ازین حالها هیچ کدام بظهور نمی آمد • مکرتنها می خواهم که عذاب خدای را فراموش نکنم • بعداز آن دست وپای خودرا از زنجیر رستکار ساخته نشان داد وباز باختیار خود دست وپارا درزنجیر نهاد • پس زهری رحمه‌الله دانست که حضرت امام رضی‌الله عنه بمنزلهٔ رضا در آمد وبمقام تسلیم محض رسید • وبحضرة فوز عظیم داخل شد • پس سینه اش آرام یافته ونفسش فراخ کردید • اکر برتبهٔ رضا که از همه بلند است میتوانی رسید پس نفس خودرا بسنج و بساز • وکرنه فرودآی بمرتبهٔ دیکر که عبارت ازصدق التجا بخداست ازتدبیر وقوت ومکنت وجزء وکل خود بکلی امید بریدن است • وخدای تعالی بیرون از ارادت وتدبیرتو کار ترا بنصرت و قدرت خود نیکو می سازد (وکفی بالله نصیرا) •

اکربسوی خدا دویده والتجا می‌نمای پس در آن باب حبیب خدا صلی‌الله علیه وسلم‌را وسیله بساز • وصلوات وتسلیمات‌را مهما امکن پیشتر ورد زبان خودبکن • وباعمل سنت آن حضرت صلی‌الله علیه وسلم بر دروازهٔ جناب خدا استاده باش •

وبجناب یزدان تکیه نموده هرچیزرا ازخدا بخواه. واکر درها
برتو مقفول کردند پس بکشانیدهٔ درمترقب شو . اکر مخلوق
راهیرا مسدود نمایند پس خالق تنها بربوبیت والوهیت خود آنرا
بکشاید . ازرحمتش ناامید مشو. وازروحش مأیوس مشو .
خودرا بوی پیوند نمای (وکفی بالله ولیاً) .
درجمیع احوال توکل نمودن تنها برتوفیق جناب ایزد متعال
واجب است . غم وهم حسودرا بکذار زیرا که هم او بدو
کافیست . وطرف احمقرا بکذار زیرا که اندوه اوبتو میرسد.
وبصحبت خردمندان مائلشو . وحکمترا درهرجائیکه بینی
بکیر زیرا که خردمند حکمترا میستاند اکربردیوار همنوشته
باشد. ونمی پرسدکه این ازکدام کس روایت شده است . واز
کدام کافر مسموع . اینجهان برای عبرت پیدا شده است
وعاقل ازهرچیزی آن دنیا عبرت میکیرد . وازهر مأخذ
عبرترا بقوهٔ عقل خود بکیر . ونظررا ازمحلش بکردان .
زنهار باهل دنیا نزدیك مشو زیرا نزدیکئ ایشان دل آدمرا
سخت میکرداند وتواضع نمودن بدیشان باعث خشم یزداناست
وتعظیمایشان کناهرا میافزاید. همراه فقیران دوستومصاحب
بشو. وبخدمت ایشان تعظیم تماممشغول باش. واکرکسی از
ایشان بنزدتو بیاید زود برپاشده تواضعاو بجای آر . واکر
خدمتتو نزدفقیران مقبول باشد پسدعای صالح ایشانرا طلب
نمای. وسعی بکن تادردل ایشان برای خود مقامی معمور

بسازی چونکه دلهای فقیران جای رحمت یزدان است • ودلترا پاك كن ازرعونات بشریه • وهرکه بر توحق داشته باشد• یاتو براو حق داشته باشی پس بدومدارا کن تا که حق ترا بدهدو تو نیز حق اورا بدهی • واکر می توانی حق خودرا حلال بکن و عوض آنرا از خدا بخـــواه • وهمراه مردمان با ادب باش زیراکه ادیب بودن با مردمان چون ادیب بودن با یزدان است • ازخود بینی و نسب و اهلیتت بکلی توبه نمای • چونکه اکر کسی از عمـــل فروماند نسب اورانمی رهاند •

صلهٔ رحم پیغمبر صلی الله علیه و سلم را اداکن • و اهل بیتش را تعظیم و تکریم کن • زیرا طوق منت آن حضرت در کردن ما است • چنانکه خدای تعالی فرموده است (قل لا اسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی) • و محبت جمیع اصحــاب آن حضرت صلی الله علیه وسلم دردل نکاه دار • زیراکه ایشان مصابیح هدی و نجوم اقتدا هستند • چنانکه در حدیث وارد شده است که (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) • ازخدا بترس • چونکه (رأس الحکمة مخافة الله) • بایدکه از خدای تعالی بر حذر باش • زیراکه اومجمع هرخیر است * این است نصیحت من بتو •)

(ای برادر) بدانکه تعلیم مرامدهوش ساخته است مکرمن زمان واهل زمانرا بیازمودم • وبانفس مجاهده کردم • وشرع شریف را خدمت نمودم • و بصحبت اهل صفا فائده مند شدم • پند

مرا بپزیر چونکه این بأخلاص از محبتت نشئت نموده است •
(رب حامل فقه الی من هو افقه منه) یعنی بسیاری شنونده کان
ازکوینده کان داناتر یافت می شوند•
(ای‌عبدالسمیع) درنصیحت مرا بعمل آر ومرا مانندمرد پرکار
مبین • اکرکسی ترا بکوید که در ملك یزدان از من یعنی
ازبیچاره (احیمد) هم‌کسی دیکر ناتوان‌تر یافت می‌شود سخن‌اورا
باور مکن • ولکن من می کویم (یسرالله علی وعلیك الطریق
وجعلنا و ایاك والمسلمین من المصطفین الاخیار والمخلصین الابرار
احباب الله ورسوله صلی الله علیه و سلم
وکفی بالله ولیاً والحمد لله
رب العالمین)

تمام شد

فی ٥ ماه ربیع‌الثانی سنة ١٣٠٢



صحیفه	سطر	خطا	صواب
٠٦	٠٣	باهره‌است	باهره
١٠	١٠	لجود	الجحود
١٣	٠٣	اللاشی	اللاش
٠٠	٠٣	المحتشم الهاشمی	المحتشم اخیناعبدالسمیع الهاشمی
٣٠	٠٣	قزفوه	قذفوه
٣٤	٢١	مکن	مکر

﴿ ترجمهٔ البرهان المؤيد ﴾

البرهان المؤيد لصاحب مداليد مولانا القطب السيد
احمد الرفاعى الكبير الجامع بين الشريعة والحقيقة
الكرامات والمدد الشهير رضى الله تعالى عنه

مترجمى
احمد ثريا

با رخصت نظارت جليلهٔ معارف طبع شده است
استانبول
در مطبعهٔ (محمود) بك در جوار باب عالى درجادهٔ
ابو السعود نومرو ٧٢
١٣٠٢

ترجمهٔ البرهان المؤید

مترجمی

احمد ثریا

با رخصت نظارت جلیلهٔ معارف طبع شده است

استانبول

در مطبعهٔ (محمود) بك درجوار باب عالی درجادهٔ ابو السعود

نومرو ۷۲

۱۳۰۱

اخطار

غوث ربانی مولانا سید احمد رفاعی قدس الله سره العالی در سال پنجصد وپنجاه وشش وقتی که از سفر حج بکوی (ام عبیده) باز کشت درانجا نصیحتهای مؤثره فرموده بود آن نصیحتهارا شرف الدین عبد السمیع الهاشمی الواسطی جمع کرده و نصیحتنامهٔ عربی العباره تنظیم فرموده ونامش (البرهان المؤید لصاحب مدالید) نهاده اکرچه مشایخ وعلمای متقدمین و متأخرین خیلی نصیحتنامهٔ ترتیب کرده اند ولی مانند این کتاب مستطاب نه از قلم معجز رقسم فقها و نه از خامهٔ مشکلشای مشایخ باین سیاق ظهور نیافته لهذا فقیر آنرا بلسان فارسی ترجمه کردم والحمد لله درمدهٔ دو هفته بترجمه اش موفق شدم اما عمدهٔ سببش از اسباب ترجمهٔ این کتاب اینست که ازسلسلهٔ آن پیر بزرکوار ازمشایخ طریقهٔ علیهٔ رفاعیه صاحب السماحته و السیاده مولانا السید محمد ابوالهدی الصیادی مارا تشویق فرموده بود وانشاء الله دیکر ترجمه اش بلسان عثمانی خدا مارا موفق خواهد فرمود

احمد ثریا



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد وثنا برای آن خدای که در بین خود و مخلوقات خودش کمل واصفیا واحبا یشرا واسطهٔ وصلت اتخاذ فرموده آن واسطهٔ کاملین که همه حزب خدا هستند (وان حزب الله هم المفلحون) ورضی الله عنهم ورضوا عنه پیغمبر وانبیا و اولیارا آزان کمل اختیار فرموده (اولئك الذين هدى الله فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون) مارا نجاتم و افضل آنان على الاطلاق مشرف ساخته او هم سید وشفیع ما که حضرت محمد است ونورش جمیع افاقرا منور کرده و تاروز قیامت ببرهان معجزات باقیه اشرا مؤید نموده واقطاب دائرهٔ وجود اهل بیت را برای ما امان ساخته واصحابشرا برای هر مقتدی اهل عرفان و شهود را هدایت کرده واتباعشانرا بکرامات ظاهره اکرام فرموده واعلای مقامات فاخرهٔ باهره را برای انان مهیا ساخته، علیه وعلیهم من الله افضل صلوة و اتم سلام مادامکه درجهان بدر تمام لایح وظاهر است صلوة وسلام خوشبوی برایشان منشور کردد (اما بعد) عبد فقیر بمولای میسر هرامور محمد صالح المنیر از جهت پدر دسوقی حسینی واز طرف مادر رفاعی حسینی میکوید که طریقة

موصلنه بخداوند رب الارباب عين شريعت است بلاشك و شبهه ادنى فرقى ازان ندارد اشرف كنا بهاى مرشدين وتربيه كننده سالكين وهدايت دهنده مهديين بشريعت سيدالاولين والاخرين كتاب سيد ما است كه مرشد كامل و ملجاء و مقتداى به فاضل سيد شريف و صاحب هداى منيف جدما كه معروف ومشهور است بنام السيد احمد الرفاعى الكبير رضى الله عنه وآن كتابرا البرهان المؤيد لصاحب مداليد نام نهاده واز مجلس وعظش جمع وتاليف كرده جامعش عالم علامه وحاذق فهامه ايست كه الشيخ الحجة الولى شرف الدين ابن عبدالسميع الهاشمى الواسطيست آن كتاب هيچ فضيلتى نمى كذارد الاكه همه رامى شمارد وهيچ فائده نمى ماندكه اورا مستوعب وشامل نباشدوآن كتاب بعبارات رايقه و اسلوبهاى فائقه آمده يعنى تاليف شده مؤلفش صاحب مقامات مشيدة البنيانست وريختن كتاب مذكور درآين سبيكهٔ بديع الاسلوب ابداع آن بديع الذمانست درغايت اتقان مثل نسيج حريرى انرا درسلك نسج آورده لهذا براى ابكارمعانيش مبانيشرا محكم بجاوه ساختهودر آن كتاب ايضاح فرموده استكه در حقيقت شريعت عين طريقتست و هر طريقتى كه مخالف امر پيغمبر باشد زندقه است جه طور زندقه نميشود كه سيدما رسول الله صلى الله عليه و سلم براى تنبيه مسترشدين اين حديثرا فرموده (من احدث فى امرنا هذا ماليس منه فهو رد) ومحقق باشدكه براى تعليم مكارم اخلاق ابداع خوب كرده و در ميدان امتحان سبقت

احراز نموده است و همه اولیا از حوض فیض مورود پیغمبر استمداد کرده وهر یکی از اولیا بسنت سنیهٔ پیغمبر تمسك نموده وتشبث باخلاقش عهد وپیمان کرده اند بمثل کفتهٔ صاحب براة رحمة الله تعالی فرموده

❋ بیت ❋

وكلهم من رسول الله ملتمس
غرفا من البحر او رشفا من يم

(ودیکری فرموده)

عباراتنا شتى وحسنك واحد
وكل الى ذاك الجمال يشير

این کتاب که منهج راه صوابرا هدایت کنند ایست بطوری که بمارسیده طبعشرا خواهم کرد که نفعش بهمه کسی شامل باشد خصوصا برای مرشد ومسترشدنیکه ازاهل طریقتند این کتاب برای سالکین تبصره وبرای واصلین تذکره ایست ولازمست اینرا بدست راست بکیریم وببوسیم ولایق آنست که بداندانهای پسین محکم آنرا ضبط خواهم نمود وانشاد این بیتها لازمست

که راوی وسامع وتالیش همه را روایت کنند بمثل کفتهٔ ما (ذا کتاب عم فضلا نفعه دومایجدد وهو بین الکتب فرد مثلما نملیه مفرد وعلی معجز احمد هو برهان مؤید) برای تبرک اندکی ملخص ترجمهٔ حال جمیل ان سید جلیل می کوییم که آن ذات سیدما ودردنیا وقیامت ذخیرهٔ ما وهم امام همام عمدهٔ جحت ما وازمعتبرین مقتدای ماست وانواع محامدرا هم جامع شده است

ولیس علی الله بمستنکر
ان یجمع العالم فی واحد

احوالش بمعرفت خدا هدایت دهد واقوال وافعالش بجهت جل وعلا راه مینماید همهٔ ابرار بولایت اومتفق وائمهٔ اخبار همه بفضیلتش شهادت میکنند آن ذات حضرت الغوث السید احمدالرفاعی الحسینی الامجد است قدس الله اسراره وضاعف انواره امام شعرانی قدالله سره درکتاب المنن فرموده است که جمیع مشایخ اتفاق کردند که قدرسید احمدالرفاعی ازهمه مشایخ بزرکتراست ودر روی زمین قطب الاقطاب اوست وخیلی چیزهای دیکر هم کفته است (مترجم فقیر میکوید که بس ازمطالعه کردن کتاب مستطاب آن ذات خجسته صفات اشهد بالله من هم مثل شعرانی بعلم وجدانی دراین مسئله کواهی میدهم وبا اومتفق هستم) امانسب شریفش ازجهت پدر رضی الله عنه

معلوم ومشهور ودر کتاب موثوق به منشور ومذکور است نسبت نسبش بسیدما امام حسین ابن السیدة فاطمة الزهرا دختر سید العالمین واشرف المخلوقات صلی الله علیه وعلیهم اجمعین ثابت ومحقق است امام محدثین عمدهٔ علماء کاملین ولی خدا الشیخ عزالدین الفاروثی الواسطی درکتاب (النفحة المسکیه) فرموده است که دراین سلسلهٔ مجلهٔ کبری درهٔ وسطی شیخ ما است که آن سید احمد الرفاعی الحسینی است ماباتباع جد او علیه الصلوة والسلام بمقام بزرك رسیدیم وهم درانجا ثابت قدم شدیم خدا بشیخ ما خطیب او نوی رحمت بکند که در حق او باین معنی کفته است شعر

لنسبة احمد المولی الرفاعی

لطه وصلة عظمت مقاما

سری برهانها شرقا وغربا

وصار معطرا یمنا وشاما

واما نسب شریفش ازجهت مادر رضی الله عنه آن هم نوشته ومنقولست انرا علماء فحول تصحیح کرده وکفته اندکه بصحابهٔ صاحب النور والسر الساری سیدنا ابی ایوب الانصاری منتهی شده است وصاحب التریاق باین تصریح کرده بمثل اینکه شیخ الاسلام ابن جلال والفاروثی ودیکری هم اشارت فرموده

اند و بسیدما امام ابو بکر الصدیق نسبتش رسیده لکن ازجهت
مادرجدش که امام جعفر صادقست کذا نسب او بعمش امام حسن
او صل شده لکن ازجهت مادرجدش که امام باقر است و این مسئله
معروفست درنزد آنانکه چیزی ازعلم نسب خبر دار هستند ٠

(بشارت ولادتش)

اینست که شیخ منصور بطایحی قدس سره رسول الله را صلی الله
علیه وسلم درخواب دید ورسول خدا باو کفت یامنصور
من بشما بشارتی میدهم که خدای تعالی بجواهرت بس از جهل
روز یك فرزندی میدهدکه نامش (الرفاعی است) من جه طور .
رئیس الانبیا هستم اوهم رئیس الاولیا است وقتی که بزرك شد
اورابکیر وبشیخ علی القاری الواسطی ببر تسلیمش بکن تاکه اورا
تربیه بکند زیرا اودر نزدخدا خیلی محترم است وازین مسئله
هم غافل مشو پس ازان کفتم یارسول الله علیك الصلوة والسلام
امر امر شما است صاحب (ام البراهین) بمثل ما اوهم کفته است

(اما ولادتش)

رضی الله عنه درکوی (حسن) اذ اعمال واسط عراق (بام

عبیده) که معروفست واقع شده روز پنجشنبه در نصف اول شهر رجب در سنهٔ پنجصد و دوازده از تاریخ هجرت قدم در عالم وجود نهاده مولانا (احمد بن جلال) در کتاب (جلاء الصدا) در ترجمهٔ حال او قدس سره فرموده که او عالم و فقیه و مجود و محدث بود وهم اجازات و روایات عالیه واشته شیخ الاسلام (ابن السبکی) رحمهما الله فرموده که اورا خالش (منصور) تربیه کرده و بمذهب امام شافعی فقه را تحصیل نموده همه فضائلش از ضیقت وقت نتوان کفت مناقبش انیقدر زیاده است که محصور نخواهد شد ولیکن بعض صلحا کتاب علی حده برای مناقبش تألیف کرده اند (اما شمائلش) صورتش از همه صورت شیرنتر (سید عزالدین) در کتاب (وظائف) فرموده که (سید احمد) رضی الله عنه در بین قومش قامت متوسط داشته اسمر شیرین کندم کون بود رویش کم کوشت وسعت جبهه داشته چشمانش سیاه رویش کرد دهنش شیرین وقتیکه سخن میکرد دلهارا می برد ووقتی که سکوت میکرد دلهارا بهیبت می انداخت اما خلق معنویش از ین زیادترو بزرکتر است (امام سبکی) در کتاب (طبقات) در بحث او فرموده که از اخص اصحابش (شیخ یعقوب کراز) کفته است که سید من (احمد) در مجلس بود باصحابش چنین فرمود (ای ساده) یعنی ای بزرکان نجدای عزیز ومنزه شمارا قسم میدهم که هرعیبی که در من ببینید بمن بکوید انجا (شیخ عمر الفاروثی) کفت من عیب شمارا انیقدر میدانم که

مثل ماأز اصحاب شما است گفت ای عمر هر وقتی که سفینه
سالم باشد انانکه در توی سفینه هستند انهارا حمل توان کرد
اندکی از تواضع وشفقتش فرمود وگفت هیز مهارا جمع میکرد
وبخانهٔ ببوزن ومسکینان می برد وبعض وقت آبرا برایشان پر می
کرد درزمستان وتابستان دو پیر هنرا جمع نخواهد کرد دردوروز
ویاخود سی روز یك دفعه خوراکی مبخورد (فاروثی) گفته
استاد ماشیخ مکی واسطی فرمودکه باسید احمد الرفاعی یك شب
درکوی (ام عبیده) خوابیدم درانجا چهل خصلت ازخصلتهای
مصطفی صلی الله علیه وسلم در اوحساب کردم ظاهر احوالش
انیقدر بودکه دانستم باطنش که میداند چه طواست (اما کرامت
او) یکی ازآنها انیست صاحب (البهجه القادریه) فرمودکه
او با اصحابش برکنار دریا بودند وآرزوی خوردن ماهی کردند
همانجا ماهی بی حساب بروی آب بیرون شد خیلی ازآنها کرفتند
وخوردند تا سیر شدند بعض اجزای ماهی دردرون تابه مانده
بود اشارت باآنها کرد ودعا خواند خدا همهرا زنده کرد وازان
آبی که آمده بودند ورفتند ودیکر ازان کرامتها خطاب کردن
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بااو ودیکری ازانها دست دراز کردن
پیغمبر صلی الله علیه وسلم وبوسه دادن او (فاروثی) گفت پیغمبر ما
بصحت نسب او شهادت کرد دروقتیکه شیخ درمقابلهٔ حجرهٔ پیغمبر
ایستاد وگفت السلام علیك یاجدی درجوابش پیغمبر علیه افضل
الصلوة گفت و علیك السلام یاولدی درانجا بوجد آمد وگفت

فی حالة البعد روحی کنت ارسلها
تقبل الارض عنی و هی نائبتی

وهذه دولة الاشباح قد حضرت
فامدد یمینك کی تحظی بها شفتی

رسول الله صلی الله علیه وسلم دست مبارکش دراز کرد اوهم دست شریفش را درجماعتی که نود هزار مردم حاضر بودند بوسه داد ومردمان دست پیغمبررا میدیدند وکلامش صلی الله علیه وسلم استماع کردند تنها این منقبه بدیگر مناقب بسیار استدلال خواهد کرد وذکر این منقبت کفایت از دیگری میکنند واما نظمش خیلی است فصاحت وحکمترا جمع کرده وانچه رهنمای بخدا ودلالت بچیز های خیر میکنند از انیست که گفت است (تعود سهر اللیل) (فان النوم خسران) (ولا ترکن الی الذنب) (فعقبی الذنب نیران) (وقم للواحد الفرد) (فللقرآن خلان) (ینام الغافل الساهی) (وما فی القوم وسنان) (ویلهو معرض اللاهی) (وعند القوم احزان) (هم والله فتیان)(اذا ماقبل فتیان) (واما تألیفش) آن هم خیلیست آنکه ما میدانیم (معانی بسم الله الرحمن الرحیم) (وتفسیر سورة القدر) که درفن تفسیر (والروابه) که در علم حدیث است (والطریق الی الله) و(حالة اهل الحقیقة مع الله) و(البهجة) این سی

کتاب درتصوفست و (شرح التنبیه) درفقه شافعی و (الحکم) و (الاحزاب) خلاصه عدد تأليفش شش صدوشصت دوست ٦٦٢ واین کتاب مستطاب وغیر ازین (اما وفاتش) خود خبرداد هم چنین شد مقدار یك ماه بدرد شکم مبتلا بود آخر کلامش اشهد ان لااله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله بود روز پنجشنبه وقت نماز ظهر دوانددهٔ جمادی الاولی درسنهٔ پنجصدو هفتاد وهشت در روزی معین درکوی (ام عبیده) وفات کرد رحمة الله علیه رحمة واسعة مدة حیاتش بعدد حروف (الله) وکفتند مدة عمرش (الله) است باعتبار الف ملفوظه وکفتند تاریخ ولادتش (جاء بد سرا الرب) وتاریخ وفاتش (لله جاء بد سرالرب) رضی الله تعالی عنه وعن اسلافه الطیبین الطاهرین وعنا وعن جمیع المسلمین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین آمین

م

البرهان المؤيد لصاحب مدد اليد مولانا القطب السيد احمد الرفاعى
الكبير الجامع بين الشريعة والحقيقة صاحب الكرامات
والمدد الشهير رضى الله تعالى عنه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد وسپاس مخصوص خداست حمدیکه ایفای نعمتهای او وزیادی نعمتشرا کافی ووافی باشد آن جوهریکه جسم همهٔ وجود وسبب وجود هر موجود است آن درهٔ نبوتی که سیدما ونور چشم ما وپیغمبرما رسول مکرم حبیب الرحمن محمد است صلی الله علیه وسلم صلاة وسلام برآل واصحاب وعترت اوواحباب وتابعین اشرا تاروز جزا خدا احسان بفرماید آمین آمین

(اما بعد) آن عبد محتاج برحمت خداکه (شرف الدین بن عبدالسمیع الهاشمی الواسطی) است میکوید خدا باومرحمت بکنند و بفضل خودش کناه وذله اشرا ببخشد جماعت بسیار ازمحبان بابرادران صالح این کتاب مبارکرا ازدهن شیخ ما وملجأ ماشنیدیم که او بزرکترین ملت اسلام واستاد خواص وعوام وهم قطب وغوث اولین است آن شیخی که خدا اورا دربین اولیای خودش ببوسیدن دست پیغمبر صلی الله علیه وسلم ممتاز ساخته است صاحب نعمتهای بزرك وخوارق بسیار خوب وحامل تکالیف خفیف وکران شیخ بزرك وسید ما که (السید احمد ابن السید ابی الحسن علی الرفاعی است رضی الله عنه ابن السید

يحيى ابن السيد الثابت ابن السيد الحازم ابن السيد احمد ابن
السيد على ابن السيد ابى المكارم الحسن المعروف برفاعة المكى
ابن السيد المهدى ابن السيد محمد ابى القاسم ابن السيد الحسن
ابن السيد الحسين ابن السيد موسى الثانى ابن الامام ابراهيم
المرتضى ابن الامام موسى الكاظم ابن الامام جعفر الصادق ابن
الامام محمد الباقر ابن الامام على زين العابدين ابن امام المسلمين
وزبدة آل النبى الامين الذى امتحن بانواع البلاء امير المومنين ابى
عبدالله الامام الحسين الشهيد بكربلا ابن سيد الامه وسند الائمه
زوج البتول وصهر الرسول الذى قدره كاسمه حسن وعلى امير المؤمنين
ابى الحسنين الامام على رضى الله عنه وعنهم اجمعين آن وعظ
ونصيحتهاى كه ازدهن شيخ رفاعى قدس سره شنيديم زهجرت
پنجصد و پنجاه وشش بود آن سالى بودكه از سفر حج مباركش
باز كشته قدس الله اسراره وضاعف ارشاده وانواره درموضع
اقامت شريف خودش دركوى ا(ام عبيده) برسر كرسى وعظش
نشسته جماعت بسيار بوديم درجاى اندك باخيلى مردمان درانجا
جمع شده بوديم آن كتابرا (البرهان المويد لصاحب
مداليد) نام نهاديم آن شيخ واعظ وسيدما غوث شريف نام
مباركش (الرفاعى احمد) است آن وعظهاى كه ازدهنش شنيديم
وجمع كرديم همين است كه ميكوييم رضى الله عنه ونفعنا الله به
كفت

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد وثنا مخصوص خداست آن حمدیکه بآن راضی و بذاتش
لایق باشد صلوة وسلام خدا برسید مخلوقاتش نازل واز اصحاب
وآل واتباعش خدا راضی باشد (ای بزرگان) زهدرا برخود
لازم شمارید زهد اول قدم انانندکه خدارا عز وجل قصدمی
کنند اساس آن تقواست وآن هم خوف خداستکه راس حکمتست
وجامع شدن بهمهٔ اینها بحسن متابعت امام ارواح واشباح سیدمکرم
رسول الله صلی الله علیه وسلم حاصل ومیسر کردد واول طریق
متابعت بحسن اقتدای پیغمبر میشود آنوقت بحدیث (انما الاعمال
بالنیات) عمل کرده شود نمی بنیید که رسول الله درجواب سؤال
مردی راچه کفته است آن مرد کفت یارسول الله کسی باغزا
کردن متاع دنیا راهم بخواهد چه طور است رسول الله صلی
الله علیه وسلم کفت اجری ندارد مردمان این مسئله را بذرك
شمردند مردمان کفتندش دفعهٔ دیکر از رسول الله صلی الله علیه
وسلم سؤال بکن بلکه سؤال شمارا نفهمیده است آن مرد کفت
یارسول الله کسی ارادهٔ جهاد فی سبیل الله بکنند و با این اراده
متاع دنیارا هم آرزو بکنند چه طور است کفت ثوابی ندارد

بمردمان این هم خیلی بزرك نمود دفعهٔ دیکر کفتندش تکرار سؤال بکن دفعهٔ سیم کفت کسی غزای فی سبیل الله بامتاع دنیا ارزو بکندچه طور است کفت اجری ندارد این حدیث را مردمان موثوف ومعتمد روایت نموده و تصحیح کرده اند (پس) ازاین وامثال این دانستیم که خلاصهٔ حسن و قبح اعمال مابنیت مربوط است ودر حرکات وسکنات پرهیز بایدکرد واعتقادخود تان از تمسك بظاهر متشابهات قرأن و حدیث را محافظه وصیانت بکنید زیرا بظاهرش تمسك نمودن اساس کفر است خدای تعالی فرموده (فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله بر شما و بر همهٔ مکلفین واجب است که متشابهات را ایمان آورده باشید آن مشابهی که از طرف خدا بر عبد خدا و سیدما رسول الله نازل شده است خداوند سبحانه و تعالی تفصیل علم تأویلش بما تکلیف نفرموده خدا کفته است جلت عظمته (ومایعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا کل من عند ربنا) (پس) طریق مردمان پشیین همین است که خدای تعالی را از ظاهر معنای متشابهات تنزیه کردند و معنای مرادش را بحق تعالی و تقدس تفویض نمودند زیرا سلامت دین درانیست از بعض عرفا چکونکی خالق را تقدست اسمائه سؤال کردند بسائل کفت اکراز ذاتش سؤال میکنی مثلش نیست و اکر از صفاتش استفسار می نمای اویکیست وامور همه عالم باوقائم است وکس اورا نزاییده وکس ازورازاییده

نشده و نمی شود و هیچ احدی باو مشابهت ندارد و اگر از اسمش سؤال میکنی (فهو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هوا الرحمن الرحیم) و اگر از فعلش سؤال می نمای هر آن او درشأنیست در توحید خدا هر چه گفته اند امام شافعی در این گفتار خود جمع کرده و گفته است که کسی بر معرفت مدبر خودش بر خیزد و بطلبد فکر او اگر بیك موجودی منتهی بشود آنکس از طایفهٔ مشبه است و اگر اطمئنان او بعدم صرف داشته باشد از طایفهٔ معطلین است و اگر اطمئنان خاطرش بیك موجودی داشته واز دانستنش اعترافی عجز بکنند آنوقت او موحد است (ای بزرگان) خدا را تنزیه بکنید از علامت حادث واز اوصاف مخلوق و هم از تفسیر معنای استوا در حق خدا عز و علا بمثل استقرار جسمی بر جسمی که مستلزم حلول است عقاید خودرا از این نوع تفسیر ها تطهیر باید کرد خدا ازاینها عالی و منزه است و ازین احتراز هم لازمست که بگوئید خدا در بالا و پست و مکانست ودست و چشم و اعضا و نزول وانتقال دارد زیرا هرچه درقران و حدیث آمده و ظاهرش اگرچه دلالت باینها میکنند لیکن هم درقرأن وحدیث مثل اینها چیز های دیگر آمده است که مراد مارا تایید میکنند (پس) چیزی دیگر نماند بغیراز گفتار صلحای پشین که فرموده اند بظاهر این آیاترا ایمان آوردن و مقصود ازینها بعلم خدا ورسول خدا را واگذاشتی وهم خدارا از کیفیت و علامات حدوث تنزیه کرد نست و همهٔ ائمه بر این منوال گفته

اند و بهرچه خـدا نفس خود را در کلام قدیم توصیف فرموده
است تفسـیرآن و خواندنش و سـکوت کردنش برای هیچ کسی
میسر نیست الا که برای خدا ورسـول خدارا میسر خواهدشد
برای شما اینقدر هست که متشابهات را بموافق آیات محکمات حملی
توان کرد زیرا قرأن عبارت از اصل محکماتست متشابه معارض
محکم را نتـوان کرد مردی از امام مالك بن انس رضی الله عنه
از کفتار خدای تعالی (الرحمن علی العرش استوا) سـؤال کرد
او در جوابش کفت استوا معلومست چکونکی اسـتوا معقول
نیست ایمـان آوردن بآن واجب و سـؤال کـردن ازین
بدعتست شمارا بغیر از متبدع نمی بنیم و باوامر کرد که بیرون شو
وقتیکه مسئلهٔ استوارا ازمام شافعی رضی الله عنه سـؤال کردند
درجوابش کفت بی تشـبیه ایمـان آوردم و بی تمثیل تصدیق
نمـودم نفس خودمرا درادراك این مسـئله متهم کردم درکمال
معرفت ازین مسـئله امسـاك تمام بجا رسـانیدم امام ابوحنیفه
رضی الله عنه فرموده استکه اکرکسی بکوید خدا درآسمانست
ویا درزمین آن مردم ازین کفتار محقق کافر میشود زیرا کفتارش
اینرا بوهم می آردکه خدایرا جای قرار داده است وهرکسی برای
خدا جای قرار بدهد آن مردم ازطائفهٔ مشبه میشود ازامام احمد
رضی الله عنه وقتیکه استوارا سـؤال کردند درجوابش کفت
بطـوری که خدا خبرداد استوا ثابتاست نه بطوریکه مردمان
تصور میکنند امام ابن الامام جعفرصادق علیه السـلام فرموده

يشرا مى كشد كسى بآنان اذيتى برساند خدا انتقامشان ازو ميكيرد واكرام وصيانت محبان خودش ميكند وكسى از اوليا التجا بخدا بكند معينش ميشود اوليا اخص مخاطبين آيت (نحن اوليائكم فى الحياة الدنيا وفى الآخره) هستند نزديكى ومحبت آنان برشما لازمست وبسبب آنان بركت بشمامبرسد شما باآنان باشيد (اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون) (اى بزركان) مراتب هريكى از آنان بدانيد افراط در محبت مكنيد هرولى را بمقدار منزلتش قدرا وبكيريد اشرف نوع بشر پيغمبرانند عليهم الصلوة والسلام واشرف پيغمبران پيغمبرما محمد است صلى الله عليه وسلم واشرف مخلوقات پس ازو آل واصحاب او است واشرف مخلوقات پس از آنان تابعينندكه اصحاب خير قرنهاهستند اينكه كفينم بطريق اجمال بود اما بطريق تفصيل نص را ملاحظه بكنيد نص را برأى خود عمل مكنيد كسى هلاك نشده الا برأى خود عمل كرده وپس ازان هلاك شده است دراين دين ابدا حكم برأى نخواهد شد رأى خود تان درمباحات تحكيم بكنيد همه اوليارا بخير ياد بكنيد يكى برديكرى تفضيل مكنيد خداوند تعالى درجهٔ بعض اوليارا برديكرى بلند ترساخته است ليكن آن درجه را كسى نميداند بغير ازخدا وبغير ازكسى كه رسول خدا باشد و باذن ورضاى خدا مكر بداند اين جماعت اوليارا بترك دعوى تأييد بكنيد وركنهاى اين طريقت را باحياى سنت وبترك بدعت محكم بسازيد (اى بزركان) هرمرد فقيرما

دام برسنت وشریعت باشد او برسر طریقتست هروقتی ازشریعت
تجاوز کرده باشد ازطریقت هم عدول کرده است و باین طایفه
صوفیه کفته اند ودرسبب تسمیه اش اختلاف کردند سببش
غریب است بنابرین اکثر فقرای این طایفه سببش را نمی دانند
سبب تسمیه اش انیکه جماعتی ازقبیله مضر با آنان (نبوالصوفه)
میکفتند و آن الغوث ابن مر ابن اد بن طابخة الربیط است بنا
بانیکه والده اش فرزندمی زابید و بس اززاییدن می مرد مادرش
نذر کردکه اکر فرزندم نمیرد برسر او پشمی می بندم انرا بکعبه
مربوط خواهم کرد وآن وقت بحج هم میرفتند تاظهور اسلام را
که خدا احسان فرمود آن طائفه هم اسلام را قبول کردند وعابد
شدند حتی ازبعضشان حدیث رسول الله را صلی الله علیه وسلم
روایت کرد اند هرکسی با آنها مصاحبت میکرد باوهم صوفی
میکفتند یاخود هرکسی پشمر ابپوشد ومانند آنان عبادت بکند
باناان منسوب میکردند وصوفی میکفتند سبب تسمیهٔ فقرارا جند
نوع کردند بعضی کفتند تصوف ازصفا مأخوذ شده وبعض
کفتند ازمصافات است وغیر از ینها هم کفت اند همه ازجهت
معنایش صحیح وراست است چونکه این طائفهٔ خرقه پوش
صفا ومصافاترا برخود لازم شمردند وعمل باداب ظاهره کردند
وکفتند اینها دلالت بادب باطنی میکنند وظاهر حسن ادب عنوان
ادب باطنیست وکفتند کسی ادب ظاهررا نداند برادب باطنش
اعتماد نخواهد شد همه آداب ظاهره بکفتار وکردار وحال

علیه وسلم درحال حیاتش چه طور بود پس از وفاتش همین طور باقیست تاانزمانیکه خدا وارث زمین وانکه برزمین است همه کس بشریعت ناسخ شریعتها که شریعت اوست مخاطب ومکلفست ومعجزهٔ قرآنش باقیست خدا فرموده است (قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذالقرأن لایأتون بمثله) (ای بزرکان) کسی کفتارهای راست درست اورا رد بکنند بمثل آن کسیست که کفتار خدارا رد کرده است بخدا وبکلام خدا ایمان آوردیم وبهر چیزی که پیغمبرما صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده ایمان کردیم خدا فرموده است (ومن یشاقق الرسول من بعد ماتبین له الهدی نوله ماتولی ونصله جهنم وسأت مصیرا) افضل صحابه سیدما ابو بکر الصدیقست رضی الله عنه پس سیدما عمر الفاروقست رضی الله عنه بس عثمان ذوالنورین است رضی الله عنه پس علی المرتضی است کرم الله وجهه ورضی الله عنه جمیع صحابه همه برهدایت هستند از پیغمبر علیه الصلوة والسلام روایت شده فرموده استکه (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) آن اختلافی که در بین صحابه واقع شده است ازانها خاموش شدن واجبست وهم ذکر محاسن آنان ومحبتشان وحمد وثنای ایشان رضی الله عنهم اجمعین برما واجبست اصحابرا دوست بدارید وذکر شان تبرك بدانید وباخلاقشان متخلق باشید وعمل بکنید پیغمبر علیه السلام باصحابش کفته است (اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان یأمر علیکم عبد فانه

من یعیش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواخذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعة ضلالة) هردلی از دلهای خودرا بمحبت آل کرام علیهم السلام منور بسازید زیرا آنان انوار وجود لامعه واقتاب سعادت طالعه هستند خدا فرموده است (قل لااسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی) وپیغمبر فرموده است (الله الله فی اهل بیتی) خداوند اکر ارادهٔ خیر از کس داشته باشد بجارسانیدن وصیت پیغمبررا درحق آلش بان کس لازم می فرماید ومحبشان میسازدو تعظیم وحمایتشان میکنند وحامی ایشانرا صیانت ومراعات آنان وحقوقی که دربین پیغمبر وآل پیغمبر هست رعایت میکنند هرمردی بامحب خودش برابر است وهرکس باخدا محبت داشته باشد پیغمبر خدارا دوست میدارد وهرکسی که باپیغمبر محبت دارد و باآل رسول خدا محبت دارد وهرکسی دوست ایشان باشد باایشان برابر است وآنان باپدر خودشان علیه الصلوة والسلام برابر هستند آل رسولرا بر نفس خودتان تقدیم بکنید وبرآنان مقدم مشوید اعانه واکرامشان بکنید خیر این کارها برشما عاید خواهد شد و باولیای خدا ملاصق باشید (الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون الذین آمنوا وکانوا یتقون) ولی کسیست که محب خدا و باتقوی ایمان بخدا آورده باشد ومعانده بامحب خدا مکنید دربعض کتب الٓهیه آمده است که کسی بولی من اذیت بدهد من باو اعلان حرب میکنم خداوند غیرت اولیا

بشررا می‌کشد کسی با آنان اذیتی برساند خدا انتقامشان ازو میگیرد واکرام وصیانت محبان خودش میکند وکسی از اولیا التجا بخدا بکند معینش میشود اولیا اخص مخاطبین آیت (نحن اولیائکم فی الحیاة الدنیا وفی الآخره) هستند نزدیکی ومحبت آنان برشما لازمست وبسبب آنان برکت بشما برسد شما با آنان باشید (اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون) (ای بزرکان) مراتب هریکی از آنان بدانید افراط در محبت مکنید هرولی را بمقدار منزلتش قدرا وبکیرید اشرف نوع بشر پیغمبرانند علیهم الصلوة والسلام واشرف پیغمبران پیغمبرما محمد است صلی الله علیه وسلم واشرف مخلوقات پس ازو آل واصحاب او است واشرف مخلوقات پس از آنان تابعینندکه اصحاب خیر قرنها هستند اینکه کفینم بطریق اجمال بود اما بطریق تفصیل نص را ملاحظه بکنید نص را برأی خود عمل مکنید کسی هلاك نشده الا برأی خود عمل کرده وپس ازان هلاك شده است دراین دین ابدا حکم برأی نخواهد شد رأی خودتان درمباحات تحکیم بکنید همه اولیارا بخیر یاد بکنید یکی بردیکری تفضیل مکنید خداوند تعالی درجهٔ بعض اولیارا بردیکری بلند ترساخته است لیکن آن درجه را کسی نمیداند بغیر ازخدا وبغیر ازکسی که رسول خدا باشد و باذن ورضای خدا مکر بداند این جماعت اولیارا بترك دعوی تأیید بکنید ورکنهای این طریقت را باحیای سنت وبترك بدعت محکم بسازید (ای بزرکان) هرمرد فقیرما

دام برسنت وشریعت باشداو برسرطریقتست هروقتی ازشریعت تجاوز کرده باشد ازطریقت هم عدول کرده است و باین طایفه صوفیه کفته اند ودرسبب تسمیه اش اختلاف کردند سببش غریب است بنابرین اکثر فقرای این طایفه سببش را نمی دانند سبب تسمیه اش انیکه جماعتی ازقبیله مضر با آنان (نبوالصوفه) میکفتند و آن الغوث ابن مر ابن اد بن طابخة الر بیط است بنا بانیکه والده اش فرزندمی زایید و پس اززاییدن می مرد مادرش نذر کردکه اکر فرزندم نمیرد برسر او پشمی می بندم انرا بکعبه مربوط خواهم کرد وآن وقت بحج هم میرفتند تاظهور اسلام را که خدا احسان فرمود آن طائفه هم اسلامرا قبول کردند وعابد شدند حتی ازبعضشان حدیث رسول الله را صلی الله علیه وسلم روایت کرد اند هرکسی با آنها مصاحبت می کرد باوهم صوفی میکفتند یاخود هرکسی پشمر ایپوشد ومانند آنان عبادت بکند باتان منسوب میکردند وصوفی میکفتند سبب تسمیهٔ فقرارا جند نوع کردند بعضی کفتند تصوف ازصفا مأخوذ شده وبعض کفتند ازمصافات است وغیر از ینها هم کفت اند همه ازجهت معنایش صحیح وراست است چونکه این طائفهٔ خرقه پوش صفا ومصافاترا برخود لازم شمردند وعمل باداب ظاهره کردند وکفتند اینها دلالت بادب باطنی میکنند وظاهر حسن ادب عنوان ادب باطنیست وکفتند کسی ادب ظاهررا نداند برادب باطنش اعتماد نخواهد شد همه آداب ظاهره بکفتار وکردار وحال

وخلق پیغمبر را صلی الله علیه وصلم متابعت کردن منحصر شده است آداب صوفی دلالت بمقامش میکنند بترازوی شریعت کفتار وکردار واحوال واخلاق صوفی باید کشید آنوقت خفت وثقلت ترازو یش درنزد شما معلوم خواهد شد خلق پیغمبر قرآنشت خدا فرموده است (مافرطنا فی الکتاب من شی) هرکس التزام ادب ظاهری که شریعتست بکند بجماعت صوفیان داخل واز آنان محسوب خواهد شد وهرکسی التزام آداب ظاهره نکند او از زمرهٔ صوفی نیست وحالش برایشان مشتبه نخواهد شد زیرا استعمال آدابشان دلیل جنسیت است بلکه علت بودنی انها است (رویم) کفته است تصوف همه ادب است آن ادبیکه طائفهٔ صوفیه بان اشارت کردند ادب شرعست شما متشرع باش وبکذار حاسد شما هردروغی میخواهد بکوید وهرچه میخواهد بشما نسبت بدهد .

ولست ابالی من زمانی بریبة
اذا کنت عندالله غیر مریب

اذا کان سری عند ربی منزهاً
فما ضرنی واش اتی بغریب

(ای سالك) نفس خودرا مبیند وازغرور وکبر احتراز بکنید زیرا اینها همه مهلکنند هرکس نفس خودرا بزرك وديكر انرا

کوچك بشمارد بساحهٔ قرب بخدا نخواهد رسید من که هستم وشما که هستی (ای برادر) ماهمه مسکین هستم اول مایك پارچه کوشت در رحم مادر وآخرما جیغه ایست شرف این عرض وجوهر عقلست عقل انست که نفسرا عاقل بکنند تادر حد خودش بایستد اکر عقل کسی نفس خود شرا عاقل نکنند ودرحد اخذ وعطای خودش نفسرا توقیف نسازد آن عقل نیست اکر انسان ازجوهر عقل محروم باشد شرقش نمی ماند آن عرض ثقیل وکثیف میشود لایق هیچ مرتبهٔ عزیز ومنصب نفیس نخواهد شد اکر عقلش کامل وتمام باشد آنوقت همهٔ حکم برای آن جوهر مختص خواهد شد آن جوهر درانوقت لایق استکه بر سرتاج کسری وملوکان دیکر نصب خواهند کرد اول مرتبهٔ عقل انیستکه ازانانیت کاذبه خودترا رها کنی وازدعوای باطله وازهجوم کردن یقتق ورتق امور واز سلب وهبه کردن چیزها نفس خودترا ازینها همه باید خلاص کرده باشی واکر مقامش باوحکم بکنند ومقامش هم صفت بذرکی بشود آنوقت لازم انیستکه اول خودش که کل است ومنتهایش که خاکست بفهمدودر مابین این بدایت ونهایت ومناسب اینها کفتار وکردار بایدبجا برساند زیرا واعظی که برای خدا واعظی بکنند وبرای نفس خودش واعظ نباشد بقلب هرمردی مسلم وعظش تأثیر نخواهد کرد ووعظش نفع نخواهد داد جه طور وعظش نفع میرساند کسی که دلش ازخدا غافل باشد (سهل)

کفته است غفلت سبب سواد قلبست پیغمبر حدیثی فرموده (الا وان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله واذا فسدت فسد الجسد کله الاوهی القلب) (ای برادر من) شمااز وعظ من ومن از وعظ شما منتفع میشویم بشرطی انیکه ماهر دو اخلاص داشته باشیم ای برادر من زحمت شما از من بهتر است وکمتر شماذلهٔ کوش دادن داری ولی مرامستی تعلیم شما کرفته از خود خبر ندارم ای برادر من هیچ نیستم الا انیقدر که نفس مسکین من بر من غلبه کرده وبنفس خود کفتم که خدا شمارا علم داده است وبر تو لازم میشود که برادر انرا تعلیم بکنی هر کسی که کتم علم خود بکنند بلجام اتش می نبدند وجفا واذیت برای شما منفعت دارد وهم میکویم ای نفس نزد حد خودش بایست بلکه دراین جماعت کس هست که در نزد خدا از شما بزرکتر است اورا از شما اخفا کرده تا شمارا امتحان بکنند پس ازین کفتار نفسم درمقام انتقام کاذبهٔ خودش ایستاد وسکونت کرفت وقدرش فهمید ودرطور وحال خودش ایستاد پس ازان بحظ وافر رسید شماهم انیطور بکنید (ای برادر من) اکر برنفس خود غالب آمدی وآموختن وتعلمرا باولازم کردی هوای نفسرا بسکین اقتدا بریدی وحکمترا اخذ کردی بشرط انیکه از شرف وعلم وحسب وپدر ومال وحال خود شرا چشم بوشانیدی آنوقت بغوز بزرك نائل شدی کس که در هرنفس بانفس خود محاسبه نکنند در نزدما در دیوان مردان محسوب نخواهد شد (ای بزرکان) من شیخ

نیستم و بر انجماعت مقدم نخواهم شد واعظ و معلم هم نیستم بافرعون
وهامان محشور باشم اکر بر مردی از خلق خدا خطرهٔ شیخ
شدنم باشد مکر انیقدر میخواهم که رحمت خدا مرا پوشنده باشدکه
یکی از آحاد مسلمانان باشم بر اسلامیت بمیر ومبالات بچیز دیکر
مکن اسلام ریسمان وصلت است اکر غیر مسلمان کسی عبادت
ثقلین را بجا برساند مغضوب خدا ودور ازخداست واکر مردی
مؤمن باشد کناه ثقلین داشته باشد ازخدا حظ عبودیت دارد
(قل یاعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمته الله
ان الله یغفر الذنوب جمیعا) الآیة بشرائط اسلامیت باخدا رابطهٔ
وصول را محکم بکنید (المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه آن
اهل صدقی که بمردمان کار خیر را امر میکنندوخود شان باآن
کارها عمل خواهند کرد بجا هستند آن اهل ایمان کاملی که طلب
حکمت می کنند واز کمال صدق وایما نشان نظر آنان درجای
حکمتها می ایستد بجا هستند بنفس خود وعظ بکن وبغیر نفع برسان
ودر هر جای که حکمترا دیدی بکیر واخذ کن هم فقرا ومردان
این طائفهٔ صوفیه ازمن بهتراند من جید لاشیٔ بلکه لاشیٔ لاشی
هستم لیکن حق را باید کفت صوفی کسیست ازکدورات دنیا سرش
صافی باشد وبرای نفس خودش هیچ مزیتی بردیکران نبیند وباین
طوریکه کفتم خدا نوشته وحکم کرده است انیکه کفتم بخدا
سوکندمی خورم آنان عبد ومخلوق خدای هستندکه انانرا
ازدیدن غیر خدا خدا تطهیر فرموده است (ای برادر من) تو

غیری ونفست غیر وغیر خودت غیر است هر آنچه چشمت می بنید ودر سر شما شکل وکیفیت خدا اختلاج بکند آن غیر خدای ما است افکارما باو کافی وچشمهای ماورا مدرك نخواهد شد (ای برادر من) ازاظهار کرامت واز متفرح شدن شما ازان کرامت ازشما خیلی میترسم اولیا کرامت راستر میکنند مانند ذنی که خون حیض خودش‌را اخفا خواهد نمود (ای برادر) کرامت بنسبت مرد مکرم خیلی عزیز ومحترم است اما بنسبت ماهیچ چیزی نیست زیرا این اکرامی که ازدرکه کریم وارد شده است خیلی بزرك وعزیز است دلهای اولیا بجلالت قدرش اورا قبول میکنند امانسبت لفظ کرامت که ببنده راجع میشود قدرش نمی‌ماند ولی کامل از نسبت کرامتی که ازدرکه خدای قدیم بدر عبد حادث راجع بشود از ترس استحسان این نسبت ثانیهٔ کرامت خرد شان ستر واخفا میکنند چونکه حسن قبول این نسبت ثانیه سم قاتل است ماهمه عریا نیم مکر بوشنده اوست ماهمه کرسنه هستیم مکر اطعام کننده اوست ماهمه‌در ضلالتیم مکر هدایت دهنده اوست برای مردم عاقل بغیر از زدن درکه کرم چیزی دیکر نیست‌خواه درحال شدت باشد یانه زیرا مخلوق ضعیف وعاجز وفقیر بلکه عدم صرفست خداوند احباب متقین خودشرا اکرام کرده بر دست آنان کرامات خارقه اظهارنموده بنفس قدسیه از طرف خودش آنانرا مؤید ساخته ومنزلشان بلند کرده وآنان بخدا مشغول شده واز ماسوای خدا خبر ندارند

واز خدا می ترسند بنابراین خدا بهشت قربیت آنانرا جای داده وقتیکه بمنزل قربیت میرسند بنظر کردن وجه کریم خودش آنانرا اکرام میکنند (واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی) بدترین چیزها هوای نفس ودیدن اغیار واز خلق بی خبر و بمخلوق مشغول شدنست آن عاقلی که بغیر خدا مشغولست عجبا دران شغل چه فائده می بیند ودرهر اثری کم وزیاد خواه جزئی ویا کلی باشد درحصول تأثیر بغیر از خدا حکم کردن شرکست رسول الله صلی الله علیه وسلم بعبدالله بن عباس رضی الله عنهما کفت (یاغلام انی اعلمك کلمات احفظ الله یحفظك احفظ الله تجده تجاهك اذا سئلت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله واعلم ان الامة لواجتمعت علی ان ینفعوك بشیٔ لم ینفعوك الابشیٔ قد کتب الله لك وان اجتمعوا ان یضروك بشیٔ لم یضروك بشیٔ قد کتبه الله علیك رفعت الاقلام وجفت الصحف) حاصلش اینست که بغیر از خدا هیچ کس ضرر ونفعی نمی رساندوهرچه میخواهی از خدا بخواه (ای بزرکان) طائفهٔ صوفیه همه فرقه فرقه شده اند خدای جید با اهل ذلت وانکسار وبا اصحاب مسکنت واضطرار باقی مانده وبا آنان هست ازاسناد دروغ بخدا احتراز باید کرد (ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا) از حلاج نقل میکنند که او (اناالحق) کفته است بوهم خودش او خطا کرده است اکر بر سر حق بود (اناالحق) رانمی کفت

بعض شعرهای اورامی کوینـد که ایهام وحدة الوجود میکنند همهٔ اینها وامثالشان باطل است آن چیزی که مرد مراو اصل خدا می نماید و یاخود از شراب محبت چشیده ویا در حضور خد است واستماع کلامی را ارائه می کنند اینها هیچ چیزی نیستند مکر یك صدای غریب وحالت عجیبیست که باورسیده یعنی وهمش کرفته از حالی بحال دیکری آورده است کسی را قرب خدا زیاده باشد وخوفش زیاده نشود آن مرد بمکری رسیده است ازین نوع کفتار ها خیلی احتراز باید کرد اینها همه باطل هستند سلف ما برسر حدود خود شان ایستاده وتجاوز نموده اند بشما قسم می دهم بغیر از جاهل هیچ کسی از حد خودش تجاوز میکنند وبغیر از مردم کور بر کنـار بیری راهی میرود این تجاوز و تطاول چه چیز است آن مرد متجاوز را ببین بکر سنکی وبی آبی ویابی خوابی ووجع ویاخود بفقر وپیری ویا بازیت آن مرد متطاول بیکی ازین حالتها ساقط ومحو میشود آن تطاول وتجاوز بکجا می ماند از صدمهٔ صدای (لمن الملك الیوم) هرعبدی که ازحدود برادران خودش تجاوز کرده باشـد درنزد حضرت الوهیت ناقص است تجاوز کردن علامت نقصانیست برسر صاحبش نشر شـده بدعوا وغفلتش شهادت و بتکبر وحجـاب اوهم شهادت میدهد طایفهٔ صـوفیه تحدیث نعمت را باملاحظهٔ حدود شرعیه میکنند حقوق آلهیه درهر کفتار وکـردار آنان طلب میکنند ولایت فرعـونیت ونمرودیت نیست فرعون (انا ربکم الاعلا) کفت قائد اولیـا

سید انبیا صلی الله علیه وسلم گفت (لست بملك) پیغمبر لباس بزرگی وآمریت و بلندیرا ازخود نزع کرده است عارفان چه طور باینها جسارت میکنند خدا فرموده است (وامتازوا الیوم ایها المجرمون) وصف احتیاجی بخدا صفت مؤمنانست خدا فرموده است (یا ایها الذین آمنوا انتم الفقراء الی الله) انیکه می گویم علم صوفیه است این علمرا بخوانید زیرا جذبهٔ رحمانیه دراین وقت کم شده است ودرهرامری شکوی بخدا بکنید عاقل انکسیست که بشاه وسلطان شکایت نکنند وهمه اعمالش برای خدا باشد (ای بزرگان) چیزی نگفتیم بشما الا که کردم وبآن چیز متخلق شدم شما برمن هیچ حجتی ندارید شما وقتی که یك واعظ ومدرس و یاقصه خوانی راکه دیدید کلام خدای تعالی وکلام رسول خدا صلی الله علیه وسلم وکلام ائمهٔ دین ازو بگیرید آنان کسانندکه بعدالت حکم میکنند وحقرا می گویند هرچه ازاینها زیاده باشد آنرا بیاندا زید اگر چیزیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم نگفته باشد بگوید اورا برویش بزنید واز مخالفت امر پیغمبر بزرك صلوات الله وسلامه علیه احتراز باید بکنید احتراز خدا فرموده است (فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة اویصیبهم عذاب الیم) عراق پیش ازاین جای مشایخ بود آنان مردند بخدا قسم میدهم بخدا متابعتشان بکنید بحسن تخلق بخلق آنان متخلق وبصداقت صحیحه پیروی آنان باشید ولباس کلام خداوند تعالی (فخلف من بعدهم خلف

اضاعوا الصلاة واتبعوا الشهوات) راپو شانید (ای برادران من) در پیش خدای عزیز سبحانه وتعالی فردا مرا درخجالت میاندازید اعمال مرضیه پیش ازشما بودند هرنفس ازنفسهای فقیر از کبریت احمر عزیز تراست لهذا ازضایع کردن اوقات احتراز بکنید زیرا وقت شیراست اکر فقیر وقت را قطع بکنند شیررا قطع کرده باشد خدا فرموده است (ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا) ادبرا نکه دارید چونکه ادب درکه مقصود است ازسعید بن المسیب حکایت کردند که او کفته کسی درنفس خودش حق خدارا نداند و بامر ونهی خدا متأدب نباشد ادبش باین طور میسر میشود که در عزلت باشد خدای تعالی فرموده است (انما یخشی الله من عباده العلماء) ازحسن بصری رضی الله عنه از بهترین ادب سؤال کردند درجوابش کفت آموختن شریعت وزهدی دردنیا ومعرفت حقوق خداوند تعالی که برعبدش تعلق دارد سهل بن عبدالله رضی الله عنه فرموده است هرکسی نفس خودرا بادب قهر بکند عبادت خدارا باخلاص خواهد کرد و باز باشیخان ادب بجا آوردن ادبست کسی دلهای مشایخ را محافظه نکنند خدا سکان موز برابر او مسلط خواهد کرد انکس که بالاتر ازشما باشد باو خدمت کردن ادبست وانکس که مساوی شما باشد ایثار ومردانکی باو ادبست وانکس که ازشما ادنی تر باشد شفقت وتربیه ونصیحت کردنش ادب است صحبت عارفان خدا بموافقت کردن میشود و باخلق خدا بنصیحت و بانفس خود بمخالفت

و باشیطان بعداوت کردن میسر کردد هرعبدی که انکار نعمت خدا بکنند خدا آن نعمت را ازو سلب میکنند من ازانکسانیم که حزن وخوف برآنان نیست خداوند نعمتی را اکر بعبدخودش بدهد بنا باینکه شکر نعمت را میکنند وقدرش میداند آنرا ازو نمیکیرد ورد نخواهد کرد وکسی که دوام نعمت خدارا بخواهد بایدکه قدر شرا بداند وکسی که ارادهٔ معرفت قدرش بکنند شکرآن نعمت را باید کرد شکر انست که جنید رضی الله عنه فرموده است بنعمت خدا استعانهٔ بمعصیت او نخواهد کرد شکر آنست که دلش بامنعم خود برسر جادهٔ ادب ایستاده باشد شکر اینست که بنده بتقوای که لایق خدا باشد بجایش برساند این هم بی معصیت اطاعتی و بی نسیان ذکری و بی کفران نعمت شکری باید کرد شکرانست که اجتناب ازچیزی که باعث غضب منعم است خواهد کرد شکرانیست که منعمرا ببیند نه نعمت حضرت عایشه رضی الله عنها کفته رسول الله صلی الله علیه وسلم یك شبی بنزدم آمد ودر رخت خوابم بزیر لحاف اینقدر ایستادکه بوستش بپوستم رسید پس ازان کفت ای دختر ابی بکر مرابکذارکه عبادت خدای خود بکنم کفتمش من نزد یکی شمارا خواهم پس اذنش دادم بر خواست یك قربهٔ آبی بود باآن دستنماز کرفت وخیلی از آب صرف کرد پس ازان بر خواست نمازی کرد واینقدر کریه کردکه اشك چشمانش بسینه اش رسید پس رکوع کردو بکریست پس سجده کردوکریه کرد پس سرش بلند کرد بکریست

از کریه فارغ نشـد تابلال آمد و اذان نماز را خواند پس کفتم یارسول الله بسبب چه اینقدر کریه میکنی خدا کناه پشیین و پسین شمـا که مغفرت کرده است پس درجوابم کفت بندهٔ شاکر هم نباشم داود علیه السلام کفت ای خدا چه طور شکرت بکنم که شکر کردنم هم یك نعمتیست از طرف شما پس خدا وحیش کرد که الان شـکر مرا کردی شـکر طلب کردن منعم و ترك دنیا ومافیها است وطلب منعم هم بزهد صحیح میشود و زاهد کسیست که دنیا را ترك بکنند وهم مبـالاتی باین نکنند که دنیـا را که اخذ کرده است امیر المؤمنین علی رضوان الله علیه وسلامه فرموده (دنیا تخادعنی کانی) لست اعرف حالها (ذم الاله حرامها) وانا اجتنبت حلالها (بسطت الی یمینها (فکففتها وشمالها) ورایتها محتاجة (فوهبت جملتها لها) عارفان کفته اند ذهد کوتاهی املست چیزی غلیظ خوردن وعبا پوشیدن ذهد نیست کسی که ذهدی در دنیا بکنند خدا یك ملائکة باو موکل میکنند که درقلبش حکمت را میکاشد خدای تعالی فرموده (تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون عـلوا فی الارض ولافسـادا والعاقبة للمتقین) عاقبت باتقو اسـت همه خیر درخانه ایست که کاید او تقو اسـت خداوند تعالی فرموده (من عمل صالحـا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیـاة طیبة) (ای بزرکان) ازدنیا و از دیدن اغیار احتراز بکنید کار مشکلست ناقد بیناست از این بطالی وغفلتها در حذر باشید ازاین عالمها ومحدثات اجتنـاب باید کرد طلب همهٔ چیز بترك همهٔ اینها

میسر گردد کسی همه را ترك بکنند بهمه رمی سد (وکسی
ارادهٔ همه بکنند همه چیز از و فوت خواهد شد همهٔ آن چیزی که
در طلبش هستید حاصل نمیشود الاتبرك او و بایستادن پس آن
چیز همه میسر میگردد یکی را طلب بکنید که همه مطلب درزیر
آن یك مندرج شده است کسی را که خدا حاصل مطلبش باشد
همه چیز برای او حاصلست کسی که خدا ازو فوت شد همه چیز
ازو فوت خواهد شد شمارا بخدا قسم میدهم این طور معرفت
از دست میرود یعنی اینرا بگیرید هیهات هیهات کسی از نفس
خود واز غیرش خارج شد ومقتضای طبعش انداخت واز قید
نادانی رهائی یافته باشد این معرفت از دستش نخواهد رفت
نه بطوری که شما گمان میبریکه صوفی شدن بجبهٔ پشم و بیك
تاجی ولباس کوتاهی داشته باشد حاصل و میسر خواهد شد
بلکه جبهٔ حزن وتاج صدق ولباس توکل داشته آنوقت صوفی
میشود شما دانستید که ظاهر صوفی از برق شریعت و باطنش
از آتش محبت خالی نخواهد شد در نزد امر خدامی ایستد و از
طریق منحرف نمیشود قلبش بر سر آتش شوق میگردد وجدو
جهداو ایمان وایستادنش اذعانست (الاحسان ان تعبدالله کانك
تراه فان لم تکن تراه فانه براك) باین طوری که گفتیم پیغمبرصادق
مصدوق بما خبرداد احسانرا بمالازم فرمود که پشیش بایستیم مانند
ایستادن کسی که اورا ببنید وان ذات کسیت که علم وامر واراده ازو
مخفی نخواهدشد وپس ازان امکان هست وپس ازامکان تکوین وپس

ازان تکلیف وپس ازان فصلست ویاخود وصال اوخواهد شد صداقت بنده‌کی آنست که نفسشرا بسید خودش تسلیم بکند مرد فقیر اکر بنفس خود شرا یاری بکند ازیت میکشد واکر هر چیزیرا بمولای خودش واکذارد بی‌یاری اهل وعشیرتش مولا باونصرت دهدما که ائمهٔ دعوت هستیم بنیابت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مارا اقامت فرموده هر کسی که بما اقتدا بکند سلامت یابد وهر کس بواسطهٔ ما انابت بخدا بکند غنیمت میبرد حقرا باید کفت مااهل بیت هستیم کسی ارادهٔ سلب چیزی ازما نمیکند مکر آنکس مسلوب خواهد شد هیچ سکی بر ماعوعوی نمی‌کند مکر او مطرود باید شد هیچ ضاربی قصد زدن مانمی خواهد الا که اومضروب می‌شود هیچ دیواری برسردیوار مابلند نمی‌شود الا که آن دیوار خراب خواهد شد (ان الله یدافع عن الذین آمنوا) (النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم) انکار کردن برق ارواح جهلیست بمدد کاری فتاح کلمات خدا معطل نخواهد شد (الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین) خداوند متولی کارشان وکار مناديشان وکارکسی که درمنزل ناديشان باشد تولیة امور همه را میکند خواه درحال حیات و یاخود پس از ممات خواه علمشان باینها لاحق باشد ویاخود نباشد هیچ فرقی ندارد بندهٔ اکر اهل مرحمت باشد عورت خوابیده‌را سترخواهد کرد وبا وهم نمی‌کوید وبفقیران خوبی میکند کو یا خودش هیچ نمی داند خدا رحمن ورحیم وبزرك وکریمست ببندهٔ ولی خودش

بطوری‌که نمی‌داند نصرت می‌دهد ازجای‌که تصور نخواهد شد
رزقش می‌رساند کوه عنایت خدا از غرق شدنش درآب کدر
وپیس آنهارا محافظه خواهد کرد وباقتدار کامل خودش ازمحبش
قضاقدر هارابقدر دفع می نماید نه انیکه این کارهارا ولی می کنند
لکن اورا محکم تنزلات غیبیه ثابت است (لیس لها من دون الله
کاشفة) بغیراز خدا کس انهارا کشف نخواهد کرد
وکسی اعتصام بخدا بکنند معصوم میشود وکسی با اغیار بایستد
پشیمان خواهد شد سید من شیخ منصور الریانی رضی الله عنه
فرموده است بخدا اعتصام نمودن واعتماد بخدا داشتن وهمهٔ
افکار خودرا ازغیر خدا تنزیه کردنست طایفهٔ صوفیه مارا
ارشاد وطریقرا رهنمای کرده‌اند پرد های مغلق‌را ازخزینهٔ کلام
قدیم وشریعتی‌که پرجواهر است برای ما کشف نمودند حکمت
ادب باخدا وبارسول خدا برای ماتعریف کردند آنان طایفهٔ
هستندکه همنشین ایشان شقی نخواهد شد کسی ایمان بخدا داشته
وشأن رسول خدارا بداند آنانرا دوست می‌دارد وتابعشان می‌شود
(ای بزرکان) این طائفهٔ صوفیه بصدق نیت وبخلوص طویت
بر کثرت مجاهده وبرملازمت مراقبه وطاعت وصبر کردن بر همهٔ
مکروهات باخدابیعت کرده‌اندخداوندسبحانه وتعالی فرموده‌است
(رجال صدقوا ماعاهدوا الله علیه) بعزم قوی امور مهمه راسوار
شده وسرعت نموده وجزم خودرا قوت داده واز خواب هجرت
وخوردن وآشامیدن راهم ترك کرده‌اند درشب ظلمت باوحشت

بخدمت خدا قائم شده و باخشوع و بیداری و برکوع و سجود و صیام خدمت نمودند برای حصول مطلوبشان در پیش محبوبشان ایستاده و بامحارب خودشان بخوبی منازعه کردند حتی بمقام قرب و بمنزل انس واصل شدند تا که سر گفتهٔ خدا (انالانضیع اجرمن احسن عملا) بر ایشان ظاهر وهویداشد بس ازان درجهٔ علیا و منزلت قرب خدا باآنان اعطا فرموده بی شبهه هرکه نزدیك قریب خدا باشد بخدا نزدیکست ومحبی که درنزد احباب حبیبش حبیب باشد حبیب آنان هم میشود حبیب محبشان محبوب خداست برکت محبتش بدرجهٔ محبوبیت اعتلا خواهند کرد هرچه خدا میخواهد میشود

(ای بزرکان) باولیای خدا نزدیك باشید کسی باولی خدادوست باشد باخدا دوست است وهرکسی باولی خدا عدوات بکند باخدا عداوت کرده باشد وکسی که دشمن دوست شماباشد ای برادرمن عجبا اورا دوست میداری خیر خیر بخدا قسم اورا دوست نمی داری غیرت خدا از مخلوق بیشتر است خدابغیرت قهر انتقامش میکیرد کسی محب دوست شماباشد آیا اورا بغض میکنی خیر خیر نمیکنی بخدا خدا ازهمه مخلوق کریم تراست خوبی واحسان وانعام واکرامی میکند خدا اکرم الاکرمین وارحم الراحمین است نعمتهای خداوندتعالی را فکر بکن آن نعمتها اکرکسی را بخدای عزیز نزدیك بکنند نزدیك میشود وکسی را ازخدا دور بکنند انکس دورمیشود ای آنکه ازما دور

ومبغوض ماهستی ای مسکین این چه حالتیست ازشما صادر میشود اگردرشما چیزی باشد وآنچیز بحسن استعداد شما وبخلوص محبت خدا وباهل خدا داشته باشد وحال شما بانها هم شهادت بکنند ما شمارا بطرف خود جذب جواهیم کرد ولی این حال درتو نیست بلکه برضررما بودنت برما معلوم شد خواهی دراین حال بمان یانه لکن حقرا باید گفت نصیب شما شمارا منع کرده وعدم استعداد شما شمارا ازما قطع نموده اگرشمارا ازخود حساب می کردیم ازما دور نمی شدی ای برادر علم قلب را علم ذوقرا ازمن بگیر ای برادر شما بجای من بجا قلب شما برای من کشف شده است (ای برادر) اگر بنصیحت من گوش میدهی تابع من میشوی ونمی گویی اگرمرا بطرف خود میکشی آنوقت تابع میشوم من که برنصیحت هستم درهمه حال برتو لازم است که گوش بدهی وتبعیت بکنی هروقتی بطاعت خدا عمل نمودی و بقضای خدا راضی شدی وبذکر خدا استیناس کردی آنوقت ازاصفیا میشوی وکسی معرفت خدا داشته همش ذائل میشود عارف آنست که ازهمه خلق هجرت وتجرد بکنند (ای بزرگان) مغبون کسیست که عمرخودش ازطاعت غیرخدا صرف بکنند ذاهد انکسیست که هرچیزیکه ازخدا غفلت دهد ترك بایدکرد مقبل کسیست که رویش بخدا بگرداند صاحب مروت کسیست که بی خدا بچیزی تنزل نکنند قوی کسیست که قوتش باخدا باشد مجرد توحیدرا بخود لازم بکنید (توحید) ندیدن ماعدای خدا است وقتی که

(یاالله) گفتی تحقیق باسم اعظم خـدارا ذکر کردی ولیکن ازهیبتش محرومی زیرا شما ازطرف حیثیت خود گفتی نه‌ازطرف حیثیت خدا غنـاء بزرك آنست‌که بخدا سبحانه وتعـالی انسیت بگیری وفقر تمام انیست‌که بامردکان دائم الفت بکنی غلیظ ترین حجاب وپردها انیست‌که بمخلوقات استناد کرده‌باشی معدن معرفت قلبست خدا فرموده است (ان فی ذلك لذکری لمن له قلب) و هم فرموده است (ومن یعظم شـعائرالله فانهـا من تقوی القلوب) (ای بزرکان) کسی ازخدا بترسد ودلشرا از التفات ماسـوی محـافظه بکند خدا ازحجـاب دوری مخرجی برایش میسـازد ومشـاهدهٔ جمال وصال خـودرا ازجهتی‌که بخیـال نمی‌آید باواحسـان میکند معرفت نفس خـود بنده معرفت خدا است (من عرف نفسه فقد عرف ربه) کسی معرفت نفس خودش برای معرفت خدا داشته باشـد بکلیتش درخدا افنا خواهدشـد خدا بداود علیه السلام وحی فرموده متنبه باش کسی مرا بداند مرامی خواهـد ومی طلبد وکسی مراطلب کرده باشـد میجوید وکسی مراجست ماعدای من برخود حبیب اتخـاذ نخواهد کرد

عجبت لمن یقول ذکرت ربی
وهل انسی فاذکر من نسیت
اموت اذا ذکرتك ثم احیی
و لولا ماء وصلك ما حییت

فاحيى بالمنى و اموت شـوقا
فكم احيا عليـك وكم اموت
شربت الحب كأساً بعـد كاس
فـا نفـد الشراب ولارويت

(ای بزرکان) ذکر خـدا برشما لازمست زیرا ذکر مقنـاطیس وصـل وریسمـان نزدیکسـت کسی کـه ذکر خـدا بکند حالتش باخـدا خوب میشـود وکسی‌که حالت خوبی باخـدا داشته باشد بخدا واصل کردد وذکر خدا دردلش ثابت میشود معلومست‌که هرکس بر سر دین دوسـت خودش خواهد شـد مالازم شما هستیم صحبت ما تریاق مجرب ودوری ازما سم قاتلست (ای محجوب) خیال می بری تو بعلم خود ازما اکتفـا میکنی ازعلم بلا عمل چه فائده واز عمل بی اخلاص چه منفعت اخلاص هم بر کنار راه خطر اسـت کسی بواسطهٔ شما عمل بکند از سم ریاکاری که مداواتی میکنند وپس از اخلاص داشـتن که شمـارا برسر راه امین دلالت دهد (فاسئلو اهل الذکران کنتم لاتعلمون) خدای علیم وخبیر باین طور بما خبرداد کمان میبری‌که شما از اهل ذکر هستی اکر شما ازآنان بودی ازاهل ذکر محجوب نمی شدی واکر شما ازاهل ذکر بودی ثمرهٔ فکر بر شما حرام نمیشد حجاب شما شمارا منع کرده وعمل شما شمارا ازین راه بریده‌است علیه الصلوة والسـلام فرموده (اللهم انی اعوذ بك من علم لاینفع) بدرکاه

مالازم باش ای محجوب همه درجه ومرتبهٔ شما میرود برای شما
در درکاه مادرجه وانابهٔ خداوند تعالی هست وانابهٔ بخدا ثابت
است خدا فرموده (واتبع سبیل ماناب) ای متصوف این بطالی
برای چه صوفی باش که بشما صوفی بکوییم (ای دوست من)
کمان می بری از پدرت این طریق برای شما مانده وبسلسلهٔ جد شما بشما
رسیده وبنام بکر وعمرو وبسند نسب شما برای شما حاصل شده
ودرکنار خرقه وبرطرف تاج شما نقش شده است هم چنین کمان
می بری که این بضاعه لباس پشم ویك تاج وعکاذی ودلق وعمامهٔ
بزرك وزی ولباس صالحان پوشیدنست خبر بخدا قسم هم چنین
نیست خدا بهمهٔ اینها نظر نمی کند بلکه بدل شما نکاهی
می کند که چه طور از برکت قرب خدا سر ودلت فارغ شده است
شما بحجاب تاج و خرقه و بحجاب تسبیح و عصار و بحجاب
مسوح مشغول و از خدا غافل هستی این عقل خالی از نور
معرفت چه چیز است و این سری خالی از جوهر عقل چه ای
مسکین مانند اعمال صوفیه عمل کردندا نمی خواهی ولی لباس
آنان می بوشی (ای برادر من) اکر پوشیدن لباس خشیت رابدلت
تکلیف کردی و بظاهرت لباس ادب و بنفست لباس ذلت وبانا
نیت خود لباس محویت وبزبانت لباس ذکر پوشیدی و ازین جا
بها خلاص شدی وپس ازان لباس صوفیان بوشیدی آنزمان برای
شما اولی وخوبتر است لیکن چه طور میشود آن وقتی که بشما
صوفی بکونید شما آندم کمان میبری که تاج شما مانند تاج صوفی

ولبـاس شما مانند لباس آنان هسـت این شکلها بحقیقت بیکدیکر میماید ولی دلها مختلفند اکر درحال وشان خودت بر سر بصیرت باشی پدر ومادر وجد وعم وپیر هن وتاج وسریر و معراج خودرا از خود خلع میکنی ومحض برای خدا بمای آیی وپس ازان حسن ادبرامی پوشی کمان می برمکه پس از تحصیل ادب نفس خـود ترا از لباس وعوارض قطع خواهی کرد (ای مسـکین) شما بوهم وخیال ودروغ وعجب وغرور خود ترا در راه میروی ولی نجاست انانیت را حامل هستی وکمان میبری که من بر سر چیزی هستم این چه حالتیست بیاشما علم تواضع و حیر ترا تحصیل کن وعلم انکسار ومسـکنت را بیاموز (ای بطال) علم کبر ودعوا وعلم بذرکی بر دیکر ان آموختی از اینها چه چیزی حاصل کردی وبظـاهر حال آخرت جیفهٔ دنیا را میخواهی این چه بدکاریست میدانی چه طور هسـتی مانند یك مشـتری هسـتی که نجاسـترا بنجاستی میخرد نفس خود ترا بنفس خود چه طور اغفال میکنی و بنفس خـود وبابناء جنس خود را دروغ میکوی هیچ محبی نزدیك محبوبش نمی شود مکر که از دشمنش دور شده باشد یکی از مریدان برای آب کشیدن دلو خود شرا بیك بیری انداخت وپس کشـید پراز زر بیرون شد پس ازان زررا ببیری انداخت وکفت ای عزیز من بحـق شما قسم می کنم که بغیر ازشما چیزی دیکر نمی خواهم کسی نفس خود شرا مرید بسـازد مراد میشود وکسی اثبات طالبیت را بکند مطلوب می‌شـود وکسی بردرکهی ملازم باشد بدرونش

می‌رود پس از داخل شدن اکر نیتش خوب باشد جایش در صدر پنجرهٔ وصلت میباشد علی کرم‌الله وجهه ورضی‌الله عنه بمسجد رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم داخل شد دید که یك اعرابی دران مسجد میکوید آلهی از شما یك کوسفند کوچك میخواهم وابو بکر صدیقرا رضی‌الله عنه درکوشهٔ دیکر دید که میکوید آلهی من شمارا می طلبم در بین این هردو مطلب چه تفاوتی غریب هست ودرمابین این دو همت چه فرقی بزرك دارد املها باعقل وعقلها باملها بازی میکنند هرکس ببال وپری همت خود بجانب امل ومقصدش پرواز میکنند وقتی بنهایت همتش رسید می‌ایستد وازین تجاوز نخواهد کرد خدا فرموده (قل کل یعمل علی شاکلته) یعنی برنیت وهمت خود عمل میکنند (ای برادر من) غایت همت ونهایت خودرا برسر آب رفتن ویاخو درهوا پریدن نباشد این‌که شما میخواهی مرغ وماهی بجامی رساند ببال وپری همت خود بچیزی که هیچ نهایتی نباشد پروازکن عارفی که درعرفان خود متمکن باشد هیچ چیزی ازعرش تافرش بزرکترین ازین مسرتی که بخدای خودش حاصل کردد بدیکری نخواهد شد جنت وهرچیزی که درجنت باشد بنسبت سروری که باخدای خود میسر کردد ازدانهٔ خردلی که درصحرای خالی انداخته شده باشد ازان خیلی کوچك ترمی نماید ازخست نفس وازدنائت همت وازقلت معرفتست که کسی بنعمت منعم مشغول وازمنعم خبردار نباشد عارفان ازدنیا وقیامت مجرد شده ودرطلب رب العالمین هستند

وازنفس وفرزند خود مجرد شده‌اند یعقوب علیه‌السلام وقتی‌که (یااسفا علی یوسف) را کفت خداوند تعالی باو وحی کرد تاکی یوسف‌را فکر میکنی آیا یوسف شمارا خلق کرده یارزقت داده ویاخود نبوترا بشما اعطا کرده است قسم بعزت خودم اکر مرا ذکر میکردی وبمن مشغول میشدی و غیرمرا فراموش میکردی همان ساعت شمارا خلاص میکردم یعقوب علیه‌السلام فهمیدکه درذکر یوسف خطا کرده است زبان خودش‌را ازذکر یوسف امساك نمود موسی علیه‌السلام کفت الهی ایانزدیك‌هستی تاکه مناجاتی بکنم و یاخود دوری تاندای بکنم خدای تعالی فرمود من هم جلیس کسی هستم‌که مرا ذکر بکنند و نزدیك کسی هستم‌که مراموانست کرده ازان حبل‌الوریدکه رك کردنست باو نزد یکترهستم (ای بزرکان) اهل‌الله رضی‌الله عنهم کفته‌اند کسی‌که ذکر خدارا بکنند آنکس ازطرف خدا نورانی میشود ودلش مطمئن وازدشمنش سلامت می یابد وکفته اند ذکرخدا طعام جان وثنای خدای‌تعالی شراب آن وازخدا حیا کردن لباس اوست وهم کفته‌اند هیچ صاحب نعمتی مانند انس والفت او متنعم وهیچ ارباب‌لذتی بمثل ذکر اومتلذذ نخواهدشد ودربعض کتب الهیه آمده‌است خدای تعالی فرموده کسی درنفس خودش مرا ذکر بکنند من درنفس خودم اورا ذکر میکنم وکسی درجماعتی مرا ذکر بکنند من‌هم درجماعتی‌اورا ذکرمیکنم وکسی‌از حیثیت

ذات خودش مرا ذکر بکنند من هم ازحیثیت ذات خودم اورا ذکر میکنم وکسی مرا ذکر بکنند ازحیثیت ذات ازحیثیت ذات ازحیثیت ذات خودم اورا احسان خواهم کرد شغل طائفهٔ صوفیه ذکر خداو مقصد شان هم ذات خداست عوارضات دنیارا هم برقضا وقدر خدامی بینند نه بدل ونه بزبان بانها معارضه نمیکنند (ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذاهم مبصرون) ابن عباس رضی الله عنهما فرموده هیچ مسلمانی نیست که برسر دل او شیطانی مسلط نباشد اکر ذکر خدارا بکنند پس میرود واکر خدارا فراموش بکنند وسوس میکنند(ای بزرکان) اکر همه عالم دو فرقه باشد یکی ازآن دو فرقه مرا بعود وعنبر وخوشبو بسازند وفرقهٔ دیکر کوشت مرا بمقراضی ازآتش ببرند درنزد من این طائفه جه نقصانی نمی یابد آن طایفهٔ دیکر هم زیادی احترام نخواهد دید زیرا اینهارا همه ازمقتضای قدرها میدانم هرزمانی ریسمان معارضه را بسکین تسلیم بریدید آندم خدارا ذکر می کنید در حدیث آمده است (اذکروا الله حتی یقولوا مجنون) (ای بزرکان) این خیالهای بی معنی شمارا ازجای بجای دیکر برده این حجاب وپردههای غلیظه شمارا ازمقامی بمقام دیکر تحویل کرده است درنزد پردها ایستادن همت نیست همت اینست که شراع حجابهارا پاره پاره بکنید ونزدیك جای واسع و بزرك برسیدآن چیزرا که اوهام باو نمی رسد شیر برندهٔ همت ازان می کذرد ومیرود پردهای دلها پاره نمیشود مکر بتیرهای دلها پاره پاره میکردد

علی امیر المؤمنین علیه السلام گفته است درمان شما از شما است
نمی بینی ودرد شما درتواست نمی فهمی شما گمان میبری که یك
جثهٔ کوچك هستی نه نه عالم بزرك درتو مستور شده است عالم
بزرك ترعقل است اودرتو طی شده ازان عالمی که درتو طی شده
است جسم شما کوچك می نماید این جثهٔ شما باین غایتی که احاطهٔ
عالم اکبراست اکر لایق این مقام نشده بود محل این عالم اکبر
نخواهد شد وبمقدار این جسم وهیکل شما که احاطهٔ عالم اکبر
شده همت خودرا آنقدر بلندکن آن عالمی که شعلهٔ ماده اش
بهر مقامی رسیده است و برقی رسلش بهمه طرف منتهی شده
وهم مدارکش همهٔ صف بلند ومحکم راشق نموده ونجابت
فکرتش بهمه حضرت رسیده است بسبب آن شعله خدا مانع
ومعطی میشود ووصل وقطعی میکنند وهم فرق وجمرا میسر
کردد وبلند کردن وپاین آوردن را خدا بواسطهٔ آن بجا میرساند
مدار همه دنیا بسرا واست آنچیز ازمواد بزرکی آدمی پیشتر
مخلوق شده است حبیب کریم سید عظیم علیه صلوات الله
وتسلیماته بماخبر داده که (ان اول ماخلق الله العقل) وقتیکه
فهمیدید چه چیز درشما منطو یست آندم شأن ذات خود تان
تعظیم میکنید وببالای شرف صفات خود تان بلند تر می شوید
تا که ازمنزلت پردها بالاترمی رو یدان پردهای که حجاب قوت
ومال واهل وعشیرت ومنصب وریاست است از اینها همه
میکذری امام ما شافعی رضی الله عنه فرموده است

وکل ریاسة من غیر علم
اذل من الجلوس علی الکناسة

عقل عقل علمست برای مخلوق شرف علم تمام نمیشود مکر بعقل جماعتی کفته اند بنسبت خدا قدر علم ازعقل بالاتر است زیرا علم صفت خدای تعالی وعقل صفت مخلوقست امابنسبت علم وعقل ما مرتبهٔ عقل بذرکتر وبلند تراست زیرا اکر عقل نباشد علم تمام نخواهد شد عاقل اکرچه خطا وذلهٔ میکنند نجات یافتنش مأمول وخیرش مرجواست واکر مرداحمق ذله وخطای بکنند عدم نجاتش وقطع شدنش ازکار خیر از ومأمول خواهدشد عاقل کیست که حکمت دین‌را بفهمد ازامام علی امیر المؤمنین کرم الله وجهه ورضی الله عنه بمارسیده وکفته است هرعقلی که دین‌را احاطه نکنند عقل نیست وهردینی که عقل را احاطه نکنند دین نیست همین دین باحکامی آمده ورسول ومبلغ ما علیه الصلوة والسلام اجتنابی ازان احکام بما لازم کرده و بخیر وشر بما وعد وعید فرموده اکر عقلی درعمل خیر ودراجتناب مناهی سعی کرده باشد آندم بسروعد وعیدرا واصل خواهد شد (ای بزرکان) فکر بکنید ایاهیچ عقل ذکی وصاحب طبع سلیمی هست که بحکمت اوامر ونواهی دینیه‌را جاهل باشد خیر خیر بخدا جاهل نیست بلکه هرعاقلی که زیرك وسلیم الطبع باشد شعاع عقلش بردرامر ونهی معتکف خواهد شد میداندکه فائدهٔ دین ودینارا جامعست

ودر نزد شما چیزی دیکر نمانده مکر آن وعدیکه خـدا از فضل وکرم خودش احسـان بفرماید ودر این مسـئله بحثهای بلند وعالیهٔ دارد که عجایب قدرت خدارا بیادمی آرد وآنکه در بحث وعید از بطش وعدالت خدا معلوم میکردد درآن ابحاث غامضه دارد که عظمة آلهیه را هم بیادمی آرد وطبیعت وحجـاب وفهم وفکر شما وهر چیزی از مشهودات کونیه چه علوی وچه سفلی باشد همهٔ اینها شهادت بعظمت الوهیت میکننـد اما عدم استعداد وقلت قابلیت شما وقطع رحم ودنائت همت شما از کشف حقیقت این مسـئله شمارا منع کرده است آن ریاضتی که غبار غفلت شما از آینهٔ عقلت جلا میدهد کجا است و متابعت دلیل اعظم صلی الله علیه وسلم بهمه چیزیکه از طرف خدا آورده است از کفتار وکرداو وحال وخلقش که هست کجا اسـت متابعت این نقد ها را بیارید پس از ان این متاعرا بکرید آیا کسی که همنشین پادشاهی باشد زینت خانهٔ پادشاه ومتاعش وحسن البسه وظروفش وسلاحها ومخزوناتش واز کسی که غضب داشته باشد شدت عقاب وبطش او وکثرت عواید وفوائدش واحسـان کردنش بدوست و قرین خودش اینها را همه برای بواب اکر هم جلیس پادشـاه ذکر بکنند انکار کردن بواب آیا درسـت میشـود خیر خیر چه طور درست و صحیح میشـود که بواب مسکین اینهـا را ندیده است واز این عقلی که اکر جد و جهدی بکنند رتبهٔ مجالسه را احراز میکنند ازین هم محجوبست آن بواب مانند همنشـین پادشـاهان

دیدن آن چیزها برای او میسر نخواهد شد اما جد و جهد کردنش بهتر از انکار اوست فائده‌ش شاملتر وحال وشان وعاقبتش خوبتر واصلح وسالمتر است و بسبب تراکم ژنك غفلتی از خدا آینهٔ بصیرت را که ژنك کرفته باشد از باطن افهام وجوه حقایق البتة دورخواهد ماند وانفاذ نور الهام خدا از این قلب ممتنع خواهد شد وبواسطهٔ بلندی بخار خیالات وابر اوهام روی بیان تاریك میشود آفتا برا ببین با کمال روشنی کسی ازین ممنوع باشد اورا نخواهد دید و چشمش ندارد که نور برهان آفتابرا قبول بکند کسی ضعف بصر داشته باشد کثرت اشراق آفتاب باونفعی نمی رساند مادر منزل روشنی آفتاب قدرت ایستاده ایم چشم ادراك ما ضعیف شده ویا بر غفلت محتجب مانده چشمی که لایق دیدن آن جمال باشد و دلهای که تحمل مهابت آن عظمت وجلال بکند نداریم ماهمه براه فنا میرویم فنا مارا در نهایت قعر دوری اومی‌اندازد باوجود او نزدیك ما ومحجوب ازماست ماهمهٔ بسفینهٔ مغصود بباد حرص خود و باعلمهای طمع در دریای املهای خود جاری و راهمی میشویم آن دریا مارادر موج اجل خودمی اندازد وهمهٔ همت خود را بادای مهمات دنیای خود توکیل کردیم ودستهای حوادث بما بازی و صدای هاتف فنا مارا ازعاج میکنند (الناس فی غفلاتهم ورحی المنیة تطحن (مادون دائرة الرحی حصن لمن یتحصن) هرروز ملك الموت درپیش و پس ماصدای (اینما تکونوا یدرککم الموت) را میزنند

ظلمت قبرها منتظر داخل بودن جسد ماست مادر هلاکی غفلت ودر مستی شهوت غرق شـده ایم (ای عاقل) تا کی نفس خود را از راه نجاة دور و براه ازیت و هـلاك صرف خواهی کرد تا کی از وسعت میدان طاعت دور و براه ضعفیت مخالفت خدا صرف خواهی نمود وتا کی از طاعـتی که پیش داری میکنند از واعراض میکنی واز پیالهٔ کناه واز پیس سیئات سیراب میشوی واورا بجایهـای فتنه وآفات می اندازی (ای برادر من) عمر ما کوتاه وناقد ماچشمدار ورجوع ماهمه بخداست (یا ایهماالمعدود انفاسه) لابدیومامان یتم العدد (لابدمن یوم بلا لیلة)(ولیلة ثانی بلا یوم غد)(ای بزرکان) اول عملهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم فکر بود وپیش از فرض شدن مفروضات عبادت پیغمبر تفکری در مصنوعات ونعمهای خدا بود تا آن زمانی که تکلیف آن چیزهای که باو تکلیف شـد صلوات الله وسـلامه علیه ودر نعمتهای خدا تفکر کردن وازان فکر عبرت کرفتن برشما لازمسـت زیرا فکری که خالی از عبرت باشد مجرد وسوسه وخیالیست آنوقتی که نتیجهٔ فکر عبرت باشد آن فکر وعظ وحکمت خواهد شد و پس از تفکر عملهارا براصل صحیح بنا واخلاقرا پس از عملها بر راه ملیح محکم بسازید اینهارا همه بنیت زینت بدهید وریسمان سخـاوترا بکیرید زیرا سخاوت علامت ذهداست سخادر ذهداست بلکه میکویم هر زمانی که سخا صحیح وطبقاتش عالی باشد همهٔ ذهد عبارت از واست سخاوت اول پانهادن قاصد خداست خداوند تعالی فرموده (الذین یومنون

بالغیب و یقیمون الصلواة و مما رزقناهم ینفقون اولئك علی هدی من ربهم و اولئك هم المفلحون) و ریسمانی که سبب و صلت خداست کرهش را محکم بکنید بواسطه چشم پوشیدن از ان چیزی که در نزد مخلوق آن چیزهارا بدمی ببنید و همهٔ این کارهارا که می کنید بنا بطمع اینکه راه حق را تعمیر بسازید و بکنبد زیرا خدای تعالی فرموده است (و من نعمره ننکسه فی الخلق) منتهای افکار و غایت ابصار شما دیدن ملوك و متوسط خلق نباشد طبقهٔ سفلی از مخلوقات همه در حال عجز و فقر و مسکنتی هستند و پردهای که بر چشمها هست خالقرا از مخلوق ستر کرده و خدا امر خودش را در مخلوق اجرا کرده است پس عاقل انکسیست که باین شأنی برسد که از پرده واز زیر پرده که مستور شده است اعراض خواهد کرد و با آن مقیم قدیمیکه تماس و خوابش نمی کیرد باو التجا بکند (الا له الخلق والامر) زبان آن عالمان که دلهای مردمان جبار و جرئت زندیقها و فجور کفرهٔ که بدست آن عالمانست واز مکنید وقتیکه زبان آنانرا واز کردید دست و پای و دلهای خودرا از همه چیزی که خداوند ملك و عادل و لطیف و خبیررا بغضب می‌آرد از اینها همه امساك باید کرد با خدا و با مردمان حال خودرا خوب بکنید و در وقت خلوت و بغیر از خلوت بانفس خود تان در احسان باشید و در زمان مردن و برخواستن و سؤالی بانفس خود هم بکنید و در حال خوبی باشید این کتاب هیچ مسئلهٔ کوچك و بزرکی نمی کذارد الا که همه را می کوید و می شمارد (الله یعلم خائنة الاعین

وما تخفي الصدور) بخدا بخدا ازخدا درحذر باشيد وبامرش امتثال بكنيد (و يحذركم الله نفسه امرا) نصيحت را بقبول مقابله كن ومقابلهٔ امر مطاع را بامتثال خواهد كرد وازمحاربهٔ خدا احتراز بكنيد زيرا كسي كه معاداتي بكند نجاتي نمي يابد وكسي كه محب خدا باشد ذليل نخواهد شد (الا ان اولياء الله لاخوف عليهم ولاهم يحزنون) اسناد اوليا برسول خدا صلى الله عليه وسلم صحيح وثابت است جماعتي ازصحاب پيغمبر وياخود يك مردي تنها كلمهٔ توحيدرا ازوتلقين كردند سلسلهٔ طائفه صوفيه بآنان رسيده شداد بن اوس كفته مادر نزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم بوديم پيغمبر صلى الله عليه وسلم كفت در بين شما غريبي يعني اهل كتابي هست كفتيم خير يارسول الله كسي نيست پس ببستن در امر فرمود وكفت دست خودرا برداريد وبكوييد (لا اله الا الله) مادست خودرا برداشتيم وكفتيم لا اله الا الله پس ازآن كفت (الحمد لله) اي خداوند شمارا باين كلمه ابعاث نمودي و بسبب اين كلمه بما جنت را وعد كردي شما وعده خلاف نيستي پس ازآن صلى الله عليه وسلم كفت بشما بشارت ميدهم كه خدا كناه شمارا مغفرت فرمود اينكه كفتم تلقين پيغمبر بجماعتي فرموده همين طور بود اماتلقينش بيك مردي تنها آن هم صحيح وثابتست على رضي الله عنه ازپيغمبر صلى الله عليه وسلم سؤال كرد وكفت يارسول الله نزد يكترين طريق وآسانترين وافضل راه خدارا بمن ارشاد بفرما پس ازآن صلى الله عليه وسلم كفت افضل و بهترين

چیزی که من گفتم و پیغمبران پیش ازمن گفتند کلمهٔ (لااله‌الاالله) است اگر هفت آسمان و هفت زمین دریك طرف ترازو و (لا اله الاالله) در طرف دیگر باشد طرف لااله الاالله بآن طرف دیگر مرجح خواهد شد پس رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم گفت قیامت برنمی خیزد مادامکه بر روی زمین گوینده‌ٔ (الله الله) باشد علی رضی‌الله عنه گفت یارسول‌الله چه‌طور ذکر بکنم علیه‌الصلاة والسلام فرمود هردو چشمترا ببند سی دفعه ازمن گوش کن پس ازان شما سی دفعه بگو من گوش میدارم پس پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم (لااله‌الاالله) را سی دفعه گفت صدایش بلند کرد وچشمانش برهم ذده بود (حضرت‌علی) گوش میداد پس‌ازان علی رضی‌الله عنه (لااله‌الاالله) را سی دفعه گفت چشمانش پوشیده‌وصدایش بلندکرده وپیغمبر صلی‌الله علیه وسلم بآن گوش داده بود وباین منوال سلسلهٔ صوفیه بپیغمبر رسید وتوحیدشان ثابت‌شد وبالکلیه ازاغیار تجرد کردند وهم تأثیررا ازآثار اسقاط نموده وبرپای استقامت ایستاده پس ازان معرفتشان کامل وطریقتشان عالی‌شد مانند معاملهٔ آنان‌که باخدا کردند شما همین طور معامله بکنید باطائفهٔ صوفیه مناسبت حاصل بکنید ونظام کارشما پس ازوتمام خواهدشد و پای خودرادرجای پایهای آنان بنهیدحال‌آن‌قوم بگوش‌دادن نصیحت خوب‌شده لکن گفتارخوب راگوش داده وباحسنش تابع شدند وقتی‌که چیزی بدرا شنیدند ازواجتناب کرداند ومجلسهای

ذکررا بخلق کشاده وبوجد آمده نفسشان خوب شده وار
واحشان ببالا صعود کرده ودرحالت ذکروسماع برق اخلاصشان
ظاهرشده حاضرشان مانند غایب وغایبشان مثل حاضرمی بینی
مانند شاخساربحالی در حرکت هستند نه بنفس خودشان
(لااله الاالله) راکه میکونید قلبشان بغیرخدا مشغول نیست
(الله) رامی کونید و بغیر ازو عبادت نخواهندکرد (هو) راکه
می کونید وبغیراز و مفتخر نمیشوند وقتی که مغنی وخواننده تغنی
میکنند یادخدا میکنند ودر اذکار همتشان عالی میشود (ای
برادرمن) برای شما انیقدر سؤالی هست که بکوی مادامکه ذکر
عبادتست انیکه درحلقشان کلام عاشقان ونام صالحان رایادکردن
چه موجب است درجواب شمامی کوییم که نماز بزرکترین عبادتها
است دران نماز (السلام علیك ایها النبی ورحمة الله و برکاته
السلام علینا وعلی عبادالله الصالحین) میخوانیم ونام پیغمبر
وصالحان می بریم وباین سبب هیچ مصلی مشرك نمی شود
وازبساط عبادت وعبودیتش خارج نخواهد شد ذاکرهم
چنین است خواننده را کوش میدهد فکرو ذکر لقا میکنندو بطلب
لقای خدا حالش خوش میشود وکسی که لقای خدارا خواسته
باشد خداهم ملاقات اورامیخواهد بخواننده کوش دادن فراقرا
بدل می آرد و برای مردن حاضر واز محبت دنیافارغ میشود
(حب الدنیاراس کل خطیئة) بخواننده کوش دادن سبب ذکر
صالحانست و بواسطهٔ محبت دوست خدا بخدا نزدیك خواهدشد

انیکه کفیتم وتفصیلش کردیم یك طریقیست از طریقهای خدا که بعدد انفاس خلایق است (غنی بهم حادی الاحبة فی الدجی فاطار منهم انفسا وقلوبا فاراد مقطوع الجناح بثینة وهمواراد والواحد المطلوبا) (نعم) دروغ کومؤاخذه خواهدشد وسماع برا وحرامست ودر مجلسهای ذکر نبودنش بهتراست تا وقتی که از دروغ دست بردارد وصادق میشود کجااست آنکسانیکه داخل زمرهٔ ملائکه بوده وبرنفس خودشان غلبه کرده ومحوشده اند وببال وپری ارواحشان پریده وسیر کرده ونزدیك خدا شده اند وصاحب احلامی که ازقیدنبده کی خلاص یافته وبمقام حریت واصل شده باشد واغیار آنانرا مملوك نکرده باشداندکست خیرخیر آنان همه احرارند خواه مغارقت بکنند خواه نکنند خدا بقائل این بیت رحمت بکند

اتمنی علی الزمان محالا
ان تری مقلتای طلعة حر

(ای برادرمن) من نمیکو یمکه صوفیه همه رفتندوسوء ظنی بکنم که دراین زمان هیچ کسی ازآنان نیست لیکن بنا باغلبیت میکویم مادر زمان هستیم که جهالت عام شده وبطالت بسیار ودعوای دروغ مشهور کشته وکفتار مذخرف را نقل میکنند وطریقراروا ج میدهندمادراین زمانچه کارمیکنیم وبرکه اعتماد

میکنی اکثر مردمان بطریقها سلوک کرده اند و مادام که درخانه شان هستند مدار اتشان میکنند و مادام که در قبیله شان هستند سلامشان میدهند ولیکن چه فائده ازاین عزتی که بسبب مدارا پیدا شود وچه سود از سلام کسی که درا و غفلت باشد و بهرچه مأمور هستی خوب بگیر وارجهلا اعراض یکن وامر معروفرا بجا برسان ابن سماع بچه کارمی آیدکه بی وجد قلب رقص کننده در رقص باشد وبنجاست نفس خودش آلوده کردد و باین رقص ونقصش از ذاکرین کی محسوب خواهد شد

ورب تال تلا القرآن مجتهدا
بیزا لخلائق والقرآن یلعنه

خدا در زیر عرش ملائکهای امرد بی ریش دارد رقص وذکر خدا میکنند وبذکرش دراهتزازی هستند آنها اراوحی هستند برای خدا بخدا ذکر میکنند ای مسکین شما برای نفس خود بنفس خود ذکر میکنی آن ملائکها ذاکرند وشما مغبون ومفتون هستی اهتزازیکه بذکر باشد صوفیان آنرا رقص میکویند ولی دران وقتی که آن اهتزاز ازروح باشد نه ازجسم ونسبت رقصرا بروح میدهند نه بجسم والا آن رقص کننده بکجا واین ذکرکننده بکجا است طلب اینها حق وطلب آنان باطل است

آن طـايفهٔ صوفيه بمشرق رفته شمـا بمغرب ودرمابين مشرق ومغرب خيلى فرقى هست اين رقص كننده دروغ كو وآن ذاكران درديوان خدا مذكورند ودر بين ملعون ومحبـوب فرقى بزرك دارد وقتى كه بمجلس ذكر داخـل شـديد مذكور را ملاحظه بكنيد سماعرا بهوش كوش بدهيد خوانندهٔ كه نام صـالحان را ذكر ميكنند تبعيت آنان برخود لازم بسـازيد تاكه از صـالحان باشيد هركس بامحب خودش ميشود وباخلاق آنان متخلق باشيد حالرا از آنان بكيريد وجدى كه حق باشـد حق است وبهواى نفس خود تان عمل مكنيد ونميكويم كه من سمـاعرا دوست نمى دارم چونكه تحقيق كردم كفتارى كه درمقام سماع هست وتابع شدن باحسن آن كفتار براى من ثابت شـده است ولكن بشمـا ميكويم كه فقراى كه باين مرتبه نرسيده باشد براى او اكراه مى كنم بنا بانيكه درسماع خيلى بليهٔ هست كه مردمانرا بخطـا مى اندازد وهرزمانى كه سماع لازم شـد يك خوانندهٔ امين ومخلص باشـد حبيب عليه السـلام را مدح بكنند وبذكر خدا وبذكر مردمان صالح كفايت بكنند ودرانجـا بايستيد برمرشـد عارف لازمست مقداريكه لازم باشدازسماع بكيريد وبدلهاى كسانيكه درحضور اوهستند باذن وقدرت خدا باآنان اقاضه بكنند زيرا مانند بوى خوش حال سرايت مى كند ونقطهٔ اخلاص هم اكسير است مرد كابل آنست كه بحال خودش مردمانرا تربيه بكنند نه بقالش اكر حال وقال جمع بشود آن مرد اكمل خواهد شـد وكرفتن

این مقام برای مهیا کردن دفع شوکت کافران وخارجان دین واصحاب باطل ودفع انکسانیکه دراین دیار در دلهای ایشان مرض داشته باشد وبرای تخویف آنان واعلای کلمهٔ دین ومحکم کردن شرف مسلمان باید کرد نه برای چیز دیکر واکر حسن نیت داری عمل شما خوب خواهد شد وهر احوال خودرا اکر بکتاب وسنت ارجاع بکنی بکمال خیر می رسی اکرچه از یك دری شریعت باشد والا احوال واعمال وکفتار شما خیلی بد خواهد شد بلکه فقیر می کویمکه مذهبهای که بدشدند فرق دربین شما وآنان تنها بعلامت وعمامه خواهد شما از صوفیهٔ که احباب خدا ولایق درکاه خدا هستند ازانان باشید نه ازقومی که دشمن خدا ودور ازخدا هستند از آنان مشوید (ای بزرکان) ازدجالیت وشیطنت وازطریقی که باین هردو صفت راهی می نماید خیلی احتراز باید کرد وشیطانرا بایمان خالص مخجول وکنیسهٔ دجالرا بدست صداقت خراب بکنید (طریق واضح) نمازو روزه وحج وزکاتست وبتوحید خدا وبرسالت پیغمبر علیه الصلوة والسلام شهادت کردن ودرحال ایمان آوردن اجتناب کردن ازمحرمات اول ارکانست انیکه ما کفیتم طریق همین است وبسیار ذکر کردن خدای تعالی علامت حال مؤمنی ایست که او باخدا هست واز آدب ذکرانست که صدق عزیمت وکمال خشوع وانکسار داشته واز اطوار خود مجرد بودن و بخلوص بر پای نبدهکی ایستادن وزره جلالرا پوشیدن هم ازادب ذکر

است حتی ذاکری را اگر مردم کافر دیده باشد یقین بکنند که این ذاکر ذکر خدارا بصدق خالص ذکر میکند وهر کسی که آن ذاکررا ببیند هیبتی باو برسد وخیالات باطلهٔ که برقلب باینده هست از برقهای هیبت ذاکر ساقط ومحو و برباد باید شد اگر حال ذاکر براین منوال نباشد اورا بقدر امکان اصلاح بکن وضبط گفتار وجمع ادب باطنی وظاهر یرا مهما امکن ملاحظه باید کرد وچشم خودرا ازنگاه کردن بدیگری منع بکن (ای خداوند) مارا ازان کسانی بسازکه براعضا شان بسبب مراقبه قیدهای گران سوارکردی وازمشاهدهٔ دقائق شهودرا برسرائر شان اقامت فرمودی ودرحال نشستن و برخاستن برای محافظهٔ ایشان محافظانرا برسر شان هجوم کردی پس انان اثر خجالت سرشان پاین آوردند وجبهه شان برای سجده نهاده وازکثرت ذلت رویهای خودشان بردرکه توفرش کرده اند پس شما برحمت خود نهایت مقصود شان احسان فرمودی وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم (ای فقیر) بقرأن مجید اقتدا بکن وباثار سلف تابع شو من چه چیزی هستم که شمارا صدا بزنم مثل من هیچ نیست مگر مانند پشهٔ برسر دیواری که هیچ قدرش نباشد بافرعون وهامان و قارون حشر بشوم آن بلای که آنانرا گرفته مرا بگیرد اگر ازخاطر من خطور بکنند که من شیخ این جماعت هستم یاخود من پیشوای ایشان و یاحکم کنندهٔ برآنان ویاخود درنزد من ثابت باشدکه من فقیری هستم ازآنان چه طور میشود

کسی که لاشی باشد نفس خودرا باین چیزها دعوت بکنند وانکس صلاحیتی هیچ جیزی نداشته وازچیزی معدود نخواهدشد البته باین چیزها دعوت نمیکنند (ای بزرکان) اوقات خودتان بچیزی که راحتی دراو نباشد ضایع مکردانید هرنفسی که ازشما میرود برشما محسوب خواهدشد وازبیهوده رفتنش احتراز بکنید واوقات ودلهای خودتان محافظه باید کرد زیرا عزیز ترین اشیا وقت ودلست اکر وقت را اهمال ودلرا ضایع کرده باشید همه فائده ازشما رفته است اینرا بدانید کناه دلهارا کور وسیاه وخیلی بد وخسته خواهد کرد درتورات نوشته است درهردل مسلمانی یك کریه کنندهٔ هست که برآن دل کریه میکند ودرهردل منافق خوانندهٔ هست که تغنی می سازد ودردل عارف یك جای هست ابدا مسرور نخواهدشد ودردل منافق جای هست که ابدا مغموم نمی شود (ای بزرکان) شما دراین رواق ذکر می کنید و بوجد وحرکت می آیید فقهای محجوبها میکویند که فقرا رقص میکنند عارفان هم میکویند رقص میکنند کسی ازشما اکر وجدش دروغ ومرادش فاسد وذکرش بازبان وچشمش باغیار انداخته باشد مانند کفتهٔ فقها آنکس رقاص است وکفتار شان دروغ نیست واکر کسی ازشما وجدش صادق ومقصدش صلاحت باشد بکلام خدای تعالی (الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه) عمل کرده باشد و انکس ازآنان میشود که کوش را بکفتاری داده و مطلب آن کفتار را

قصد کرده آن مطلبی که در ازل بدعوت خدا اجابت کردنست
بجا رسانیده مانند کفتار خداوند تعالی درحق آنان که فرموده
است (واذاخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم
علی انفسهم الست بربکم قالو بلی) بی کیفیت ورسم وصنعت
کوش کننده کوش کرد وحلاوت سماع درآنان بتکرر ثابت شد
ودروقتی که خداوند تعالی آدم علیه السلام را خلق وتکوین فرمود
وذریتش دردنیا اظهار کرد آن سری که درآن محفوظ ومستور
بود ظاهر شد هروقتی که صدای خوش وکفتار خوب را بشنوند
باصل آن ندای که کوش کرده اند همتشان بان طرفی میبرد آنان در
ازل عارف بخدای تعالی هستندن برای خدا یکدیکررا زیارت
ومحبت می کنند وبذکر خدا مشغول وازغیرش اعراض خواهند
نمود وباین نوع فقیر ذاکر خواهد کفت که روحش رقاص
وعزیمتش صحیح وعقلش کامل وصحیفه اش سفید وازحظ سماع
مخفی اخذ کننده وآن سری که درسماع طی شده نشر کننده باشد همان
فقیر است زیرا سر سماع درهمه ذی روحی که شنونده باشد
موجود است وهمه جنس موافق طبع وفهم خودش کوش
می دهد وهمتش بچه منتهی شده ازسماع آنقدار می فهمد
طفل را نمی بینید وقتی که صدای خوب بکوشش برسد خوشش
می آید ومی خوابد وخواننده که تغنی می کند اشترها راه می روند
وبار کرانرا می کشند ونمی فهمند درحدیث آمده است درآسمان
وزمین چیزی خوشتر از صدای اسرافیل خدا خلق نفرموده

اســت وقتی که درآسمان میخواند ذکر وتسبیح اهل هفت آسمان بریده خواهد شد آن زمانیکه آدم بزمین هبوط کرد سی صد سال بگریست خدای تعالی باو وحی کرد یاآدم برای چه انیقدر گریه وفریاد میکنی گفت یاربی من برای اشتیاق جنت واز خوف آتش گریه نمی کنم بلکه گریه کردنم بسبب اشـتیاقی آن ملائکهای صاحب وجدی که در اطراف عرش هفتـاد هذار صف شـده امردبی ریش ومو وبحال وجد در رقص ودر اطراف عرش در دوران هستند ودست هریکی ازآنها بدسـت رفیق خود گرفته گردش می کنند ومی گونید پادشـاه ما پادشاه بذرگیسـت اگر پادشاه مانباشد ماهلاك می شویم مانند ما کجا شما ای معبود ما کجا هستی ماکه هستیم نوحبیب ماومسـتعان ماهستی این گفته هارا تاروز قیامت میگونید وحالشـان همین است پس ازان خداوند تعالی باآدم وحی کرد که سرت بلند کن وباآنها نظرکن آدم سرش رابطرف آسمان بلند وبملائکها نگاه کردودید که همه دراطراف عرش رقص میکنند جبرائیل رئیس ومیکائیل خواننده شان هست آندم که آنهارا دید خوف وناله اش ساکن شد ودرتفسیر کلام خدای تعالی (فهم فی روضة یحبرون) بسمـاع تفسیر نمودند درسماع کردن وبوجد آمدن همین اساس مقصد اهل عارفانست این رقص احسان خداست رقص حرام نیست مانند زعم بردن بعض جاهلان ازفقراء مبغوضان که زعم حرامی بردند بلکه این احسان برای مردی میشودکه خطرهای خودش بداند ودردلش

وسوسها نجنبد و بهیچ متاعی ازمتاع دنیا التفات نکنند و بغیر ازخدا جلت عظمته مقصود دیکری نباشد وکسی که بچرك وسواس وپلیدی طبیعترا آلوده باشد محافظهٔ ذکر خدا باادب کفتار و کردار مهما امکن ملاحظه باید کرد ودر دریای دعوای دروغ غوطه نزند وادعای منزلت صوفیه رانکنند نمی داند که خدامی بیند وغیور است وباین مقدار کفتار کفایت کردیم (ای بزرکان) درهمه آداب خودتان ظاهر وباطن باشریعت باشید وهرکسی که ظاهر وباطنش باشریعت باشد خدا حظ ونصیب اواست وکسی که خداحظ ونصیب اوباشد آن ذات ازاهل مقام صدق ودرنزد ملیك مقتدر خواهدشد (ای بزرکان) ازشما فقها وهم علما هست وشما مجلس وعظ ودرص دارید ومیخوانید وذکر واحکام شرعیه رابمردمان تعلیم میکنید شما مانند الك نباشید آردنرم وخوب رابیرون بکنید وبرای نفس خود درشتر ایکذارید شما همین طور هستید که حکمت را ازدهن خودتان بیرون میکنید وغل وغشتشرا دردلهای خودتان میکذارید خدا کسیرا دوست داشته باشد عیب نفس خود شرا باونشان میدهد خدا اکر دوست بندهٔ باشد دردل اومرحمت وشفقترا می اندازد وسخا وتراعادت دست اومی سازد وبدلش رأفت و بنفسش سماحت دهد وعیب نفس خددشرا می بیند ونفسش انیقدر کوچك مینماید که آنرابهیچ چیزی حساب نخواهد کرد عارف آنستکه وقتی مردمان مسرور می شوند بی یاس اومحزون باشد وسرورش کم وکریه اش

در از ومطلوبش محبوب خود باشد وهم وغمش كناه وعيبهاى خود باشد

النـاس فى العيد قدسرو وقدفرحوا
و ماسررت به و الواحـد الصمـد

لمـا تيقنت انى لا اعا ينكم
اغمضت عينى ولم انظر الى احـد

من نفس خود مرابطورى صرف كردم كه هيچ طريق نكذاشتم الا كه سلوكش كردم وفهميدم كه صحت طريق بصدق نيت ومجاهده ميشود وهيچ راهى نزد تكيتر واضحتر وخوبتر از عمل كردن بشريعت محمديه راه ديكر نديدم وهم وبغير از تخلق باخلاق اهل ذلت وانكسار وحيرت واقتقار ديكر رهى نيافتم صديق اكبر سيد ابو بكر رضى الله عنه ميكفت حمد براى آن خداى كه وصولش بغير از عجز نخواهد شد وازدرك ادراكش عاجز بودن عين ادراك اوست روايت شده خداى تعالى بموسى عليه السلام كفت ياموسى چيزى براى من بياركه درخزينه ام نباشد كفت يارب شما رب العالمين هستى خزينهٔ شما چه نقصانى دارد كفت ياموسى بدان خزينهاى من پرازكبريا وعزو جلال وجبرونست ولى ذلت و انكسار ومسكنت را براى من بيار زيرا دلهاى

کسانیکه برای من شکسته باشد من درنزد آنان هستم یاموسی ازانکسار بزرکتر بچیزی هیچ قریبی بمن تقرب نکرده است (ای بزرکان) ازترسیدن محاسبهٔ نفس پیدا وازمحاسبه مراقبه میشود وازمراقبه دوام مشغولی بخدا حاصل ومیسر کرده‌ددر زمان ما غبطهٔ زیادتر بان مؤمنی میشود که زمان خود شرا بفهمد وزبانشرامحافظه بکنند وبشأن خودش ملازمت دارد وازصالحان باشد بسید خود عبدالملك الخرنوتی قدس الله سره کفتم وصیتی بمن کن او بمن کفت یا احمد کسی بما سوا ملتفت باشد واصل نمیشود ودر اعتقادش شك داشته باشد نجاتی نمی یابد وکسی نقصانی نفس خود شرا نداند همهٔ اوقات اونقصانست یك سال این وصیت شیخرا درنفس خودم محافظه میکردم هیچ خطرهٔ ازخاطرم خطور نمیکردالاکه ان نصیحت را تذکرمی کردم همامدم آن خطره ازمن زائل میشد پس ازان سال دیکر زیارتش کردم وقتی بیرون شدن باوکفتم ای بزرك من نصیحتم کن پس بمن کفت ای احمد در طبیبها علت ودر اولیا جهالت بودن وبا حبا جفاکردن خیلی قبیح است ازنزدش بیرون شدم یك سال اورا درنفس خود محافظه کردم و بنصیحتش منتفع شدم مرد عالم وعارف بسبب مراقبه وبترسیدن ازخدا برای نفس خودش بزرك سیاستی دارد ووقتیکه ارادهٔ سخنی بکنند پیش از کفتن ملاحظه میکنند اکر صلاح کارش دران باشد حرفی میزنند والا دهنش محکم می کیرد چونکه دراین مسئله روایتها آمده است

(لسانك اسدك ان حرسته حرسك وان اطلقته رفسك) كلام عارف ژنك ميبرد سكوتش دنائت را ازان دور ميكنند براى اهلش امر بمعروف ونهى ازمنكرى خواهد كرد خدا فرموده است (لاخير فى كثير من نجواهم آلا من امر بصدقة اومعروف اواصلاح بين الناس) كسى را معرفت خدا زياده باشد ادبش باخدا زيادتر است وكسى بخدا نزديك باشد خيلى ازخدا مى ترسد قاضى مقرى امام صالح سيدمن على ابو الفضل الواسطى بمن خبرداد خبرش باسندى كه بخطيب بغدادى رسيده وازان بسلسله اش تا (ابى الجارود العبس) رسيده شدكه جابر بن عبدالله رضى الله عنه وعنهم اجمعين كفت حديثى درحق قصاص بمن رسيد صاحب آن حديث درمصر بود اشترى خريدم وبارى باوبستم پس يك ماه راه رفتم ناوارد مصر شدم اورا بمن نشان دادند ديدم كه درخانه اش بندكرده دررازدم يك عبد سياه بيرون شد كفتم فلان درايجاست خاموش شد ورفت وبسيد خودش كفت پيش در اعرابى شمارا مى طلبد كفت برو ازو سؤال كن توكيستى پس ازان آمد وكفتمش من جابر بن عبدالله صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم هستم پس جابر بيرون شد بمن مرحبا كرد ودستم بكرفت پس كفت ازكجا آيا ازعراق مى آيى كفتمش بلى ازعراق مى آيم يك حديث قصاص بمن رسيده نمى دانم كه اين حديث ازكه مانده درحفظ شما هست كفت بلى در حفظم هست كفت از رسول الله صلى الله عليه شنيدم مى كفت

(ان الله يبعثكم يوم القيــامة حفاة عراة غرلا وهو عز وجل قائم علی عرشــه له بصوت رفيع غـير فضـيع يسمع کما يسمع القريب يقـول انا الديان لاظلم عنـدى وعزتی وجلالی لايجـاوزنی اليوم ظلم ظـالم ولو بلطمة بكف ولو ضربة يد علی يد ولاقتصن للجماء من القرناء ولاسـئلن الحجر لم نكب الحجر رلاسـئلن العود لم خرش صاحبه فی ذلك انزل علی يعنی فی کتابی وتضـع الموازين القسط ليوم القيمة فلاتظلم نفس شيئا) پس از ان رسول الله صلی الله عليه وسلم كفت (ان اخوف مااخاف علی امتی من بعدی عمل قوم لوط الافلير تقب امتی العـذاب اذ كافأ الرجال بالرجال والنســاء بالنســاء) اين حديث اظهــار عدالتی خدا بطوری اثبات كرده حتی حيوان وجادرا كه مكلف نيستند ازعدالتش قصاص فرموده ودر لواط مردمان وسحقهٔ زنان وعيدرا اثبــات كرده علم مكتوم نميشود وحق كفته خواهدشد جانم فدای قبر مبارك شارع باشدكه تمامی منفعت ومضرترا برای ما بيان فرموده است هركه ايمان بآن آورده وتابع امرش شــده نجــاتی يافته وهلاك برای كسيست كه مخالفت او بكنند پيغبر چه طور مأمورشــده همين طور بما تبليغ كرد وهيچ حجت مابرا ونمانده پيغمبر صلی الله عليه وســلم صاحب حجت قائمه ايســت برهمهٔ مكلف وبواســطهٔ اومحبت خدا برمخلوقاتش قائم وثابت شــده است وباين طور سبحانه وتعــالی فرموده (وما كنامعذبين حتی نبعث رســولا) (وكفی بالله ولياً وكفی بالله نصيراً) (ای بزركان) كسی خدارا دوست داشته باشد بنفس

خودش تواضع را تعلیم میکند و علایق دنیا را ازخود قطع خواهد کرد و بر همهٔ حال خودش خدارا اختیار کرده و بذکرش مشغول میشود ودرماسوی رغبت نمیکند نفس خودشرا ترك کرده و بحقایق اسرارش بعبادت خدا قایم خواهدشد وازتواضع منبرها وسریرهارا ازخود دورمی‌اندازد اگرچه دراین خصوص یدطولی داشته باشد ازهمهٔ اینها گذشته خواهدشد مانند آنکسی که‌درحقش گفته شده .

ترك المنابر والسرير تواضعاً
وله منابر لو يشاو سرير

و لغيره يجبي الخراج وانما
يجبي اليه محامد واجور

(ای بزرگان) حق بنده‌گی اینست‌که ازغیرسید خودش بالکلیه منقطع باشد بنده‌گی انست‌که کلی وجزئی‌را ترك باید کرد بنده‌گی انست‌که ازطلب هرمزیتی‌ارادهٔ خودرا بگذارد بنده‌گی آنست‌که برسربرادران خودترفعی نکند وبلندی نفس خودشرا بیند بنده‌گی‌استادنش درحدود طینت‌آدمیه ایست‌بنده‌گی‌انست که‌درزیر مجراهای قدرت‌ربانیه درخوف خشیت‌باشد هیچ بنده بندهٔ کامل نمیشود تاکه بمرتبهٔ احدیت واصل گردد و بالکلیه ازعبودیت

ماسوی خلاص یافته باشد (ای بزرکان) مرادفهٔ عمل خودرا
اتخاذ مکنید ورواق مرا حرم وپس ازمردن قبرمرا صنم مسازید
دعااز خدا کردم که مرادردنیا تنها بکنند تا که جمعیت حاصل کردد
وقتی که ازدنیای دنیه مفارقت کردم بلکه باین مطلب واصل شوم
اکر باخدا جمعیت حاصل کردد همه سهل است واکر وصل خدا
میسر باشد همه آسانست هرچه خاکست خاك میشود خدا سبحانه
وتعالی وحق او برشما لازمست اورابکرید هیچ کسی را ضرر
ومنفعت ووصل وقطع وفرق وجمع وعطا ومنع میسر نمیشود
الا که اینها همه ازخدا است وسائط ووسیلهای خدا انکار
نخواهد شد اصل مادهٔ بزرك کلمه است که میکویید وبا آن کلمه واصل
میشوید آن کلمه (آمنت بالله) ایمان بخدا آوردنست وقتی که بخدا
کمال ایمان آوردی وبکلام ورسولش وبهمه چیزی که رسول آورده
باشد صلی الله علیه وسلم ایمان اورده میشوی وبکلام خدای تعالی
(وماآتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهو) عمل کرده باشید
وسائط وسیلهای که بخدا رهنمای میکنند تعظیم کردی و توحید
خدرا بجا رسانیدی .

وباشك چشمت بردرکه خدا ایستادی وبذلت وخضوع خاکرا
بوسیدی ومقام رجوعرا فهمیدی وآنچه لایق مقامات ملاقاتست
مهیا ساختی ودرجمیع عملهای خود اخلاص کردی پس شما
اخلاص خالص کشتی وپس ازان مستحق مراتب میشوی وازابر
مواهب خدا انوقت برتو بارش میبارد وعواید کرمرا برتو رجوع

خواهد کرد وسفره‌های نعمرا برای شما کشیده خواهد شد
وبرای معرفت خلق شبکهٔ عرفان شما منشور میکردد حتی هیچ
فضیلتی دیکر نمی ماند که مکر بهمه نائل وباذن خداوند بدعوت
نیابت ظاهر وباطن واصل میشوی (ای بزرکان) حال وشان
فقهاء وعلمارا تعظیم بکنید مانند تعظیم شأن اولیا وعرفا زیرا طریق
یکیست علما وارث ظاهر شریعت هستند وحامل احکام وتعلیم
کنندهٔ مرد مانند واصلان خدا بسبب علما واصل میشوند زیرا
سعی وعمل کردن برطریقی که مغایر شرع باشد فائدهٔ ندارد اکر
عابدی پنج صد سال بطریق غیر شریعت عبادت خدا بکنند
عبادتش بخودش راجع وکناهش براواست روز قیامت وزن
وقیمتی ندارد دو رکعت نمازی کسی که دردین خود عالم باشد
ازدو هزار رکعت نمازی فقیری که دردین خود جاهل باشد درنزد
خدا آن دو رکعت افضل وبهتراست حسن ظن درحق جمیع علما
برشما لازمست امامتقیانی ازعلمای عاملین که خدا بآنان تعلیم فرموده
بحقیقت آنان اولیا هستند حرمت آنها درنزد شما محفوظ باید شد
علیه الصلوة والسلام فرموده است (من عمل بما یعلم ورثه الله
علم مالم یعلم) وکفته است صلی الله علیه وسلم (العلما ورثة الانبیاء)
الحدیث آنان مردمان بزرك واشراف مخلوقات ودلالت کنندهٔ
راه حق هستند مانند بعض متصوفه مکویید ماهل باطل وآنان
اهل ظاهر هستند دین هردورا جمع کرده باطنش خلاصهٔ ظاهر
است وظاهرش ظرف باطنست اکر ظاهر نباشد باطن نیست

واکر ظاهر نباشد باطن صحیح وثابت نمیشود دل بی بدن قائم نخواهد شد بلکه بدن اکر نباشد دل فاسد میشود دل نور بدنست آن علمی که بعض صوفیه آنرا بعلم باطن نام نهاده است عبارت از اصلاح دلست اولا باعضای ظاهر عمل وبدل تصدیق کردنست هر زمانی که دل شما حسن نیت وپاکی اعتقادی داشته باشد ولی کشتن مردم ودزدی وزنا کردن وشراب خوردن و دروغ کفتن وتکبر کردن وسخنهای درشت کفتنی داشته باشد چه فائده از حسن نیت شما واز طهارت دل شما چه سود ووقتی که ظاهرا عبادت خدا کردی وروزه کرفتی وعفت وصداقت وتواضع نمودی ولی در باطن دل شما ریا وفسادی داشته باشد ازین عملی که کردی چه فائدهٔ بشما میرسد پس وقتی که معین شد باطن خلاصهٔ ظاهر وظاهر ظرف باطن است هیچ فرقی دربین این هردو نخواهد شد ویکی از دیکری استغنا حاصل نخواهد یافت آن وقت اکر شما بکویید مااهل ظاهر هستیم مانند انستکه بکویید اهل باطن هستیم وقتی که کفتی مااهل ظاهر شریعت هستیم آندم باطن حقیقترا ذکر کردی کدام حالت باطنیهٔ صوفیه هستکه ظاهر شریعت بعلمش امر نکرده باشد وکدام حالت ظاهرهٔ هستکه ظاهر شریعت باصلاح باطنش امر نفرموده است دربین ظاهر وباطن فرق وتفریق مکنید زیرا این بدعت بیهوده است وحقوق علما وفقهارا ترك مکنید زیرا ترك حقوق جهل وحماقتست حلاوت علمرا کرفتن وتلخی علمرا ابطال کردن نمیشود زیرا این

حلاوت بی تلخی فائدهٔ نمی بخشد زیرا این تلخی حلاوت ابدیه رانتیجه می دهد (انالانضیع اجرمن احسن عملا) نص کلام قدیم برمکافات اعمال شما شهادت میکنند اخلاص اینستکه عمل شما مخصوص خداباشد وبرای دنیا وآخرت نباشد وهم حسن ظن بخدا سبحانه وتعالی درهمه حالی ازاحوال ودرهمه عملی از عملها ودرهر سخنی ازسخنها داشته باشد اینها همه بایمان آوردن وبامرش امتثال کردن وبطلب رضای خدا بودن حاصل ومیسر کردد (ای بزرکان) می کویید حارث کفت وابویذید کفت وحلاج کفت اینچه حالنیست پیش ازاین حرفها بکویید شافعی کفت ومالکی کفت واحمد کفت ونعمان کفت وپس ازان بحرفهای دیکر منتفع باشید حرفهای حارث وابویذید زیادی ونقصانی نمی آرد حرفهای شافعی ومالك بهترین نجات دهنده ونزدیکترین طریقهها است احکام شریعت را بعلم وعمل محکم بکنید پس ازان همترا بمسائل مشکلهٔ احکام علم وعلمرا باند سازید مجلس علمی ازعبادتی هفتاد ساله بهتر است یعنی ازعبادت نافله وازعبادت مردم بی علم باشد (هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون) (ام اهل تستوی الظلمات والنور) شیخان طریقت وفارسان میدان حقیقت بشما میکونیدکه دامنی علمارا بکیرید من ابشما نمی کویم فلسفه بخوانید وفیلسوف باشید لکن میکوم که شریعترا بدانید خدا باکسی ارادهٔ خیری داشته باشد اورا عالم دینی می سازد خدا ولی جاهلرا اتخاذ نفرموده اکرجاهلرا بولی اتخاذ

فرموده باشد عالمش می کند هر کسی ولی باشد درشریعت دین خودش جاهل نخواهد شد او میداند که چه طور نمازو روزه وزکات وحج رابجا می آرد وچه طور ذکرخدا میکنند وعلم معامله باخدا یقین کرده میداند مانند این مردم اکرچه امی باشد عالمست باوجاهل نخوهند کفت مکرکه اوعلم مقصودرا نداند علم بدیع وبیان وادبیاتی که مراد شعراست وفن جدل ومناظره اینها علم نیستند بلکه مختصر بکوییم علم جیزیست که خداباو امرونهی فرموده است علمی که جامع و تمام باشد علم تفسیر وحدیث وشریعتست فنون لفظیه وقواعد نظریه که واضع آنها وضع کرده ونامش علم نهاده آنها فنونی هستندکه کفتند جیزرادانستن علم ونداتستش جهل است کوشهای خودتان ازعلم وحدت واز فلسفه وازدیکر علمی مانند اینهاکه باشد کر بسازید زیرا این علمها بطرف آتش جای لغزیدن پایهااست خدا ماوشمارا حافظ باشد ظاهررا محافظ بکنند ای خدایا مانند ایمان پیرزنها ایمانی میخواهیم (قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون) باعلما قطع صله مکنید وباآنها بنشینید از آتان علمی بیاموزید مکویید فلان عامل نیست ازعلم اوچیزی بکرید وعمل بکنید اورا باعملش بخدا وابکذارید اولیا رضی الله عنهم حکمترا اخذ میکنند وازکدام زبانی ظاهرشده وبکدام سنکی نوشته شده وبواسطه کدام کافری واصل شده است مبالاتی نمی کنند ودرخلق زمین وآسمان تفکر می کنند (ربنا ماخلقت هذا باطلا) می کونید اولیا پلهای

مخلوقست انانکه برآن پلهـا موفق هستند بطرف خدا عبور میکنند وخدا بحضرت خودش آنانرا نزدیك می سازد ودر چشم بهم ذدن دلهای آنان ازخود محجوب نخواهدکرد وفراقرا ازمابین بیرون کرده اند و براسرار طلسم کتم را اقامت کرده شبها قائم وروزها صائم هستند ودر بعض اولیا فکر و بدیگری ذکر غلبه کرده است و بعض اولیا کارهای متفرقه درخود شان جمع کرده اند (رجال لاتلهیهم تجارة ولابیع عن ذکر الله) یك وصیت مهمه بشما میکنم که پس ازعلم واجبات دینیه باولیا صحبت بکنید زیرا آنان تریاق مجرب هستند همهٔ رأس المال درنزد آنها است صدق وصفا ذوق وفاهم درنزد آنان هست وازدنیا وقیامت مجرد شدن وتجردی بخدا کردن هم درنزد آنان هست این خصلتها بخواندن درس ودرمجلسها بودن حاصل ومیسر نخواهد شد مکر بصحبت شیخ عارفی باشد وحال وقال را جامع شده وبکفتارش رهنمای بکنند و بحال خودش بر خیزد (اولئك الذین هداهم الله فبهداهم اقتده) حالت شیخ خواه درکمال خواه درنقصانی باشد بطناً بعد بطن دراتباع ومریدش ظاهر وهویدا کردد اکر کمال حالت داشته باشد حال اتباع کاملش عالی میشود وحال اتباع ناقص زائد کردد واکر حالت نقص داشته حال مرید کامل ناقص وحال ناقص بالکله زایل خواهد شد مکرکه خدای کریم احسان بکنند آنوقت احوالرا تأثیر نمیشود اثری که باعث نقصانی

کمل اتباع شما بوده ویاحود بالکلیه سبب رفتن حال ناقصان باشد
ازو احتراز باید کرد آثار مردان پس ازمردن ظاهر خواهد
شد مردان گفته اند

(ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار)

آثار ذلت وانکسار وازدعوی مجرد بودن واز تکبر بیرون شدن
وبدرگاه مولا تذلل نمودن وفقرا وعلمارا دوست داشتن وبموافقت
قضا وقدر بخدا تسلیم شدن وتمسك بشریعت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بجا آوردن یعنی این آثاررا پس ازخود تان
بگذارید وبزمان مغرور مشعو ید زیرا این درنزد عارف چیزی
نیست مگرآنکه که وقترا بطاعت صرف بکنند وآرزوی دلشرا
ازان بگیرد بلی آنوقت لایق عزه شدنست (من سن سنة حسنة
فله اجرها واجر من عمل بها الى يوم القيمة و من سن سنة سيئة فعليه
وزرها ووز من عمل بها الى يوم القيامة) ازقوم سلیمان علیه السلام
احدی نماند ملکش رفت وشریعتش منسوخ شد وپیغمبرما علیه
افضل الصلاة والسلام شأنش نرفت وشریعتش باذن خدا منسوخ
نخواهد شد (ان الله لايخلف الميعاد) وصف خدای ملك دیان
منازعهٔ وصف سلیمان کرده وبآیت (لمن الملك اليوم لله الواحد
القهار) ملکش محو وبرباد شده ووصف پیغمبر صلی الله علیه
وسلم وقتی که بندهٔ‌گی بود وصف ربوبیت اورا اعانه کرد ذکرش

دائم وامرش عالی کشت (والله بعضك من الناس) شما می بینید که پادشــاهان بازریت وحواشی همه رفتند واثار شان منقلب شـد ورعیه برحال خود شــان باقیست صفت ربو بیت بپادشــاهان منازعه کرده زیرا مالکیترا دیدند بنابرین زائل شدند اما رعیت صفت ربو بیت انانرا محافظه کرده زیرا آنها محقق در منزلت مملوکیت بودند لهذا دائم باقی شدند

سید من شیخ منصور کفته است صحیفهٔ حال شیخ مریدانست شمهٔ ازحال واخــلاق شیخ بهرکاری که داشــته باشد باید درمریدان باشد مکر زمانی که حالی سماوی بران مرید غلبه بکنند وباومختص باشــد بعض مقــام مریدی ازین سبب ازشیخش بالاتر میشــود این فضیلتیست ازخدا بهرکسی که میخواهد ومیدهد ودرمریدان حلاج محبت کفتن وحدت ودراتبــاع ابی یزید رحمه الله محبت اغماض وسخنهای نازك کفتن ودراصحــاب جنید رضی الله عنه محبت جمع کردن طریقت وشریعت ودر مریدان (السلما باذی) محبت چیزهای بلندی برآن منزلت بوده است ودراصحاب سیدما شیخ ابی الفضل محبت وحدت خدائی وذلت نمودن برای خدا و برای خلق خدا همهٔ اینها در اصحابشان می بینی ودربعضی بعکس این قاعده هم میشود ولیکن این عکس باختصاص خدا خواهد شد (یختص برحمته من یشــاء) معروف کرخی وداود طــائی وحسن بصری ومریدانی که بصحبت طــائفهٔ صوفیــه ادب

آموخنند رضی الله عنهم اسباب سیر را بدو کلمه اختصار کرده اند یکی تمسك بشریعت و دیگری تنها طلب حق کردنست (ای برادر من) این شریعت در پیش شما است . بین پیغمبر شما علیه افضل الصلوات والتسلیمات چه طور بوده و چه گفته و اخلاقش با مردمان خوب و بد چه طور بوده است شما مانند عملش عمل کن و مثل سخن او سخن بگو و بخلقش صلی علیه وسلم متخلق باش اگر نمیدانی از علما سؤال کن (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون) طایفهٔ صوفیه تحدیث نعمت خدا را کردند اما برای اقرار کردن نعمت منعم و برای شکر نعمت و ترغیب دادن مردمان بر عملها تا که این برکت بر ایشان میسر گردد خدا فرموده است (والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا) تحدیث نعمت کننده میگوید خدا مرا بر این چیز غالب کرد و این چیز را بمن تعلیم فرمود و خدا مرا این خیر و برکتها هبه کرد و لیکن او نمیگوید من از شما خوبتر و بذرگتر و شریفتر هستم این حرفها دعوا ایست که از رعونت نفس پیدا میشود و زبان مردم احق باینها ناطق خواهد شد آنچیزی که مارا برتو بهتر کرده و بذرگتر و مشرفتر ساخته نماز و روزه و عبادتها است چیز دیگر نیست (لایامن مکر الله الاالقوم الخاسرون) اگر کلام خداوند تعالی (اشکروا لی ولا تکفرون) نمی شد مردم عاقل دهن خود را میدوخت (ای برادر من) بپدرت آدم علیه السلام که صفوت اولی است باو فخر میکنی اکثر فرزندان او کافر شدند و هم چنین اغلب اولاد

انبیا ومرسلین هم کافر بودند بعلم خود فخر میکنی شیطان همه مسائل مشکله را حل کرده وصحیفهای موجود اثرا همه خوانده وحل نموده و بمال خود فخر میکنی قارون بمال خـودش هلاك شـد و بملك خود فخر میکنی ملك فرعون از طرف خدا چیزی برای او حاصل نکرد ابراهیم علیه السـلام پس از مجرد شدن وبخدارجوع نمودن هلاك نشد وموسی علیه السلام پس ازفرش کردن ذلت در پیش خالفش ذلیل نشـد وشـان یونس علیـه السلام پس ازانجا کردن بصدق سخن (لااله الا انت سبحانك) ضایع نشد ویوسف علیه السـلام پس از تسلیم شـدنش بقضای خدا و با اعتماد کردنش بخدا خائب نشد پیغمبران ورسل وصدیقان و صـالحان همین طور هسـتند (لاتبـدیل لکلمات الله) (ای برادرمن) توکجاهسـتی ودر کدام جای در حـیرت ماندی ودر میـدانهای هجران در صحرای و همت سرکردان ماندی خـدا را طلب کن خدا را بر شما از تو حریصترهستم قسم بخدا اکرازخدا منقطع شـوی از خذلان شما میترسم ای خدایا از قطعی که پس از وصل میشود خود مرا بشما میسپارم (ای برادر من) ووقتی که منقطع شـدی و دران حال و صلرا کمان بردی پس از من چیزی مخواه ووقتی که خودت عالم شمردی باانیکه خیـلی جهل داشـتی تحقیق ازشماهمه خوبیها کذشته خواهد شد وصوفیه از شما سبقت نمود ولو مهابشما شـامل کشت من نمی کویم از اسـباب منقطع شوید واز تجارت و صنعت دور باشید لیکن میکویم که از غفلت

وازین حرامها منقطع بایدشد من بشما نمی کویم اهل و عیالرا ترك بکنید لباس میو شانید و لیکن بشمامی کویم بواسطه اهل وعیال از خدا غافل مشوید و بلباس تکبر بر فقرا مکنید من میکویم آن زینتی که لازم نیست آن زینت اظهار مکنید زیرا دل فقرا ازین منکسر خواهد شد واز عجب وغفلت شما می ترسم من می کویم لباس خود نان پاك بکنید (قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق) من می کویم دلهای خودرا پاك بکنید این پاکی ازپاکی لباس بهتراست خدا بلباس شما نکاهی نمی کند ولیکن بدلهمای شما نظر خواهدکرد مانند این کفتار سید علیه افضل الصلوات والتسلیمان کفته است (حار بوا الشیطان ببعضکم بنصیحة بعضکم بخلق بعضکم بحال بعضکم بقال بعضکم) خدا فرموده است (وتعاونو اعلی البر والتقوی ولاتعاونوا علی الاثم والعدوان) وخدای تعالی فرموده است (الذین یقاتلون صفا کانهم بنیان مرصوص) وباشیطان ونفس وعد وخدارا صوفیان مقاتله میکنند مقاتلهٔ شیطان برای انستکه از خدا منقطع نشوند ومقاتلهٔ نفس برای آنستکه بشهوتهای دنیه مشغول وازعبادت خدا غافل نشوندومقاتلهٔ عدو خدا برای آنست که کلمة الله‌را بلند وعلم رهنمای بخدا منشور کردد (اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون) شأن علمرا تعظیم بکنید بطوری‌که واجبات علمرا بجایش برساند زیراعلم درك حقایق اشیا است خواه سماعی خواه عقلی باشد حق

ایمانرا که بزبان اقرار نمودن وبدل اعتقاد کردنست بجا برسانید وحکم اسلامی که متابعت شریعت واز طبیعت اعراض نمود نست آنرا لازم بشوید معرفترا تحقیق بکنید آن هم معرفت وحدانیت خدا است نیت را تطهیر بکنید آن هم خطره ایست دردل و بغیر ازخدا کسی با آن اطلاع ندارد اورا تطهیر بکنید ادبرا محکم بکنید آن هم چیزیرا درجای خودش نهادنست آنرا محکم بسازید وعظهای که برای ارشاد اصحاب غفلتها است انرا مختصر بکنید و نصیحتی که بر محافظهٔ راه ذهد مطلع شدنشت اورا ببلاغت بجا برسانید ومحبتی که نسیان ماعدای محبوبست بصداقت عمل بیارید وادبی دردعا آن هم رفع حاجات باعلای مقام درجاتست اکمال بکنید وعلامات تصوفی که ترك اختیاراست محکم بسازید وراه عبودیت که ترك دنیا واکذاشتن ازدعوی و برداشتن بلوی ومحبت مولا است اتقان بکنید وراه نزدیکی ازهمهٔ ما سوی الله بسط خواهی کرد وصدقی که موافقت ظاهر و باطنست درآن ثابت شوید ونعمت عافیتی که اونفس بی بلا ورزقی بی اذیت و بی ریا عمل کردنست قدرشرا تعظیم بکنید واستقامتی که هیچ چیزی برخدا اختیار نمودنست درنزد حدودش بایستید وحلالی که خورنده اش دردنیا ضامن ودرقیامت مؤاخذه نمی شود آنرا تحری بکنید وطریق طاعتی که درکفتار وکردار ودرهمه احوال طلب رضای خدا است آنرا محکم بسازید و عروهٔ صبری که دلرا بحکم خدا هشیار کردنست اورا بکیرید وعزلت وخلوتی که ازمردمان

دورشدن وترك طمع وبدل ازاختلاط مردمان هجرت نمودنست
دلرا ازنیها تطهیر بکنید اکرچه خودش دربین مرمانست ولی
ازخود خودشرا تطهیر بایدکرد (متنبه شوید) ولی کسیست که
روبش‌را ازنفس وشیطان ودنیا وهوی برکرداند وروی ودلش
بطرف مولا بکرداند وازدنیا وقیامت اعراض بکنند وچیزی بغیر
خدای تعالی طلب نکنند قانع کسیست بقسمت راضی وبلقمهٔ اکتفا
خواهدکرد شمارا ازبعض اوصاف وخصلت تحزیر خواهم کرد
احتراز بکنید احتراز ازمتصف بودنی بچیزی ازآن اوصافی که
میکویم زیرا آنها سم هائلست وبتقوای خداوند وبدورشدن ازان
خصلتهای که ذکر خواهم کرد شمارا وصیت می کنم یکی ازآن
اوصاف حسدیست که ارادهٔ زوال نعمت محسوداست ودیکری
کبریست که نفس خودرا ازغیرش بهتردیدن است ودیکردروغست که
برخلاف واقع سخنی اختراع کردن وکفتاربدی که ازمنفعت عاری
باشد ودیکر غیبتیست که بیان بدیهای بشریه ایست ودیکری
حرصیست که ازدنیا سیرنشدنست ودیکری غضبیست که برای
انتقام جوش کردن خونست ودیکری ریاستکه بدیدن اغیار
خشنود شدنست ودیکر ظلمست که باآرزوی نفس خودش متابعت
کردنست من بشما می کویم که دائما در بین خوف ورجا باشد
خوف اینستکه بسبب کناهش بدل ازخدا ترسیدنست
رجا اینستکه بحسن وعد خدا دل مردم ساکن باشد وتصفیهٔ
روح بریاضتی میسرمی‌شود آن‌هم تبدیل کردن حالت بدی بحالت

خو بیست دین عبارت از امر بمعروف واز منکر نهی کردنست (ان الدین عنـدالله الاسـلام) هرکسی که امر معروف ونهی از منکری بکند انکس در زمین خلیفهٔ خـدا وخلیفهٔ پیغمبر خدا وخلیفه کتاب خداست صـادق ومصدوق علیه افضل الصلاة والسـلام باین طور بما خبرداد وعلی امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمودکه افضل جهاد امر بمعروف واز منکر واز شأن فاسـقان نهی کردنست وبرای خدا غضب کردن وفی سـبیل الله غذار خواستن وبغیر از اسلام دین دیکر اختیارنکردنست خـدا اورا مغفرت یکندمانند مردمان اهل سنتی که در حدود خدای تعالی مداهنهٔ بکنند ودران حدود بافتد مثل قـومی هستند که درسـفینه باشند بعضشان درطبقه زیرو دیکری در بالای سفینه باشدمردی برخیزد بدستش آلت سوراکردن داشته باشد وزیرسفینه را سوراخ بکنند مردمان بیـایند وبکونیدش این چه کاریست میکنی پس درجوا بشان بکوید آبرامی خواهم اکرآن مردرا بکیرند ومنعش بکنند اورا ونفس خودشان را نجات داده شوند واکرآن مردرا بحال خودش کذاشته باشند مردر اونفس خودشانرادرهلاك انداخته شوندور حدیث آمده است (مامن قوم عملوا بالمعاص وفیهم من یقدران ینکر علیهم فلم یفعل الااوشك ان یعمهم الله بعذاب من عنده) سفیان ثوری رضی الله عنه میکفت کسی درنزد همسایه‌اش دوستودرنزد اخوانش محمود باشـد بدانید آن مرد مداهنیست بلی اکر کسی منکررا مشاهده بکند انکار نکرده سکوت بکند آن مرد درآن

منکر شریکست کوش کنندهٔ غیبت شریك غیبت اسـت وهمهٔ
معاصی که شریعت انهـارا تنبیه کرده است این قاعـده در آنهـا
جاریست متنبه باشید هرکسی که اختلاط مردمان میکنند اکرچه
درنفس خودش متق باشـد کناهش خیلی میشود مکر کسی که
مداهنه‌را ترك بکنند ودر امرخدا از لومهٔ هیچ کسی پروانداشته
باشدحسبةً للّٰه مجرد برای خدا مشغول انکار باشدومنع بکنندآنکس
مداهن نیست واصل حسبةً للّٰه که شرعی باشد دو چیزاست یکی
بلطف ودیکر بملایمت وعظ کردنست ابتدای وعظ باید بطریق
ملایمت نه بطریق کبروترفع باشدزیرا این‌طوروعظ کردن سبب محکم
کردنی خواهش نفس وباعث مناکرهٔ کنهکاران وسبب ازیت
خواهد کردید اکر واعظ درشت وبدخلق باشد از حماقتش راه
وعظ رانمی یابد ومنع مکروهی نخواهد کرد غضب‌را برای نفس
خودش وانکار را برای خدا عز وجل ترك خواهد کرد وبشفای
غرض نفس خودش ازموعوظ مشغول میشود لهذا واعظ عاصی
میشود درحدیث آمده است (لایأمر بالمعروف ولاینهی عن المنکر
الارفیق فیما یامر به رفیق فیما ینهی عنه حکیم فیمـا یامر به حکیم
فیما ینهی عنه) بما رسید که یکی از واعظان بمأمون عباسی رحمه الله
وعـظ میکرد اما وعظی بدرشتی وعنف وتکبر بود پس مأمون
کفت ای مردم بملایمت وعظ کن خدا کسی از شما بهتر برکسی
از من بدتر فرسـتاده اسـت و بملایمت امر فرمـوده وکفت
فقولا له قولا لینـا لعله یتذکر اویخشی) . (ای بذرکان)

من بشما میکویم خدا مرا احسان کرده آنچه من بشما امر وترغیب میکنم بانها متصف شده ام ولیکن خوبی آنست که این شرطرا از واعظ وناصح طلب مکنید و باین خصلت بلکه شیطان برشما ظفر بیابد میکویید امر بمعروف مکن تا که بهمه عمل نکنی ونهی منکری مکن تا که از همه پرهیز نکنی این سخن در حسبة لله را می بندد کیست انکسی که از کناه معصوم باشد امر بمعروف بکنید اکرچه بهمهٔ آن عمل نکرده باشید ونهی منکررا بجا برسانید اکرچه ازهمه اجتناب نکردید باین طور پیغمبرما علیه اکرم وافضل صلاةالله وسلامه فرموده من بشما می کویم کلید سعادت ابدیه بتبعیت رسول خدا صلی الله علیه وسلم حاصل ومیسر میشود ودرهمه مصادر وموارداش وچکونکی خوردن وآشامیدن وایستادن وبرخواستن ودرخواب بودن وسخن کفتن پیغمبررا اقتدا کردن حاصل و تبعیت تمام همه صحیح خواهد شد ازبعض ائمه بما رسیدکه اوخربزه‌را نخورده است زیرا کیفیت خوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم برای اونقل نکرده اند لهذا نخورد و بعض ائمه سهوا مسح را اول بپای چپ پوشیده بود لهذا مقدار کندمرا بکفارت این سهو داده است احتراز ازین سخنی بکنیدکه بکویید این خصلتها ازان چیزها است که تعلق بعادات کرفته است انهارا ترك بکنید زیرا ترك کردن اینها دری بزرك از درهای سعادت‌را می بندد واما کفتن این سخنی که عبادترا نمی دانم بسبب عدم اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم

دراین عبادت عذری بیارد این ممکن نیست مکر این سخن از کفر خفی ویاخود ازحق جلی پیدا بشود خدا ماوشمارا حفظ بکند (ای بزرکان) بخدا قسم می کنم کمان نمی برم برروی زمین هیچ صاحب عقلی نیست که فرقی خوب وبدرا نکند الا که همه اعتقاد می برند و بدل از عانی میکنندکه این عبادتی که شریعت حبیب علیه افضل صلوة الله وسلامه بوده وآن عادتی که برسرا وشده درنزد خالق ومخلوق حالتی مرضیه ایست وآن هم درنزد خالق آداب مقبوله ودرنزد مخلوق حالت محبوبه ایست ودلها باآن مطمئن میشود واضطرابش بان ساکن خواهد شد کدام عقلیست که فرق حالت بیداری ازمستی وحال دزد ازمرد امین وحال دروغ کو ازصادق وحال زانی از عفیف وحال متکبر ومتواضع وحال بخیل وسخی وحال ظالم وعادل وحال مبطل ومحق وحال مغتاب وبری از غیبت وحال غدر کننده ورحیم وحال عابد ونائم وحال عاقل ومتفکر وحال بر وفاجر وحال کافر ومؤمن از یکدیکر لفنهمد یعنی می فهمد (ان فی ذلك لآیات لاولی الباب) بخدا بیایید خالص متابعت باین پیغمبر بزرك بکنید که برای مارحمة للعالمین آمده وبرمخلوقات حجت وبرای موحدین نعمت شده است واز فراموشی مرك احتراز بکنید زیرا این نتیجهٔ غفلتست غفلت ازقلت ذکر واین هم ازقلت ایمانست و مادر واصل اینها جهلست جهل ازضلالت پیدا خواهد شد دربعض کتب آلهیه آمده خداوند (تعالت ذاته) میکوید ای بنی آدم بعاتبیتی که من دادم برطاعت

من قوت کرفتی و بتوفیق من فرض مرا ادا کردی و برزقی که
من دادم بر معصیت قوی شدی و بمشیت من هرچه برای نفس
خود میخواهی آنرا میخواهی بنعمت من برخواستی ونشستی
وبرکشخا وصباح وشام درامان من هستی ودرفضل من تعیش
ودرنعمت من تقلب وبعافیتی که من دادم مستریح شدی وباین همه حال
مارا ازیادخود میبری وغیر مرایاد میکنی وشکر مرا بجا نمی رسانی
ای بنی آدم مرك اسرار شمارا کشف میکنند وقیامت خیرهای
شما میخواند وعذاب پردهٔ شمارا میدرد هرزمانی کناه کوچك
میکنی بکوچکی اورا نکاه مکن لکن نکاهی بکسی بکن که باو مخالفت
کردی وهروقتی که برزق اندك مرزوق شدی بکمی آن رزق نکاه
مکن بلکه برزق دهنده را نکاه باید کرد کناه کوچکرا تحقیر مکن
زیرا نمی دانی که بکدام کناه بمن عصیان کردی وازمکرمن امین
مشو زیرا مکرمن ازرفتار موری بر سرسنکی درشب تاری که
میرود ازان پنهانتراست (ای فرزند آدم) آیا وقتی که بما عصیان
کردی بسبب ذکر غضب من ازان کناه ممتنع شدی مانند که من امر
کردم فرض مرا ادا کردی آیا مسکینانرا بمال خود ملاحظه نمودی
وکسی که بتو بدی رسانیده باشد باو احسان کردی وکسی که بتو بدی
کرده باو خوبی کردی وکسی که بتو ظلم کرده باشد آیا اورا عفو
نمودی وکسی ازشما قطع شده باو وصل کردی وکسی که باشما
خیانت کرده باشد عجبا درحق او منصف شدی وکسی ازشما
هجرت کرده باو حرفی زدی وفرزند خودرا ادب آموختی آیا

همسایهٔ خودرا راضی کردی واز علما ازامر دین ودنیا سؤال کردی ای جماعت مردمان من بصورت ومحاسن شما وبحسب ونسب شما نکاهی نمی کنم بلکه بدلهای شمامی نکرم وباین خصالی ازشما راضی میشوم (ای بزرکان) این چیزهای که کفتیم در روزقیامت معلوم میشود که خدا در کلام قدیم نامش آورده وکفته است (یوم القیمة) (یوم التغابن) (یوم الحاقة) (یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون) (یوم الصیحة) (یوم تشیب الولدان) (یوم الزلزله) (یوم القارعه) (یوم ینسف الجبال)(یوم لاتملك نفس لنفس شیئا والامر یومئذ لله) (ای بزرکان) باعالمان وعارفان بنشنید زیرادر محبتشان اسراری هست که همنشینانرا ازحالی بحال دیکر میکرداند درحدیثی وارد شده است کسی باهشت اصناف بنشنید خدا هشت چیزی درانکس زیاده خواهدکرد وکسی باامرا بنشنید تکبر وقوة دل را خدا دراوزیاد میکند وکسی بامردمان تنخا بنشنید حرص دردنیا ومافیها حاصل میشود وکسی بافقرا بنشنید هرچه خدای تعالی قسمت کرده است باوراضی خواهد شد وکسی بابچها بنشنیدلهو ولعبش زیاده میشود وکسی بازنها بنشیند نادانی وشهوتش زیاده کرددوکسی باصالحان بنشیندخدارغبتش درطاعت زیاده میکندوکسی باعلما بنشیند علم وتقواش زیاده کرددوکسی بافاسقان بنشیند کناهش زیاده وتوبه اش تأخیر میکندوهم درحدیث وارد شده صحبتی با عاقل باعث زیادی دین دنیا واخرت میشود وصحبتی بااحمق سبب نقصانی دین ودنیا میشودوحسرت وپشیمانی دروقت

مردن وخسارتی درآخرت خواهد شد (ای بزرکان) سی کس هست شفاعتی میکنند عالم وخادم وفقیر صابر (ای بزرکان) هرچیزی که وارد غیبی وحادث سماوی باشد بدل خوش وفراخی اورا بکیرید وازخدا راضی بشوید بقدر طاقت خود تان کار مخلوق بجا برسانید زیرا هرکسی کار دنیارا برای برادر مؤمن درست بکنند درقیامت هفتاد حاجتش را خدا اداخواهد فرمود هرعزیز قومی که ذلیل شده مرحمتش بکنید و بتنخای قومی که فقیر شده صدقهٔ بسیار باویدهید بسبب این خدا بلارا دفع میکنند واکرام مسافران بایدکرد زیرا پیش ازمکلف بودن پیغمبر صلی الله علیه وسلم عبادتش همین بود و بامردمان بخلف خوب معامله بکنید زیرا خلق حسن افضل عملها است میکونیدکه اکر وسعت مالی نداری مردمانرا بوسعت خلق حسن حصه بدهید خوبی همه خو بیها حسن خلق است صاحب خلق حسن اکرچه دررخت خوابش خوابیده باشد رتبهٔ مردم روزه دار وشب بیدار را دارد زیرا پس از ادای فرضها افضل آنچیزی که بخدای تعالی نزدیك بکنند حسن خلقست عبادت شما چه فائده میدهد درحالتی که افتخار بکنی کویا برخدامنت کردهٔ ای مسکین خدا ازجمله عالم مستغنیست وقتی که عبادت خدا کردی بطوری عبادتی بکن که کویا دردر کهش ایستادی درعبادتش برای سلطنت اودرخضوع باش واز هیبتش پوست بدنت بهم بزند واز اداء واجباتش عجز خودرا اعتراف بکن وازدیدن نفس وعمل خود وچیز های دیکر مجرد

باش ودرکه عزت وجلالشرا بدست ذلت وافتقاری بزن درانوقت
بلکه مقبول میشوی واز سخنهای بد و بی معنی زبان خودرا پاك
یکن تا کلام شما بحضور مقدس خدا تاحضرت عرش علوی
برسد آن عرشی که خدا اورا جهت طلب ساخته بطوری که
کعبه را درزمین جهت عبودیت کرده است (الیه یصعد الکلم
الطیب) باآن جهتی که همت مخلوق باآن طرف است ومحل نازل
شدن امر خداست تاکه امر وکرم ولطف خداوند از بالا بیاید
ودر پیش اوهم باخضوع باش خوترا پست وحقیر بنما و باین
معنی اسرار قررانیه افادهٔ واضح نموده است (وفی السماء رزقکم
وما توعدون) خداوند (تعالت اسمائه) فرموده (ومن یتق الله
یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب) حازق باش (ای پسر
من) حرفهای حضرت بزرکان وقتی که شنیدی آن کلام ظاهر
ومغلق است بزرکترین اهل حکمت وبیان وفصیحترین نوع انسان
صلی الله علیه وسلم که جامع الکلم است کلامش اخص وافصح
واضحتر وکنایه را خوبتر فرموده است وارث واتباعش همچنین
است ازمن دلتنك مشو (ای برادر من) هرچیزی که
فکر شما میکردد ازدیدن نفس ومال وحسب ونسب وعلم وشهر
وزن وفرزند وعمل وفتح وکرامت ومزیت شما اینها همه خطره
ایست اکر بخشوع وذلت وجد وشکر ومسکنت را مقابله کردی
اینها همه فتوحات میشود واکر بعزت وکبرو بلندی وغفلت را
مقابله نمودی اینها همه قباحت وسوسه وقطع مرحمت خواهد

شد اصلاح نفس وشأن خود را تدارك بكن وقتی که از عبادت
مولا وسید خود منقطع شدی این زمینی که برسر او عبادت خدا
میکنی برشما گریه میکند کانه از تأسف ومحبت شما کلام این قائلرا
می گوید

وكنت اظن ان جبال رضوى
تزول وان ودك لا يزول

ولكن القلوب لها انقلاب
وحالات ابن آدم تستحيل

وقتی که زمین برشما ناله بکند وکار خیر شمارا بخواهد شما درچه
حالی هستیداین شان برای شما باشد خوبتر است نه برای زمین تو باین
مسئله عالم بشوی بهتر است از بعض برادران مردان زمان بمن
رسیدکه گفته اند

عقدت بباب الدير عقدة زنار
وقلت خذوا لی من فقيه الحمى ثاری

باین بیت معنی دیگراراده کرده است ازاین نوع گفتارها احتراز
بکنید حسن ظن لازمست باین شیخ بزرك باید آنرا بجا برسانیم

ولکن ادب ما بادین ویاحق ایستادن لازم واهمست ماز ناررا کره نمی دهیم وبدرکه کلیسه نمی رویم ودست و پای عالمرا می‌بوسیم وعلمدین خودرا ازآن طلب می کنیم اماشیخ مقصد خودرا باین لفظها سترکرده است کاشی طلب وستر نکرده بود وبعوض آن این بیت را کفته شده بود ۰

حللت بباب الدیر عقدة زنار
و طهرت بالفقه الا لنهی اسراری

وما الدیر والذنار الا ضلالة
وماالشرع الاالباب للوصل بالباری

بلی حالت اهل محبت قلبشرا می کیرد وعقلش مبرود وز بانش بحرفهای دیوانه ویاکلام مستان ویاخود کسی که خونش جوش کرفته ویا کسی ازخود خبرنداشته میکوید اورا باخدای خود بکذارید اینقدر کفایت شما میکنند وبریسمان شریعت محکم تمسك بکنیدکه هرکسی باوتمسك بکنند ابدا بضلالت نخواهد رسید این کلمات ومانند اینها ازشطحاتی که تجاوز ازحدت نعمت بیرون شده است مثل صاحبش مانند کسیست که دربیت خلا خوابیده ودرخوابش دیده که برتخت سلطنت خوابیده است او پس از بیداری وفهمیدن جایش البته مخجول خواهد شد بخدابخدا

قسم میدهم بشما نزد حدود شرعیه بایستید شریعت سید و بزرك مابدندان پسنین محکم بکیرید (مالی و الفاظ زید و وهم عمرو و بکر) وجه الشریعة اهدی (من سر ذالك و سری) خدا راست کفته وشکم برادرت دروغ کفته است (ای برادر من) هر چیزیکه شما دران هستی اکر حلال نباشد هیچ ثوابی ندارد و اکر مباح نباشد شما ازان مسئولی و اکر بحرام خوردن آمدی وقتیکه بخدا ملاقی میشوی بر شما ایت (ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره) را میخوانند من بشما نمی کویم که راه بر شما تنکست وسیل بارش شمارا کرفته وازدرکاه کرم مردود شدید نه نه بحق خدای تعالی فردا کرم واحسان ولطف وفضل خدا روز قیامت بطوری ظاهر میشود که حتی ابلیس وظلمهٔ کافران بآن کرمها طمع خواهند نمود لیکن بشما می کویم که خدای تعالی کناه بخشنده وتوبه را قبول کننده وشدید العذابست از در توبه بدرکه مغفرت نزدیك وعملی که باوراضیست نزدیك بشوید وبترك معصیت ازدر عقاب دور باشید مانند بیم عالمی که عظمت وقدرت خدا رافهمیده است درخشیت باشید وبترسید ومانند رجای کسی که بکرمش وبعموم احسانش یقین کرده از خدا دردل خود رجای مخفی بدارید زیرا رجای مؤمن بمقدار خوفست حتی خوف ورجارا اکر درترازوی بکشند از یکدیکر زیاده نخواهد شد برکردیدن ورجوع کردن بطرف خدا است هرکس بمرجع خود عودت مکنند واحلش بانجام

می رساند واین مسئله براو عودت خواهد کرد خدا فرموده است (منهـا خلقنا کم و فیهـا نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری) این جبهـای که ازخاك میخوری مانند شما مردمان قوی وشدید بودند ولی رفتند و برباد وخاك شدند وکانه آنان نبوده است (هذا تراب لوتفکره الفتی) لرای علیـه من الجباه بسـاطا) وکانما زراته لومیزت (صیغت لالسنة الاولی اسفاطا) ای اهل بصیرت وعبرت بگیرید دنیا این است وحالش هم چنین این است دیار ومردمانش قسم بشمـا میدهم که پس از این نوع فکر کردن وعبرت گرفتن کسی هست طمع باین دیار بکنند واصلاح واعمار دنیارا نخواهد این رواق دنیا راعمارت میکنم برای اینکه صالح وابراهیم وزنها درآن ساکن باشـند و یاخود خانهٔ عمارت میکنم که خودم درآن نیشینم تاوقتی مفارقت احبـاب وتازمانی که خاکرا بالش می‌سازم آیا این رواق راپدرمن بسوا رو پیـاده تعمیر کرد و برای من پس ازو باقی ماند خیر بخدا قسم بلکه خداوند هبه واحسان واکرام ومرحمت فرموده ابا این منت مخصوص منست خیر بخدا سوکند می‌خورم بلکه دنیارا بدوسـت خود وبغیراز دوسـت خود میدهد اخرت را نمیدهد مگر بکسی که دوستش باشد خدا بپدرمن خانهٔ ومقامی ولمباس وطعامی را احسان کرده من هم مثل پدرخود واولاد وعیـالم درلوح غیبش برزقی که درعلمش هسـت محفوظ کرد وجمیع خلق هم چنین است پس برای چیست انیقدر خیالات ودرراه ضلالت رفتن چه چیز است صاحب کیاست وعاقل کسیست که

ازخدا بترسد نفسش بخدا نزدیك و برای پس مرك عمل كرد نست خدای تعالی فرموده (ولقد كتبنا فی الذبور من بعد الذكران الارض يرثها عبادی الصالحون) درتفسير اين آيت مردمان اختلاف كرداند يكی ازان ارث معنويست كه وقتی زمين برای عبدخدا بالش ميشود نزديكی خيلی خوب برای آ وخدا ميسر میسازد ديكر معنايش انيست نبا بقتضای استحقاق مخلوق صالحان وارث زمين ميشوند وسياست خلقش ميكنند زيرآمر وحاكم عين عملست بلی آمر شما عمل شما است چه طور عمل ميكنی مانند عملت عاملی برشما مسلط خواهد شد (ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده) اين آيت شاهدی آنست كه كفتيم جماعتی ديكر بزمين جنت تفسير كردند همه بر هدايت هستند (ای برادر من) نمی بينيد طفلرا وقت زاييدن ازحرص دنيا دستش بسته است وقتی كه ازدنيا بيرون ميشود دستشرا واز كرده وبا آن چيزی كه حرص داشته بود بخالی شدن دستش اعتراف كرده مرك واعظ كافيست .

ابكی ومثلی من يبكی اذاسبقت
قوافل القوم اهل العلم والعمل

بكاء قوم للقيا الوالهين به
وانی الخائب الباكی من الذلل

(ای بزرکان) هیچ راه صعب ومسلك مشکل نکذا شیتم الا که پردها بشرا کشف کردم وبدست لشکر همتم پردهای پاتیش وبادبان سفینه اشرا بلند کردم وازهمه در بدرکاه خدا داخل شدم دیدمکه برهمه در ازدحام خیلی بزرك هست پس ازدر زلت وانکسار آمدم ودیدمکه خالیست واصل آن درشدم مطلوب خودم را حاصل کردم وطالبان همچنین بردرها ایستاده بودند خدای من ازفضل وکرمش چیز های که چشمها ندیده وکوشها نشنیده وبردلی اهل این زمان خطوری نکرده راخدا بمن هبه واحسان فرمود رسول کرم خدا بمن وعد کرد که درست مرید ومحب من وآنکسی که بمن و بذریت وخلفاء من تمسك بکنند خواه درمشرق ویادر مغرب باشد تاروز قیامت که حیلهٔ نجات بریده میشود دستها شان می کیرد نجاتشان می دهد روح فقیر باین طور بیعت کرده خداوند خلاف وعدهٔ خودش نخواهد کرد سخن کفتن مخلوق باخالق پس از نبی ومرسلین که سبحانه وتعالی باآنان بوحی ویا ازورای پرده مکالمه کرده است وبغیر ازان برای کسی دیکر میسر نخواهدشد انیقدر هست که وعدهٔ احسان خدا بدلهامی اولیا واحبابش درخواب برؤیا وبواسطهٔ محمدیه والهام درستی که بظاهر شریعت احمدیه درهمه حالی مخالف نباشد عنجلی خواهدشد (وذلك فضل الله یو تیه من یشاء) (مواهب الرحمن لاتنقض) (وامة المختار مثل المطر) (خزائن السر لاحبابه) (والاهل للحکمة نوع البشر) (قدیضلع السابق فی سیره)

ویسبق الضوء یلمع المنتظر) ای خـدا حکمت وفهم ومعرفت وعلم مرا ازدیاد کن ومارا ازمسلمانانی که در نزد شما محبوب ومقربست از آنان بساز واز پیرو پیغمبر خود بگردان شماهر ارادهٔ که بخواهی میکنی شمـا ارحم الراحمین هستی (ای بزرگان) نعمت خوردن وآشامیدن ولباس عافیت وامنیت وبردین حق بودنی اینها راهمه تعظیم بکنید تاکه نعمتها برشما دائم باشد و یقین را باشارة صالحان بجا برسـانید زیرا نعمتهای خداوند برآنان میبارد وابرهای مدد ازطرف خدا بآنان واصل گردد امداد خدا رهبری میکنند وآنان بخداوند نزدیك وسینه شان برای ایمان شرح خواهد نمود وانانرا از بزرگان نوع انسـان ساخته خـدا معرفترا بآنان داده شـنا ختندش ودوست داشته وآنان دوست خداشدند رضی الله عنهم ورضوا عنه (ذلك الفوز العظیم) بنای توکل خود تان برخـدا محکم بسازید ومعانی اسلوبهای دعای خودتان خالص بکنید واز نفس وشـیطان برحذر باشـید ودرهرکاری حزم را بگیرید زیرا کسی ازاز حزم خودش محکم بکند وباشـترعزمش سوار باشـد وبطرف خدا بجنبانید خایب وخاسر نخواهدشد آیاواعظ چه میگوید پس ازقول خدا (لتجزی کل نفس بماتسعی) اختصار کنندهٔ قول خدای تعالی (قل کل یعمل علی شاکلته) چه طور ترجمه می کند منبه چه میگوید پس ازقول خدا سبحانه (انا لانضیع اجر من احسن عملا) ترسنده چه چیزرا تدقیق میکنند پس ازقول خدا تقدس شـانه (یعلم السر واخفی) (یعلم خائنة الاعین وماتخفی الصدور) آمرچه

طور توضیحی میکنند پس ازقول خدا (وماآتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا) نهی کننده بچه چیز می ترساند پس ازقول خدا سبحانه (فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم) مرد لبیب بکدام تراز ومیکشد پس ازقول خدا جل وعلا (فمن یعمل مثقال زرة خیرا یره ومن یعمل مثقال زرة شرا یره) (الم ذلك الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین) کلام خدا کتاب خداست حجت قائمه ومعجزهٔ دائمه ایست وهرچه شده ومیشود بما خبرداد همه سر پنهان را برای ما کشف کرده هرکسی باین کتاب عمل بکنند غنیمت ونجاترا می یابد وکسی ازین میل وانحرافی بکنند ازخدا بریده ونادم میشود انیکه گفتیم شریعت پیغمبر خداست که سید ناجیان ووسیلهٔ مناجات کنندگانست حجت بیضاء که پس ازان ابدا ضلالت نخواهد شد این ره راه طایفهٔ صوفیه ایست (ان الله مع الذین اتقوا) خدا برای آنان بمعیت الهیه شهادت فرموده آن معیت خصوص ومعیت اعانه ومعیت امدد کردنیست کسی بخدا وبکتابش ایمان آورد وبشریعت پیغمبرش اقتدا بکنند ودر راه صوفیه برود وبا آنان باشد وبجماعتشان داخل باشد فوز ونجاتی می یابد ان حزب الله هم الفائزون (ای برادرمن) راه وسوسه را ترك کن وبامردمان انسیت مکن باخدا باش حکم وحکمترا ازخدا بگیر (یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤتی الحکمة فقداوتی خیرا) زبان خودرا نصیب مکن ونهایت شما این نباشد که حال خود تکذیب نفس خودت

بگذارند وسفیدی ریش را بحنا سرخ میکنی و پس ازان میلاویی مویم سرخست بقوت اشتر صداقت برحرم قرب عروج بکن صفهای اوهام بلشکر همت از جایش بردار التفات بدوائر دنیا مکن بمراقبهٔ کسی که دنیارا خلق کرده است باو مشغول باش و بریسمان او از بریدن خدا خودرا حفظ کن علم افتقاررا حامل باش طبل زلت را در پیش او بزن از حجاب زن وفرزند ومال واز حجاب وجود واز حجاب عبادت وهشیاری واز حجاب غفلت خودرا مجرد کن زیرا دیدن هشیاری خود غفلتی بزرگیست ودیدن نور خودرا ظلمتست همه چیز برای شما حجابست دری برای مقصود واز بکن همه مرامی که از او حائل باشد خودترا ازان مجرد کن معبودرا بخواه بگزار عبدزن ودنیا ودرهم ودینار وعبد کرامت وعبد مخلوق را بگزار کسی را که بعزم ادنی بجانب اعلی رفته (سر للجناب بهمة مرفوعة) عن عالم التفصیل والاجمال (وارفع جنابك عن عبادة غیره) بحقیقه الافعال والاقوال (الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لاتخافوا ولاتحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون) از گرسنگی از تشنگی از بر گردیدن احوال خودرا متعظ باش حال مخلوقات همچنین است وبگفتار بیهودهٔ خودرا مسرور مشو زیرا تو بطرف ماسوا منصرف شدی وبغائلهٔ فقه وشریعت دانستن و برای دام نهادن دنیا برفقه تو اطمئنان نخواهد رسید وبعلم فلسفه از خدا دور مشو باانکه شما ازمحبت خدا مفلس هستی ودر نزد تصوف

درحالکه سمابدوری موصوف هستی درنزدتصوف خودت مایست
(كل العلوم اذا تخللها السوى) صارت لداعى الانفصال معالما
(ای بزرکان) راه خدا مانندراه مردیکه بشهری میروددران راه
بلند وپستی وراست وکجی وصحرا وکوهها وزمین خالی ازآب واز
ساکنان وزمین باطراوت وسبزها وآب بسیار ودرختها وساکنان
اینهاهمه درراه آن شهر مقصود هست اما شهر مذکور پس ازاینها
همه واقع شده پس اکر کسی بلذت بلندی ویابذلت پاین آمدن
ویا براحت اعتدال ویا بازیت کوهها و یا بغصهٔ فقر و یا بشدت
تشنکی ویا بحلاوت وطراوت سبزها وآب ودرختها وموانست
کردن باساکنان مشغول باشد و بسبب اینها بند بشود
بمقصود نرسیده درراه می ماند وکسیکه باینها مشغول نباشد
وازیت راهرا تحمل واز لذائذش بکذرد بمقصود واصل کردد
سالك راه خدا همچنین است اکر کسی بصعوبت احوال ازمحول
الاحوال بر کردد ومستی اقبال وروکردن مخلوق باو از خدای
مقلب القلوب منقلب باشد غرض ومقصودش ازان فوت خواهد
شد وبمقصد نرسیده میماند بیشبهه ازخدا منقطع می شود واکر
عقبهٔ راهرا وتلخی وشیرینیشرا بر پشت خود بکزرد و برود
بنجات بزرك خواهد رسید (ای بزرکان) مابرکوه عرفات بترك
غرض ونفس ومال باخدا ببعت کردیم بعض مردان باخدا
مناجاتی کردند وکفتند ای خدا راه واصل بودنی بشما بمن بنما
جواب آمدکه نفس خودرا بکذار و بطرف من بیا موسی علیه

السلام بطلب قابلهٔ زن خودرا میرفت زنش را درد زا گرفته بود پس ازان باهلش گفت (انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی) یعنی خبری از صاحب هوش بیارم که رهبری بما بکنند درخصوص جلب قابله چه کاری بکنیم (فلما اتیها نودی یاموسی انی انا ربك فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی) یعنی ازدیدن نفس وزن خود بگزار (ای بزرگان) وادی شما مسجد است وقتی بمسجد داخل شدید نعلهای ماسوارا بگزارید ونگاه بکنید چه طور مناجاتی بخداوند میشود وچه طور درحضور سخن گفتن وخطاب کردن میشود آن عملها حضرت احسانیست که اوخامه های تقدیسی است بحدیث (اعبدالله کانك تراه فلم تکن تراه فانه یراك) علامت جهل شما اینست که بنفس واهلت مشغول شدی من نمیگویم اهل خودرا درگوشهٔ اهمال بگزارید وترك بکنید ودر بالای کوه معبد خانهٔ برای خود بسازید بلکه بشما میگویم بخدمت عیال وبراحت نفس خود خدمت بکن ودلت رابخدای خود خوش بکن زیرا آن زمان ربوبیت درهمه حال از وصف مشارکت مقدس خواهدشد آندم عملهای شرکرا بمشرکان ردکردی واعمال توحیدرا ازموحدان قبول کردی (الالله الدین الخالص) وخدای تعالی فرموده (فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرك بعبادة ربه احدا) (ای بزرگان) هروقتی ببندگان واولیای خدا طلب اعانه بکنی امدادی که ازاولیا می‌آید ازآنان مدان زیرا این

شرك میشود ولی ازخدا طلب حاجت بکن بواسطه محبت خداکه بانان هست و بعض مرد پژمرده وسیاه در درها افتاده است آن مردا کر بخدا سوکند بخورد در یمنش خدا آنرا حانث نخواهدکرد خدا تصرف بان داده است خدا برایشان قلب اعیان میکنند باذن خدا اکر بکوئید بچیزی که بشو میشود عیسی علیه السلام مرغرا ازکل درست کرد باذن خداخلق شد مرده رابازن خدا احیا کرد پیغمبر و حبیب ماسید سادات انبیا محمد علیه افضل الصلوة والسلام درخت خرما بر ایش ناله کرد سنکها باوسلام کرد همهٔ معجزات پیغمبران ومرسلین برای او خدا جمع نمود اسرار معجزات پیغمبردر اولیای امتش که جاری میشود آن کرا ماتیست زائل میشود وبرای پیغمبرعلیه الصلوة والسلام معجزهٔ مستمره ایست (ای فرزندمن) ای برادرمن وقتی که بکویی ای خداوند برحمت توچیزی ازشما طلب میکنم کانه بسبب ولایت بندهٔ شما شیخ منصور و با اولیای دیکر این چیزرا ازشما طلب میکنم زیراولایت اختصاصی بخدا دارد (یختص برحمته من یشاء) پس دراین زمان هشیار باشید قدرت خدای راجرا بندهٔ ولی مرحوم مدهید زیرا حول وقوت وکارکردن همه برای خداست سبحانه وتعالی سببش رحمت خداستکه ببندهٔ ولی خودش اختصاص فرموده است و برحمت ومحبت وعنایت خدایکه بخواص بندکان خودش مخصوصست نزدیکش بشو ودرهرکار توحید خدارا بکن زیرا خدا

غیور است (ای بزرگان) کسی در را بخشوع بزند بمقبولیت فتح الباب خواهد شد وکسی بانکسار داخل حول خانه باشد درخانهٔ عزت مینشیند (ای برادر من) ظاهر وباطن ملازمت امر شریعت برشما لازمست وازفراموش کردن ذکر خدا دلت را محافظه کن وخدمت فقرا وغریبانرا برخود لازم بدان دائما بعمل صالح بی سستی و بی ملولی سرعت کن ودر رضای خدا برپاشو ودر درگاه خداوند بایست وبرخواستن شبها بنفست عادت کن واز ریا کردن سالم شو ودرخلوت وغیرخلوت بر گناه پیشین گریه کن (ای فرزند من) دنیا خیال وانچه در دنیاهست در زوالست ای فرزند من همت فرزندان دنیا دنیا است وهمت فرزندان آخرت آخرتست ازدعوای دروغ در احتراز باش و در دریای وحدانیت غوطه زدن را ترك کن اعتقاد خودت بنوعی ثابت بکن که تغییر نخواهد شد وبوسوسهٔ شیطانیه مشغول مشو نفس خودرا از رفاقت صدیق بد محافظه کن زیرا نهایت مصاحبتش پشیمانی ودر روز قیامت باعث تأسف خواهد شد بطوریکه خداوند تعالی فرموده است (یالیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا) وخدای تعالی فرمود (یالیت بینی وبینك بعدالمشرقین فبئس القرین) نفس خودترا ازهمنشین بد حفظ کن تاکه باین هردو آیت درپیش خدا مخاطب متأسف نشوی زیرا درانجا پشیمانی سودی ندارد وسخنت مسموع نخواهد شد (ای فرزند من) هرچه میخوری محو میشود وهرلباس که میپوشی کهنه میگردد وهرعملی که میکنی

با ن ملاقی میشوی وبطرف خدا توجه کردن ورفتن امریست
وجوبی فراق دوستان وعدیست که می‌آید ودنیا اولش ضعیفی
وسستی وآخرش مردن وبگور رفتن است اگر ساکنان روی
زمین مانده بود مسکنهایش خراب نخواهد شد بخدا دل خودرا
ببند وازغیر خدا اعراض بکن وجمیع احوال خودرا بخدا تسلیم
کن ودر راه فقر بتواضع سالك شو ودر قدم شریعت مستقیم
خذمت باش ونیت خودت ازچرکی وسوسه حفظ کن ودلترا
از میل مردمان بگیر ونان خشك وآب تلخی که ازدرخدا باشد
بخور وگوشت تازه وانگبین را ازدر غیرخدا مخور وسببی برای
معیشت موافق شریعت باشد بکسب حلال تمسك بکن وحیله‌و
سببرا ترك بکن واز شکستن دل فقیران دراحتراز باش وصله
رحم کن وبخویشان مکرم باش وکسی بشما ظلم کرده باشد عفو کن
وکسی برشما تکبر بکند اورا تواضع بکن وبردرهای وزیران
وحاکمان مگرد بسیار بزیارت فقیران برو وگورستانرا بسیار
زیارت کن باخلق حرف درشت مزن وبمقدار عقلشان سخن بگو
اخلاقت خوب کن وبمزاج خوب بامردمان امتزاج کن وباجاهلان
دراعراض باش وحاجت یتیمان بجا برسان واگر امشان بکنن
وفقرای که اززیارت متروك شده اورابسیار زیارت بکن وبیوزنانرا
بسرعت درخذمتشان باش ومرحمت کن تاکه بشما مرحمت بکنند
وباخدا باش تاکه خدا باتو باشد واخلاصرا درهمه گفتار وکردار
رفیق خود کن وبهدایت خلق بطریق حق درجد وجهدی باش

وکرامات وخرق عاداترا رغبت مکن زیرا اولیا مانند زنی هستندکه
خودرا ازحیض ستر میکنند آنان خودشان ازکرامات ستر خواهند
کرد لازم درگاه خدا باش دلترا بطرف رسول خدا بگردان
وامدادرا ازدرگه عالی پیغمبر بواسطهٔ شیخ ومرشدت بخواه
وباخلاص بی طلب شیخ درخدمت شیخت قائم باش وبراه ادب
بااو رفتاری کن ودرمنزلش بسیار خدمت کن ودرحضورش
کم حرفی بزن بتعظیم وقار نه بروی تصغیر واحتقار نگاهش کن
ونصیحت برادران ودر تألیف دلهاشان ودر اصلاح مردمان
باش مردمانرا مهما امکن براه خدا جمع و بصداقت دخول
وسلوکشان بطریقت صوفیه ترغیب کن قلبت بذکر وقالبت
بفکر ونیت خودرا باخلاص منور کن وبخدا استعانه وبرمصیبتش
صبرکن وازخدا راضی شو ودرهمه حال حمدخدا بکن وبرسول اکرم
صلی الله علیه وسلم صلوة رابسیار برسان اگر نفست بشهوت وکبر
حرکتی بکند روزه بگیر وبریسمان خدا معتصم باش ودر خانه ات
بنشین بیرون وبجای تفرج خیلی مرو زیرا کسی ترك تفرج بکند
نائل فرج میشود وبمهمانت اکرام وباهل وفرزند وزن وخادمترا
مرحمت کن ودر هرچیزی ذکر خدا وبظاهر وباطن دراخلاص
باش وعمل خوبرا برای آخرت کن وعمل دینارا بعمل آخرت
بگردان (وَقل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون) انیکه گفتم
نصیحتیست برای توکردم وبرای همه سالکی بطریقت من وبرای
برادران ومسلمانان ودوستانرا گفتم خدا آنانرا بسیار بکند

بهمه نصیحت کردم واز خدای بزرك ازهمه کناه خفی وجلی وبزرك کوچك باطلب مغفرت توبه میکنیم انه هوالتواب الرحیم (ای فرزند من) سید انام صلی الله علیه وسلم فرموده (ماأسر عبد سريرة الا البسه الله رداءها ان خيرا فخير وان شرا فشر) خلاصه لباس خیر وشررا برعبد خدا پوشیده است اکر ظاهرش خیر باشد باطنش خیراست اکر شر باشد شراست (ای فرزند من) سید انام صلی الله علیه وسلم فرموده است (ان الله يحب العبد التقي الغني الخفي) ای فرزند من اکر صاحب عقل حقیقی شوی اکرچه دنیا بشما میل کرده باشد شما بدنیا مایل نمی شوی زیرا دنیا دروغ کو وخاینست وباهلش خنده میکنند وکسی ازان اعراض بکنند درسلامت خواهد شد وکسی بان میلی بکنند دربلا می افتد درحدیث آمده (حب الدنيا راس كل خطيئة) چه طور محبت دنیا سر همه بلاست بغض واعراضش سرهمه خوبیست دنیا مانند ماراست لمس کردنش نرم وزهرش قاتلست لذت دنیا بزودی زائل میشود وروزهایش چون خیالی میرود وبانفس خود بتقوای خدا مشغول باش یك زره از ذکر خداوند تعالی غافل مشو اکر زرهٔ غفلت بشما برسد ازخدا طلب مغفرتی کن وبدر ملاحظهٔ خدا رجوع کن وبذکر خدا مشغول شو وازخدا حیا کن ودرخلوت وجلوت درمراقبه باش ودرحالت فقر وغنا حمد وشکری خدا بکن وبنوعی اغیاررا ترك بکن که کویا درخانه دیاری بغیراز خدانیست (ای فرزند من) صوفی صافی باش صوفی منافق

مشو تاهلاك نشوی تصوف عبارت ازانیست که ازغیر خدا اعراض
کردن ودرذات خدا بفکر مشغول نبودن وبرخدا زمام حال
خودرا بدرکه او تفویض کردن وفتح باب کرم‌را منتظر شدن
وبر فضل خدا اعتماد نمودن ودرهمه وقت ازخدا ترسیدن ودرهمه
حال حسن ظن بخدا کردنست (ای فرزندمن) وقتی‌که علم‌را
خواندی ونقل چیز خوبرا شنیدی باو عمل کن از انکسانی مشوکه
میدانند وعمل نمی کنند ای فرزند من نجات عالم بعمل کردن علم
خودش میشودوهلاکش بترك عمل خواهدشدودرحدیث‌آمده(ان
اشدالناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه) زمان‌خودرا بلهو
وطرب ضایع مکردان‌و باآلات طرب ووحرفهای خنده کننده‌را
کوش مکن فرح وسروررا ترك بکن زیرا سروری دردنیا جنون
وحزنی درآن عقل‌است ودردنیا بقا محال وبردنیا همت نهادن
جهل وضلالتست ای فرزند من فکر خودرا بآن کسانی‌که پیش
رفتند مانند انبیا ومرسلین وپادشاهان ظالم مشغول کن ببین آنان
مردند کویا نه‌آمده‌اند آنان پیش ماوماپس‌آنان آمده‌ایم پس برراه
صالحان برو تاکه درجماعتی آنان محشور وازفرقه شان محسوب
بشوی (اولئك حزب الله الاان حزب الله هم المفلحون) (ای
بزرکان) سرحقیقت ظاهر وعلم‌معرفت نصب شده ودرکاه‌وصول
واز است از دیدن این معانی شریفه محبت دنیا وفراموشی مرك
شمارا منع کرده عجبم ازکسیست‌که مرك‌را میداند وفراموشش
می‌کنند وعجبم ازانکسیست‌که می‌فهمدکه ازدنیا مفارقت میکنند

چه طور بدنیا اینقدر اهمیتی می دهد عجبم ازان کسیست که میداند بخدا راجع میشود چه طور ازخدا منحرف و بغیر ازخدا ملتفت خواهد شد قسم بخدا این چیزیست بزرك که شمارا غافل کرده است لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم بدروغ دل خوش ودر بستانهای نادانی می کردی ودرامر رزقت حیله میکنی واز عذاب درامان هستی.کو یا شما نخواندی (افحسبتم انما خلقنا کم عبثا وانکم الینا لاترجعون) وکانه نشنیدی (وماخلقت الجن والانس الا لیعبدون ماارید منهم من من رزق وماارید ان یطعمون) خدا برزق شما متکفل شده وحال انکه درتحصیلش بحیله مشغول هستید وبرای هیچ کسی کفالت جنت نکرده است شما مانند کسی عمل میکنی که کویا بجنت بشارت شدی واوقات خودرا بلهو وفراموش ضایع کردی وروزهارا بغفلت و عصیان بسر بردی شوخی شما مانند شوخی کسیست که از پشیمانی امین شده وبازی شما مانند لهو کسیست که روز قیامترا نشنیده است کانه کدرهارا نمی بینید وازاهلش عبرت نمی کیرید کجاست پدر شما واجداد شما که رفتند وکجااست انکسانی که از شما زیادتر مالرا جمع کرده وبار جهلشان ازنادانی شما زیادتر بود ایاخدارا انکار ویاخود برخدا بزرکی می نمایی (برادران من) کسی فناء نفس خودش و بقای خدا بداند نفسش از دنیا اعراض می کند خدای تعالی فرموده است (واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی) باحبیب خدا که معدن کوهر سر مکنون

اوست باوخدا خطاب کرد وگفت (انك میت وانهم میتون)
برای وصول مراتب سلف همت خودرا جمع بکن تاکه داخل
زیر کلام خدای تعالی نباشی (فخلف من بعدهم خلف الایة)
و بدست فقر واضطرار درگاه کریمرا بدنید وازدر ذلت وانکسار
بحضور خدا داخل بشوید محقق بدانیدکه من وشمابدارآخرت نقل
خواهیم کرد ومن وشمارا لابد بکورتنك می نهند (فمن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذره شرا یره) نجات یابنده کسیت که
باخدا معامله بتقوی بکندودرحیاتش ازخدا بترسد (برادران من)
بدترین همه چیز جداشدن احبا و نزدیك شدن دشمنانست
وازهمه چیز شیرینتر وخوبتر جداشدن دشمنان ونذدیکی دوستا
نست، لهذا ازعملهای بدمفارقت لازمت تاکه درکور خود باعمال
صالحه مقارنت بکنید بخداقسم میخورم کسی از رفیقان بامرده
مقارنت نمیکند بغیر ازعمل صالح خودش ای برادران من اکر
لباس حکام و بزرکان وزنیت وسلاحشان شمارا مغرور بکند
ودلهای شما باین چیزها تنك باشد بکورستان بروید بپدر بزرکان
و بپدر خودتان نکاهی بکنید وببنیدکه همه درخاك برابر هستند
شماهم باآنان مساوی میشوید (وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون) (ای فرزندمن) از کفتار وکردار مالایعنی مشغول
مشوید وازراه غفلت خود بخود رجوع کن و بدر هشیاری
داخل شو ودرمیدان ذلت وانکسار بایست وازمقام عظمت

وتکبر خارج شو زیرا اول شمایك پارهٔ کوشت ونهایت شما جیفه ایست ودر مابین ابتدا وانتها درمقـام لایق بایست ای فرزندمن ازحسد احترازکن زیرا حسد مادر همه خطـاهاست چونکه شـیطان وقتی‌که باآدم حســد کرد تکبر نمود وبادم سجده نکرد وزمانی‌که برای آدم وحوا سـوکند خورد دروغ کفت (انی لکما لمن النـاصحین) کفت پس ازان ازرحمت خدای تعـالی مطرودشد دروغ وتکبر وحســد سبب مطرود بودنی عبد است ازدرکه خدا نفستـرا براین خصلتها اصلا اعتیاد مکن و بطرف خدا نفس خودرا ارجاع کن و بدان که رزق قسمت شده است وقتی‌که اینرا تحقیق کردی اصلا حســد نخواهی کرد بدان‌که مرده هستی اینراکه دانستی تکبر نمی‌کنی و بدان که باتو محاسبه میکنند اینراکه تحقیق کردی دروغ نمی کویی وچشم خودرا ازنکاهی بعرض مردمان بپوش بی انیکـه کاربد بکی زیرا باخلق‌چه طورمعامله بکنی جزای هم جنین می‌بینی چه طورشما چشم داری دیکران همچنین چشم دارند شما بادیکران چه نوع هستی باین طور برسرت مسلط خواهندشد وزبان خوددرا از مذمت مردمان منع کن زیرا مردمان هم زبان دارند بخود نکاه کردن کافیست شماچه طور بامردمان‌سخن بکویی همین نوع در حق‌شما می کونید وهمه روز محاسبهٔ نفس خودرا بکن استغفا ر بسیا ر بجابرسان وطبیب ومرشدنفس خودت‌باش وازحساب نفس خودت غافل مشـو وازاشتغـال حظ نفس احترازکن

(ای بذرکان) باخدا انس کرفتن نمی شـود مکر برای عبدی که طهارتش کامل و ذکرش صـافی و ازهر چیزی که باعث غفلت خداعزوجل باشد توحش خواهدکرد (توحید) بدل تعظیم کردن خداست بطوری که تعطیل وتشبیه‌را منع کرده باشد (کشف) یك قوت جاذبه ایسـت که بخـا صیت آن‌فوت چشم بصیرترا ناصحرای غیب منور می سـازد پس ازان نور بصـیرت بغیب متصل کردد ولی مانند اتصال شعلهٔ شیشه صافی درحال مقابلهٔ آن‌شیشه بفیضان آن‌نور پس ازان نورش بشعاع منعکس شـده بردل صافی متصرف کرد دو پس‌ازان شعاعش تا عالم عقل‌ترقی میکنند پس باتصـال معنوی بعقل متصل میشـود ودر استفاضهٔ نورعقل برساحهٔ دل برای‌آن‌نور اثری دارد پس‌ازان برانسانی‌که عین سراست دل اشراق میکند پس‌ازان انکه ازچشم خفیست وانکه تصورش ازافهـام دقتی‌دارد وموضعش ازاغیار مستور است دل انهـارا همه‌می بنید (ای بذرکان) هرزمانی‌که دل صلاحت‌یافت منزل‌وحی‌واسراروانوارونزول‌ملائکه‌خواهد شد وقتی که دل بفساد رفت منزل ظلم وشیاطین میشود وقتی کـه صلاحت قلب شـد پیش و پسی‌را بصـاحبش هرچه هست خبرمید هد وچیزهای‌که علمش بان نرسیده باشد تنبیه اش میکند ووقتی‌که دل بفسـاد رفت نوع چیزهای بیهوده پیـدا میکندکه هرکز رشدرا نمی‌یابد وسعادتش منتفی خواهدشد وبسبب انیست که درنزد من شرط ففیرا انیست که هرنفس ازنفسهایش مانـند

کبریت احمر بداند بلکه ازان عزیز ترو بجـای هرنفس چیزی
عزیز تر ازنفس ودیعه بکنند که آن چیز صلاحیت ودیعه داشته
باشدکه بجایش بنهد هیچ نفسی برای آن ضایع مکردان کار ازین
بذر کتراست که کمان می بری وتوهم می کنی (افضل عبادات وطاعات)
بدوام اوقات مراقبهٔ حقست (علامت انس) پردهـای که در
مابین دلها وعلام الغیوب هست آنهارا برداشتن است
(محبت) شاخساریست که دردلها کاشته میوه اش بمقدار عقلها
است شهرت را کسی دوست نمیدارد مکرکه شقی باشد مرادوست
بداریدزیارتم بکنیداین کفتار ازتصوف محسوب نخواهدشدمردی که
کمال معرفتی داشته باشد بردر اهل دنیا نمی ایستد انسیت باخلق
ازحق منقطع بودنست وکسی را خدا عزیز نکنند ذلیل میشود
وکسی ازدرجهٔ یقین محروم باشد ازمراتب متقین ساقط میشـود
وکسی برای خدا انقطـاعی بکنند انقطاعش بخدا واصل میکنند
صاحب حال حالش باخداست بکس نمی کوید واکر بخـواهم
بزبان حال بشما سخنی بکویم باذن خدا شصت اشـتررامی کشم
ولی بشمـامی کویم اکر سخن کو اینقدر حرفی بزندکه کوشهارا
کر بکنـنـد درحالتی که سخنش درنزد اهل ظاهر مردود باشـد
نه کفتنش بهتراست اکر متکلم سکوت بکنند حتی همنشین اوکمان
ببردکه این مرد متکلم نیست پس ازان حرفی ازسانحات باطینه
بزند موافق ظاهر ودرنزد شریعت مقبول باشد خدادلهارا برای
کوش دادن حرفش وازمیکنند سـامع باذعان ویقین انرا قبـول

خواهـد کرد هرحقیقتی که شریعت آنرا رد بکند زندقه است اکر شخصی را دید که درهوا میچرد ومیپرد باو التفـاتی مکنید تاکه حالشرا درخصوص امرو نهی چه طـوراست ببنید (ای بزرکان) همه حال طائفۀ صوفیه ازاول تااخرش چهـار درجه ایست وهمه حال علما وفقهـا همچنین چهار درجه دارد (اما درجۀ اولی) ازحال صوفیه انیست که درجۀ مردی که مرشدرا طلب می کنند برای انیکه می بینید عامه براین طائفۀ درویشـان جمع شده اند این حالرا دوست دارد درکاه وتکیه وجمعیت ودر سیمای صوفیان بودنش خوشش می‌آیدلهذا صوفی میشود (ودرجۀ دوم) درجۀ مردیست که از حسن ظنش باین طائفه مرشـدی طلب می کندآنان وحال آنانرادوست داردو هرچه ازانها نقل میکنند دلش براستی کوش می دهد وباعتقاد پاك ودرست از آنان میکیرد (درجۀ سیم) درجۀ مرد یست که سلوك مقدمات وقطع عقباتی میکنند ودر طریق بدرجهای بلند میرسد ولی بعض وقت درنزد کلام خداوند تعالی (سنریهم آیاتناالایه) می ایستد سـاعتی دیکر دنیارا بمشهد آن علامتی که باوارائتی کردند می بیندپس بواسطۀآن آیت وعلامت ازا رائت کننده غیب میشود وساعتی دیکر نفس خود شرا بمشهد علامت دیکرمی بیندکه درنفس خود باونشـان دادند پس باآن آیت ازخود غیب میشـود این مشهـد مشهد ناز ونیاز است وازین مقام شطحات وتجاوز واظهار بلندی بربزرکان وبحال بروز سلطنت وظهور کفتار وکردار وحول وقوت ازین

حاصل خواهدشد (درجه جهارم) درجهٔ مودیست طریقرا سالك میشود وتبعیت آثار پیغمبر صلی الله علیه وسلم درهمه کفتار وکرد ارو حال وخلق که دارد رأیت بنده کی راحامل میشود وجبین ذلت درحضور حضرت ربانیت فرش کرده حالت (کل شی هالك الا وجهه) را مشاهده میکنند ودر صحیفهٔ جبهٔ همه زرهٔ مخلوقه آیت (الا له الخلق والامر) میخواند ودرنزد حد خودش می ایستد وبرخاك ادب رویشرا فرش وبسط کرده ودراثناء سیرش برعقبهای علاماتها نمی ایستدو میرود پس ازان بطرف معبود منصرف خواهدشد (ولا یشرك بعبادت ربه احدا) صاحب درجهٔ اولی محجوب وصاحب درجهٔ دوم محب وصاحب درجهٔ سیم مشغول وصاحب درجهٔ چهارم کاملست ودرهر درجهٔ ازدرجات که ذکر کردیم درجات بسیار هست که حال مردم برای عارف هویداخواهد شدواما درجات علما وفقها (درجهٔ اولی) درجهٔ مردیست که برای ریا وجدل وتفاخر وجمع مال وبسیاری کفتکو علمرا تحصیل خواهد کرد (درجهٔ دوم) درجهٔ مردیست که طلب علم می کنند اما نه برای مناظره وریاست بلکه برای انیست که از زمرهٔ علما محسوب بشود ودر بین اهل وعشیرت واهل بلدش مدح بکنند وباین قدر کفایت میکنند وتنها بظاهری تمسك می نماید (درجهٔ سیم) درجهٔ مردیست مسائل مشکله را حل ودقایق منقولات ومعقولات را کشف می کنند ودر دریای جدل غوطه میزنند نیت وهمتش درهمه احوال نصرت شریعتیست مکرانیقدر فرقی هست

عزت علم اورا برمادونش کرفته خواهد شد وقتی‌که شریعت‌را
نصرت می دهد وبدلیل معارضه میکنند آندم نصرت نفس
خودش اورا می‌کیرد وافراطی می کنند وبرخصمش اقامهٔ دلیل
وتشنیع خواهد کرد وبعض وقت او راتکفیر میکنند وطعنی در
اومیزنند ومانند حیوان درنده برا وهجوم میکنند بی‌انیکه رعایت
حالی ازاحوال خود ویا احوال خصمش بحدود شرعیه ملاحظه
بکنند (درجهٔ چهارم) درجهٔ مردیست‌که خدا اورا علمی میدهد
برای تنبیه غافل وارشاد جاهل ورد معاند ونشر فوائد ونصیحت
وانکار چیزهای‌که شرعا مقبول است نفس آن عالمرا برای اینها
خدا نصب فرموده است وهر حسن وقبحی‌که هست همه‌را
بتحسین وتقبیح شریعت می بیند امر بمعروف کردنش مانند امر
حکیمیست که بی تندی وخشونت امری میکنند ونهی کردنش
ازمنکرمانند نهی مردمشفقیست‌که بی‌ظلم وعداوت باشد پس‌درجهٔ
اولی‌بدخو وصاحب‌درجهٔ‌دوم‌محروم وصاحب‌درجهٔ‌سیم‌مغرور
وصاحب درجهٔ چهارم عارفست ودرهمهٔ این درجات‌مذکوره
درجات دیکر هم دارد انها ازحال آن مرد بیان خواهد شد
معصوم کیست که خدا اورا عصمت بدهد اینها برشما ظاهرشد
(ای بزرکان) نهایت طریق صوفیه نهایت راه فقها است ونهایت
طریق فقها نهایت طریق صوفیه ایست وبریدن عقباتی که
درطلبش فقها مبتلا شدندهمان عقباتیست‌که صوفیه درسلوکشان
مبتلا کشتند وفرقی درمابین اینها لفظیست مادی ومعنوی نتیجه

یکیست صوفی که انکارحال عالمی میکنند بغیر ازمکری در او نمی
بینم وعالمی که انکارحال صوفی میکنند بغیر ازدوریش چیزی دیگر
نمی بینم مگرآن زمانی که عالم بزبان خود آمر باشد نه بزبان شریعت
ومگرآنوقتی صوفی بنفس خود سالك باشد نه بسلوك شرعی ماحرفی
باآنان ندرایم دراین سخن شرط انیستکه صوفی کامل وفقیه
عارف باشد وقتی که صوفی کامل بعالم عارف بگوید آیاشمابشاکردان
خود گفتی که نماز وروزه مگیرید ودرنزد حدود شرعیه مایستید
وهرچه خواهی بکنید قسم میدهم بشما آن عالم درجواب صوفی
بغیر از حاشا لله جوابی دیگرمی تواند بگوید وصوفی چه جوابی
میدهد وقتی که عالم عارف بصوفی کامل بگوید آیاشما بشاکردان
خود گفتهٔ بسیار ذکر خدامکن وبمجاهده محاربهٔ بانفس مما وبا
خلاص صحیح برای خدا عمل مکنید قسم بشما میدهم صوفی کامل
درجواب عالم عارف بغیر از حاشالله جوابی دیگر میتواند بگوید
پس ازین معلوم شدکه نتیجهٔ معنویه ومادیه یکیست اختلافی که در بینشان
هست لفظیست اگر حجاب لفظی ازثمرهٔ مادی ومعنوی ونتیجهٔ
دینی صوفیرا مانع باشداو جاهلست نه صوفی (مااتخذالله ولیاجاهلا)
واگر حجاب لفظی ازثمرهٔ مذکوره عالمرا منع بکنند اومحرومست
نه عالم (اللهم انی اعوذ بك من علم لاینفع) (ای برادر من)
بمساکین محجوب صوفیه بگو بیدچه می خواهید ازان عالمی که
دردیار شما است دفع شبههٔ ملحدان مینماید واهل بدعت وباطلانرا
رد میکنند بغیر ازفائده ضرری ندارد (ای برادرمن) بمساکین

محجوب فقها بگو چه میخوهید ازان صوفی که در دیار شما است آن مرد اهل انکار و ضلال و عنـادرا بکرامات باهره قهر و تدمیری می کنند آیا دل شما میخواهدکه سر لسان محمدی منقطع کردد و نفس شما میخواهدکه سـلطان معجزهٔ نبویه درخذلان باشد آیت (یوم لایخزی‌الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم) ببقاء لسان نبوی و سلطان محمدی را شهادت می کنند وآیت (نحن اولیائکم فی‌الحیوة الدنیا وفی الآخرة) دوام این حقایق را اثبات خواهد کرد برای قطع ومحو بودن خودتان بدستهای خود چاهها می کنید و حفر میکنید (ای خواص) (ای عوّام) (ای مردان) هردو طائفه یك طائفه هستید (ان‌الدین عندالله الاسلام) درزیر کلام خداوند تعـالی (یریدون ان یطفئوا نورالله بافواههم) داخل مشوید نصیحت صوفی فقیر جاهلرا و دست کرفتن کاملان ناقصانرا برشما لازمست و بکلام خدای تعالی (وتعاونوا علی‌البر و التقوی) عمل باید کرد ولی نه بقهر و غدر و ظلم و کبر و بلندی کردن تعـاون باین طور نمیشود و بان چیزی‌که امر میکنی برزبان پیغمبر صلی الله علیه وسـلم اکر تصدیع وازیتی بدهی اینقدر ضرری ندارد ولی پیش از تصدیع بخوبی حرفی بزن‌که آن خوبی مانـنـد مقنـاطیس جذب کننده ایسـت (ای صوفی) (ای فقه) (ای کسانی) که هردوشانرا جامع هسـتی چه میخواهی فحش دادن بندکان وظلم کرد نشـان وتفوقی بر بندکان خـدا میخواهی قسم بخدا این راه طریق پیغمبر وسـنت ولی شما صلی‌الله علیه وسلم نیسـت وقتی‌که

پیغمبر از خلق بدی نهی می کرد نام فاعلشرا نمی کفت ومی کفت
حال این قوم چه طور است کار همچنین می کنند ویاخود حال
مردی چه نوع است که هم چنین می کوید ویا کفته است ویاخود
اولا هم چنین کفته بود (ای اهل ام عبیده) چه طور است
اکر من بشما هم چنین هستید وهم چنین بودید بکویم وفحش
وحرفهای غلیظ وچیزهای بد بشما اسناد بکنم پس ازان در این
مجلس بهوا پریده شوم وپس رجوعی بکنم آیا دردلهای شما تلخی
سب وشتم من می‌رود وقتی که سلطنت پریدنم وهیبت حال مراد
بدید تلخی می‌رود بلی نمی رود قسم بخدا انیکه کفتم همهٔ طبیعت
براین منوالست بلکه ابوشجاع فقیه درنفس خودش می کویدکه
رسول الله صلی الله علیه وسلم درمواعظش بشتم وسب غلظت
نموده وباسم کسی تصریح نکرده وبقوت معجزه تسلط برطبیعتی
نکرده است وبلکه شیخ فقیه عمرالفاروثی می کویدکه خدا فرموده
(ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك) چه طوراست
اکر واعظی درمسجد شط برحصیر پارهٔ بلباس پژمرده نشسته
باشد بکوید (ای محبان) (ای برادران) کسی شرابی بخورد
ملعون وکسی دروغ کو وظالم باشد ملعونست وحال انیکه مبتلای
این اوصاف ازمردمان درمجلسش باشند آیا نفس آن مردمان بنفرت
استعظام ازواعظ متنفر نمیشود ویاخود حالت فقر وانکسار واعظ
آنانرا بتوبه میکشد اکرچه نفس با و بازی کرده باشد فائده میدهد
کدام حال نزد یکتراست بلی سوکند می‌خورم کسی درحال وعظ

ازنفس خود بری وازحول وقوتش مجرد باشد آن نزدیکتر وتأثیرش درنفسها بیشتر است ازتأثیر غلبهٔ قاهره زیرا غلبهٔ قاهره بقیه‌اش هرطوری باشد درنفس مستور می‌ماند اماحالت انکسار درنفس اصلا نمی‌ماند وقتی‌که بدائرهٔ نفس داخل شد نفسرا تطهیر میکنند وبدائرهٔ دل داخل بشود دراوثابت می‌شود وضدش درآن ابدا نمی ماند وقتی‌که وعظ می‌کنی ازتصریح نام احتراز بکن وتلمیح ضرری ندارد زیرا درتلمیح بوی سنت سنیه وشمهٔ نفحهٔ نبویه دراوهست قسم بخدا دلهابااین صلاحتی باید پس ابداحاجت باحوال شما ندارد ماچه بگوییم درحق آنکسی‌که برمردمان بزرگی می‌خواهد واطاعتشانرادوست داشته باشد اورا بگذار ای‌مسکین گردنها مطیع شما است ولی دلها مطیع شما نیست وقتی‌که ازآن‌حالی‌که داری ساقط شدی دلها ازشما برمی گردد ودرزیر پایها روسیاه می‌مانی (حسین) علیه‌السلام بشرتیس حق شرعی خودشرا که درآن نزاعی نیست طلب کرد ربوبیت غیرت کرد روحش تامقعد صدق را بلند کرد وقتی‌که روحش درمقام خود قرار یافت برای قالب مبارکش ناله کرد (فقطع دابرالقوم الذین ظلموا) شیرعدالت درهردو طرف حکمی نمود شهادت امام برای او بلندی بودظفر اعدایش خذلان دشمنان شد غیرت الهیه در بشریت امام انچه کرد کرد کویا غیرت الهیه ببشریت امام هم چنین کفت‌که شما ضبط گردنها برای من طلب کردی ومن بالکلیه شمارا برای خودم ضبط کردم آن طلبی‌که برای من کردی درنزد ارادهٔ ما

محو ومضمحل شد ارادهٔ من بدست انکسانی که ازخودم قطع
ودور کرده بودم باشما مبارزه ومحاربه کردمن بواسطه آن مقطوعان
شمارا بخود نزدیك کردم وبشما معرفتی این دادم وقتی که ارادهٔ
چیزی بکنم آنکاه کاری بجا می‌آرم و برای من اکر چیزی اراده
بکنند پیش ازتعلق ارادهٔ من کاری نمی کنم برای شما اجری طلب
کردن هست زیرا شما ضبط کردنها برای من طلب کردی نه برای
خود اکرشما ضبط کردنها برای خود نه برای من طلب کرده بودی
شمارای برای خودم ضبط نمی کردم زیرا کسی ضبط کردنها تنها
برای خود طلب بکنند انکسی درخطر قهر واستدراجست پس
اکراورا قهر کرده بودم بدست بنده کانی واصلین قهر می کردم
پس آن‌را ازخودم قطع می کردم وا کرباو وبنفسش وبمرادش
لشکر (سنستدرجهم من حیث لایعلمون) غلبهٔ بطشی بکنند آندم
آن‌مرد بضلالت خواهد رفت (ای بزرکان) طلب ضبط کردنها
پیش ازتعلق ارادهٔ خدا دشمنان‌را جرأت داده استکه برفرزند
ولی خدا وسبط رسول خدا ومحبوب خدا وپسردوستان خداحمله
کردند بسبب اینکه علامت بشریت کریمش بخدا دعوت کرد ولهذا
مرغ‌روح نورانیش بحضور مقدس رب‌العزه پرواز کردورفت پس
چه‌طور میشود کسی‌که بنفس‌خود نفسشرا دعوت بکندو بشریتش
مقتول‌وروحش دور حالتش براوشاهد باشد عجباحال اوچه‌طور
خواهدشد بخدبخدا سو کند میدهم بإخدا بادب شو زیراخلق خدا
حاجب ودرهای خداوند هستند اکر باخلق خدا سر ادب را بجا

رسانیدی در نزد خدا درهای قبول وا ازاست واکر با خلق خدا احوال ادبرا تفهمیدی بواسطهٔ مخلوق ازخدا دورو محجوب میشوی ازین جهت اهل عرفان وذوق خالص بجبر دلهـا مشغول می شـوند وروی شان در راهها درزیر پایهامی نهند وروحشان درحضرت قبول ببال پری معنوی طواف می کنند پس حقرا بخلق می فهمند وحقرا ازخلق تنزیه وتقدیس می کنند (انا عندالمنکسرة قلوبهم لاجلی) نص حدیث قدسی شمارا هدایت می دهد بسـبب این پیغمبر صلی الله علیه وسـلم فرمود (تفکروا فی خلق الله ولا تفـکروا فی الله) این فکری که بان مأموریم فکری ادبیسـت باصـانع درمصنوعاتش جل وعلا (ای بزرکان) عالم نبوت عالم بزرك وبجمیع عالمها شاملست پیغمبران علیهم الصلوة والسلام در زمین بحقیقت خلفای خدا هستند واصحاب همم سماویه ودلهای عرشیه واسرار ربانیه وازاغیار بتمامی مجردشدند انبیا خلقرا بطرف حق میکشند در بین ابتداء مراتب انبیا وانتهاء مراتب صدیقان سی صدهزار وشصت وهشت مرتبهاهست که صدیقان بآنهانمی رسند ودرمابین مراتب انبیا بامرتبهٔ سید المخلوقات صلی الله علیه وسلم در مرتبهٔ محبوبیت مراتب ودرجه های هست که حدو حسابی ندارد وبرای اوعلیه الصلوة والسلام هیچ زمانی نیست مکردرآن زمان مرتبهٔ بلند ودرجهٔ بالا ومقام قربیت خدا هویدا نباشـد بطوری که نه اسرار بان احاطه میکنند ونه کیفیت اوهـام وافکار اورا ادراك خواهدکرد این حالات برای تتمیم نعمت وتکمیل شرف محبتست

ودر بین ابتدای مراتب صدیقان بانتهای مراتب اولیای مقر بین هزار وصد وپنجاه دو مرتبه هست برای اولیا راه آن مرتبها واز است ولی بنهایت مراتب صدیقان نمی رسدو برای قطبیت جامعة هشتاد وهشت هذار وشانزده مرتبهٔ هست که هرمرتبهٔ ازآنها بعالمی ازعالمها متوجه شده وهر مرتبهای اولیای عصر بنسبت مرتبهٔ قطب جامع انیست که مرتبهٔ اولیادر زمین ایستاده است ومرتبهٔ قطب تادرهای آسمان بلندشده ومابین ابتداء مراتب اولیا بامراتب صلحای امت که ازاولیا محسوب نشدند مانندتفاوت زمین وآسمانست ودر مابین مراتب صلحاء امت باعوام امت احدیه دومرتبهٔ هست یکی توبه ودیکر عمل صالحست (رؤیای صالحه) جزئیست ازچهل وشش اجزای نبوت رؤیای پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم مقدار شش ماه وحیش بارؤیابود هروقتی بیست وسی سال زمان نبوترا دوقسمت کردی چهل وشش دفعه شش ماه می شود آندم می فهمی که رؤیایش علیه السلام والتحیه جزئی ازنبوتش می شود مقام نبوت جلیله اش درحالت خواب وبیداری محفوظست امارؤیا بنازل شدن ملائکهٔ میشود که آن وحی مؤمنست ونزول ملائکه صحیح وثابت نیست مکر برای کسی که ایمان بخدا آورده وبذکرش مشغول وبررضای خدا استقامت کرده باشدپس ازان نزول ملائکه برای امن وبشارت اوست (الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لاتخافوا وابشروا بالجنه) الایه این آیت شاهدعدلیست بکفتارمادلالت خواهد

کرد (ای بزرکان) مراتب خودرا بدانید والاسواران بانیزها شما میکیردولی بمرتبهٔ نهایت صدیقان واصحاب نخواهد رسید زیرا آنان بیك نظر پاك محمدی صحابه وصدیقانرا بلند کرده بان مرتبهارسیدند ومحبوب پیغمبر علیه الصلاة والسلام شدند پیغمبر آنانرا وآنان با پیغمبر محبت کرده یکدیکررا دوست دارند (رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلك الفوز العظیم) وقتی که ارادهٔ نزدیکی خدا خواستید بمحبت پیغمبر و باقتدای آنان قربیت ونزدیکی خدا میسر خواهد شد (اولئك الذین هدی الله فبهداهم اقتده) رسول خدا صلی الله علیه وسلم درحق آنان بما کفته است (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) (ای برادرمن) اهل حال بشما کفته خدا موجد شما است وپس ازان افنا وپس ازافنا شمارا می بیند وپس ازدیدن قصد شما می کنند پس بی اینکه تویی درمجلسش برفراش اصطفا می نهد وبرای حرف زدن درمقـام انسـیت شمارا اقامت فرموده وپس ازان بظهور وسطوت واجلال وتعظیمی که اظهار میکنند شمارا بمقام فنا میرساند پس ازان خلعت توقیر وتکریمرا بشما میپوشاند وبملاحظهٔ تکلیم شمارا محظوظ میکنند پس درتو شاهد توفیق وتصمیم ثابت میشود وبشما میکوید آنچه بشما احسان کردم ازقوت تثبیت درحالتی که ازحول وقوت بشری وآدمی بری شوی وباحسانات الهیه وبمواهب ربانیه شاکر باشی ودرهر کار خود بجای امن ورضا وتسلیم داخل شوی (فخذ ما آتیك وکن من الشـاکرین) این مقـامات بفضل خداست نه بکسب شما وبعطای اواست نه بسعی شما وباختصاص

اواست نه بحرص شما و بالهام اوست نه بعلم شما و باختیار اوست نه باستحقاق شما خلقت بشر یه درظاهر صورت همه مساویست امادرخصوص تفضیلی که دربعض بشریت ظاهر میشود مختلفست وهر فضیلتی که ظاهر میشود بقضا وقدر است وقتی که روشنی صباح ازابرش هویدا شد ونورش براوزد واشراقی نمود پس ازان ظاهرشدوازان بماسوایش ممتد کشت سلطان صبح منتشر شد وهمه را کرفت وشاهد صباح تمکن وقرار کرفت واشارات ومعانی بر صورتها ظاهر کشت پس درانوقت نفخ صور خواهد شد وکتاب مسطور نهاده میشود وغایب زیر پرده هما ندم ظاهر ومشهود ومنظور خواهد بود ودرآن زمان هر چه در قبور است مبعوث وهرچه درسنیها هست حاصل میشود غرور نمی ماند متقیان بحبور محظوظ ومحبوبان بغایت سرور خواهد رسید ودر ورای این اسرار حقیقتیست که اکثر خلق ازان حقیقت کور ونابینا هستند هیچ کس ادراك آن حقیقت نمی کند مکر کسی که (دراو)(ازاو) (براو) ظاهر باشد وبرای هیچ احدی تجلی نمیکنند مکر برای کسی که شواهد حقیقت (ازاو)(براو) تجلی بکنند واثار حقیقت از بودن آنکسی براو بروز خواهد کر (ذالك من آيات الله من يهدى الله فهو المهتد) (ای مرد بخدا سوکند می خورم دارنجا اتصال وجدای حلول وانتقال وحرکت وزوال و بیکدیکر مس کردنی هما یکی وبرابر ومقابله ومساوات ومانندی ومماثله واز جنس یکدیکر بودن ومشاکله وتجسد وتصور وانفعال وتکون وتغیر

نیست و ندارد همهٔ این صفتها شما احـداث کردی حق سبحانه وراء پردهٔ صفتها است زیرا آن صفتها ایجـاد واختراع اوست چه طور دران ویاخود ازان ظاهر میشود اینها باوظاهر نه او باینها هویدا شده است حق سبحانه وراء اشکال ومعانی وصورتهاست نه در این اشکال ومعانی وصور باطن ونه ازاینها ظاهراست ونه فکر اورا ادراك میکنند ونه نظر اورا حصر خواهد کرد واله نطق ازبیان کردن حقیقت این خـبر ضیقتی داردکه نتواند حرفی بزند وبنا بضرورت تفهیم بشر مسـامحهٔ لفظی باید کرد زیرا هر صفتی قابل تصور تو نباشـد باید بمقایسـهٔ صفات شما بیان نمود وذکر شمـا بسبب ضروت تفهیم شمـا است بمعنی انیکه بنسبت طاقت شمـا وجودش محقق وثابتست نه از حیثیت حقیقت آن صفتهای که برای شما کفتیم ازدلالت ظاهر این صفتها هم مقدسست وازدلالت نعت ظاهر از حیثیتی که اینها بنفس خودشان برقیاس وصف محدث دلالت میکنند حق سبحانه ازین هم منزه وبالاتر است زیرا دلالت کردن صفتها ازقیاس محدث منفك نخواهد شد وبرای اثبات حق سبحـانه تعریف ونعتهای دیکری که استحقـاق اوداشته باشدهست ولی آنکه اثباتش باستحقاق اوباشد وراء احاطهٔ علم ماست وبالای حصرکردن فهم ما واحصا نمودن عقل ماست (ولایحیطون به علما) (لااحصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك) (ای قوم) چه بکویم وچه حرفی بزنیم بخدا قسم زبانها لال مشـد

عقلها ریخته ازهوش رفت لبها درذهول و نادانی دلهاهمه سوخت بغیراز دهشت وحیرت نماند (ذدنی فیك تحیرا) (ای مرد) تنها برظاهر توحید شما برای تو معرفت سلامتی بیان کردم تاکه وقت داخل شدن زیر قهر دعوت سلامتی یابی و بمسالمت و تسلیم بی نزاع بطاعت ودعوت ازشما قانع شده وکفایت کرده تاکه پس نکردی وپس ازاسلام مرتد نشوی بنابرین بشما مسلمان کفتند وازشما حقیقت این طلب نکردند زیرا شما طاقت این نداری سوکند بخدا (لایکلف الله نفسا الاوسعها) بالای طاقت چیزی حمل نخواهد کرد آن چیزی را که مجرد شهادت توحیداست بیان کردم حظ ونصیب اسلامینی شما است که بسبب آن از زمرهٔ منکران بیرون شدی اکرچه بواسطهٔ آن چیز درزمرهٔ مؤمنان ثابت نشدی باوجود برتبهٔ عارفان واصل نکشتی وبمرتبهٔ اهل مکاشفه هم ترقی نکردی (قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا) آن علم ومعرفتی که درنزدشما است بنسبت معرفت انبیا و صدیقان مانند نسبت علم انبیا است باعلم آن ذاتی که موجد علم انبیا شده است بلکه اغلب علم شما جزئیست ازعلم انبیاو علم انبیا ازعلم آن ذات مبدی جزءهم نیست کمان مبرکه حقیقت توحیدرا ادراك بکنند بلکه آن ادرك توحید همین شخصیست یعنی نصیبش ازکشف آن اینقدراست چیزی که نهایتش باشد غیرمتناهیرا حصر نخواهد کرد وحادث ادراك قدیم نمی تواند کرد اینقدر هست که آن ازعطایای کشف اوست اکربرحقیقتی ثابت می شدند بغایت ترقی مطالب می رسیدند پس ازغایت ترقی نیست وپس ازکمال

معرفت زیادی میسر نخواهد شد اکر این سخن صحیح بود نمی
کفتند فلان ازجهت علم کاملتر وازخصوص کشف بذرکتر واز
جهت منزل بالاتر وحالش بلندتراست (وقل ربی ذدنی علما)
ازپیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت شده فرموده است (کل یوم
لاازداد فیه علما یقربنی الی خالقی فلا بارك الله فی صحبة ذلك الیوم)
وقتی که مانند آن ذات صاحب حشمت طلب زیادی بکنند
نهایت آن نمی شود اکرد رانجا غایت بود نهایتی میشد
واکر نهایت داشت منحصر می‌شد واکر منحصر شده بود تجزیش
لازم بود وقتی‌که بخزی شد بفنامی رفت واکر ماسوا اورا حصر
کرده بود ماسوی ازاو شاملتر خواهد بود وحال انیکه حادث
از قدیم عامتر نخواهد شد همهٔ این تقدیرات مسامحهٔ لفظیه
وتعبیرات کلامیه وسوء عادات جدلیهٔ ایست والا درنزد کدام
کسی خبرذوق حقایق هست تا که از مسامحات لفظیه مستغنی
باشد و بواسطهٔ آن شواهد برهانیه ودلیلهای قطعیهٔ که دارد
استغنا حاصل‌کردد وحقیقت حال خودش‌را بداندکه نهایت متاع
اوعجز وقصور است وکسی دستش درآبی باشد کرمی وسردیشرا
می‌داند هرزبانی‌که اورا ترجمان باشد ویاخود فصاحت وبیان
اورا کشف بکنند ویاخود دل اورا احاطه بدهد نهایت اومحصور
وغایتش معلوم خواهد شد تا که کار ها باربابش واصل وپس
ازان بعجز وتقصیر خواهد رسید پس ازان سید شان میکوید
(لااحص ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك) ویکی دیکر میکوید

(العجز عن درك الادراك ادراك) این گفتارها بنبودن حاصلش اشعار میکنند واز جنس شاهد وحاضر بودنش محققست با اثبات وجودش که او منزه ازان چیز بست که درشاهد قائم و ثابت باشد زیرا دراین حدیث کاف خطاب ومخاطب دارد یعنی وجود شما دانستم ولی شمردن صفات و ادراك ذات را قدرتی ندارم ازبداهت وجود خودم شمار افهمیدم زیرا من معلوم شما هستم وتو با من هستی بشما اعتراف کردن بطوری بر من لازمست که مجال انکارم نیست وتجلی شما در من بسبب من باعث نقصانی خود مست بنا ببداهت فقرو احتیاجی وشاهد نقصانی من ولزوم قصور وعجز من نقصانی ازمنست پس ازان صفات کمال شما که نهایتی ندارد صفات نقص متناهی من اورا طلب کرد پس من طاقت وقدرت این نداشتم وجلال پاك منزهت از ورای پردهای عظمت ندا کرد وفرمود ای محدث متناهی بمحل حدوث خود رجوع بایدکرد پس من امر بذرکرا طلب کردم تعجبم آمد چه طور طلب شما بکنم توبا من هستی وچه طور ترا می بینم که تودرنزد من هستی ازاین عجیب ترانیست چه طور شمارا بدانم که تو ارجنس من نیستی وشکلیکه با والفت درایم مشاکل ومائل اونیستی وتناهی نداری که محصور شوی جسم نداری که ترا تصور بکنم صورت نداری که ترا بینم ازکجا ترا بفهمم وتقدیری بکنم شما غایب نیستی که درطلبت باشم وحاضر نیستی که ادراك شما بکنم ظاهر نیستی که نائل باشم باطن نیستی که ترا انکار بکنم

ومحال بگویم هیچ قیاس ممکن نیست که بهئیت وامثالی تصور شما بکنم (فیا غایتبا حاضر فی الفؤاد) فدتیك من غایب حاضر) ازجهت بداهت وجود اشیاکه بتو موجود است قریب هستی وازشما قریبتر نیست واز جهت آنکه در بین تو واشیا مناسبتی ندارد بعید هستی وازشما بعید تر نیست (فقلت لاصحابی هی الشمس ضوئها (قریب ولکن فی تناولها بعد) (ای قوم) خیلی تعجبی میکنم ازانکسی که انکار گفتار ماميکنند وهمت خود شرا بفهم کوتاه خود ومیفرو شد آفتاب عقلش دائما در زوالست آیا درنزدش هیچ برهانی نیست که باطن ظاهری دارد وظاهر یرا باطن لازمست آیا نور آفتاب وقتی که برروی زمین منتشر گردد بواسطهٔ آن نور الوان واشکال ظاهر وهرچه مخفی باشد هویدا خواهدشد وهرچه درحجاب مخفی باشد بروزی میکنند وقتی که صور اشیا واشکال بآن نور ظاهر گشت وجود مخفی ازشدت ظهورش برناظران مخفی میگردد قومی که بحقایق اشیا علمی ندارند گمان بردند که باالوان واشکال چیزی زیادی برآنها نیست وآنها بذات خودشان ظاهر هستند تا که سایه برایشان آمدوزد وبدامنش انهارا پوشیده وهیبتش برایشان کشیده وانداخته شد پس ازان فرقی در بین نور وظلمت ادراك کردند وپس ازو گفتند اگر اینها درنفس خودشان واضح میبود گاه مخفی وگاه ظاهر نمیشدند ازاین حال محقق شدکه ایضاح کنندهٔ اینها غیراینهاست ومخفی شدن اوبسبب شدت ظهورش شده است

ومحتجب بودنش بواسطهٔ کثرت اشراق نور خودش هست
پس محقق شدکه درظهور خودش ازشدت ظهورش باطن کشت
وبسبب افراط نزدیکی دورشد وبذات خودش درباطن ظاهر
کشت چه طور ظاهر نمیشود همهٔ الوان واشکال باوظاهر است
وبادوریش ادرا کش نزدیکست چه طور نزدیك نمیشود زیرا
ادراك اوپیش ازادراك آن چیزیست که باآن معلوم خواهدشد
ومرد لبیب میداندکه نورآفتاب درنفس خودش واضح است
ودیکر انرا ایضاح میکنند وهم میداندکه الوان واشکال بتجلی
اوظاهر و بشعاع آن نور باهر ومنور شده است وحال اینکه
آنها درنفس خود ظلمتی دارد زیرا اجسام صلبه وکثیفه بطبع
وجبلت خودش مظلم است نورشان ازغیرشان بعاریت کرفته
است اینکه کفتیم برای فهمیدن قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم
(ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره) شمارامی جنباند
(یعنی بواسطهٔ تفصیلات که کردیم حدیث را می فهمی) پس
ظهور حقیق اظهار کننده ایست نه مظهر واول معرفتی که درآنان
ثابت میشود معرفت اظهار کننده ایست نه مظهر و بعض وقت
دیدن اشکال والوان را غیب میکنند ومیکویدکه بغیر ازنور چیزی
دیکر نیست اعتقاد جاهل بخلاف انیست این سخن برای فهم
کردن قول ابراهیم خلیل را هم می جنباند صلوات الله وسلامه علیه
وقتیکه ستارها وآفتاب وماهرا که دیدکفت (هذا ربی)
(هذا ربی) (هذا ربی) این را ردکرد وازمخلوق کذشت

و بخالق عبور کرده وبقول صدیق هم تحریك میکنند (ما رایت شیئا حتی رایت الله قبله) وبرقول خدا هم تحریك میکنند (اولم یکف بربك انه علی کل شیء شهید) مردم غبی ونازیرك بضدانیست غیرالوان واشکالی نمی بینند وباینها می ایستند ومظهر شان نمی فهمد آن غبی سرنکون وبرویش افتاده وبر پس خود بازکشته زیرا آن دراول نظری که عین حقیقترا مشاهده میکنند بضد نکاه کرده است اینکه کفتیم ترا بفهمیدن کلام خدای تعالی می جنباند (افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سو یا علی صراط مستقیم) واکر عامی وجاهل وغافل که درغفلتش متوغل باشد وازرتبهٔ که باصورتها واشکال ایستاده است ازان ترقی بکنند وبطرف فکر واستدلالی برودوابزا تفریق بکنندکه مابین آن چیزیکه بذات خودش ظاهر وبین آن چیزیکه بغیرش هویدا میشود مغایر یکدیکر هستند ودرنزد حلول حجاب وظهورچند روشنیکه تاریکیست بداند وآن چیزیکه بذات خودش ظاهراست نه بغیر اینها اکر برای وتجلی بکنند وازصورت واجسام صرف نظری بنماید آنوقت درنزدآن عامی برهان حقیقی قائم وثابت میشودکه آن اجسام وصورتها نه ذاتشان ونه غیرشان مرئی نخواهد شد محقق وجود چیزیکه نامش نوراست اکر خارج ازین اجسام نباشد اینها دروجود ظاهر نمی شود وصورتها والوان ومقادیر واشکال ازیکدیکر فرق وتمییز نخواهد شد وآن نور درآنها حلول نکرده وازانها دور نیست انیقدر هست که برآنها پرتوی زده

عالمرا اظهار نموده است درا نوقت آن مرد از ارباب ارادهٔ که نظر شان درآفاق و اقطار محصور است ازان میشود زیرا معرفت نفس نوررا نداشته بلکه بنسبت ان نوررا فهمیده است فهمیدن این بکلام خداوند تعالی شمارا تحریك میکنند (سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق) اینان دررتبهٔ دوم هستند کسی بنور اشیارا ببنید نه نوررا باشیا آنکس از زیر ناببالا ترقی میکنند وآن دیکر از بالا بذیر می‌افتد مرد اول بنور می بفید وپس ازان آن صورتها واشکالی‌که بنور ظاهر شده است می فهمد این مرد درخصوص تعلیم وتفهیم سر بر ارباب استدلال حق تقدمی دارد تاکه آنچه مخفی ومستور استازآنان برایشان ایضاح وبیانی بکنند وبنابراین پیغمبر صلی الله علیه وسلم (ذکرارسولا یتلو علیهم آیات الله مبینات) را مسمی شد تاتنبیهشان بکنند که همه موجود از حیثیت ذات عدمست مانند جسمهای‌که بنسبت ذات خودش ظلمتست مکر بپرتو نورش ظاهر کشت تمام این عالم حادث وهمه ظلمتست خدا مخلوقاترا درظلمت خلق کرده وجود احداث کننده بایجاد خلق درمخلق برای خلق تجلی نوری کرد پس اکر نور وجودش درهمه عالم سریان نمی کرد یك ظاهری دراین عالم بظهور نمی آمد وآنکه از نورش ظاهر شده است بمنزلت رش است نه بمنزلت فیض واستتار است پس ازان از نورش برسرشان رشی فرمود وبهر چیزی ازان نور اصابت کرد ودرحیات آمد وموجود شد وهرچه درظلمات طبعش وذرسایه

قالب جسمش مانده شد مانندان چیزی که از او گذشته (الی ظل ذی ثلث شعب لاظلیـل ولا یغنی من اللهب) جسم سی شعبه دارد طول وعرض عمق است بخدا پنـاه اوردیم ازرد کردن ما بآن سجن زیرا سجن د نیای انسانست .

وآنچه از عالم شهادت وملکی که ظاهر وعیانست آن دنیـااست وآنچـه ازعالم غیب وملکوتست آن باطن واخرتست که پس ازمردن عبد بانجا رجوع خواهد کرد وظاهر ترین اشیا درنزد انسان جسم خودشست زیرا جسمش ازهمهٔ اجسام عالم باونذیکتر است وآنچه نزدیکتر باشد ادنی واقربست تسمیهٔ دنیا بدنیا بسبب نزدیکیست ونزیکترین احوال انسـان بانسان دنیـای اوست ودورترین احوالش باو آخرتست زیرا دور است و بلند وتأخیر شده است مگر پس ازمردن کشف خواهد شدوقتی که میگویندش (فکشفنا عنك غطـائك فبصرك الیوم حدید) اوهم میگوید (ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا غیرالذی کنا نعمل) پس باو گفته میشود (لقد کنت فی غفلته من هذا فکشفنا عنك غطائك) پس ظاهر احوال شما مشاهدهٔ حقیقت دنیاست ودرنزد شما ازان ظاهر تر آن چیزیست که بلذت طبیعیه وبشهوت حسیه تعلق دارد اینها شمارا ازسفر حضرت ربوبیت منع کرده وپای شمارا ازرفتن بطرف حضرت قدسیه بسته است زیرا دنیا سجن مسلمان وجنت کافراسـت آن مؤمن که ایمانش ثابت ومحقق است آن نعمت دائمه ومقام کریمی که باعث روگردانیست ازنعمت ومقامی که دردنیااست

البتة آن مقام خوبتر و بهتر است از انچیزی که مفارقت کرده است
وجنت کافری که پرده وحجابی عقلشرا پوشیده است ملاحظهٔ جمال
قدس لاهوت اکبررا نکرده و برای انسان اطلاع خالص از نقصانی
ممکن و میسر نیست و در مابین او و اجسام مظلمه البتة علاقهٔ هست
چه لذتی دارد کسی را که در سجن وحبس باشد یا تصرف و یا خود
کشفی داشته درحالتی که آن دلها باملاحظهٔ اجسام ایستاده و از
عبدهٔ اصنام شده باشد جسم دنیااست وایمان صفت دلست
ودل مؤمن است دنیا بحقیقت حبسخانهٔ مسلمان وجنت کافرانست
جسم سجن دلیست که آن دل مؤمنست هروقتی ازعلایق خلاص
وازآفات ومصیبتها نجات یافت از همهٔ آفات سلامتی یافته باشد
وازهمهٔ مخافات خلاص میشود واز ظلمت خارج ونبوز واصل
خواهد شد (الا) (من اتی الله بقلب سلیم) (وما کل جسم
غیرسجن لاهله) وآخر آفات النفوس وفاتها) (ولو علم الانسان
ماالموت ایقنت) نفوس الوری ان الممات حیاتها) این قالب درنزد
ارباب خودش چه عجب وچه قدر ظلمتی دارد وچه قدر نوررا مانع
شده است آنکسی که باقالب خودبرابر ایستاده است درهمه جوانب
واقطار محصور ودرمابین دیوار های مساحه ومقدار
محبوس مانده است که طول وعرض عمق است وابنها سی شعبهٔ
مظلمهٔ که منع وحصری میکنند واین شعبه ها ازنفس خودش
ظلمتی داردکه ارضیه وناسوتیه ایست نصاری درتثلیث بضلالات
رفتندزیرا آنان ازعالم اجسام تجاوز نکردند وازرش نورمذکورکه

قسمت شده‌است دربین اقسام نصیبشان نبوده پس بی‌شبهه بظاهر صورتها درحجاب ماندند وبظهور اثر مغرور شدند بسبب ظاهر ازباطن کور کشتند مانندکسانی‌که نظرشان برالوان واشکال حصر کردند ونوری‌که ایضاح آنهامی کنـد ندیدند (کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم ثم یقـال هذاالذی کنتم به تکذبون) آنانکه روز قیامت درحجابند سببش دردنیا قصوری درنظر وفکری کردند (من کان فی هـذه اعمی فهـو فی الآخرة اعمی واضل سـبیلا) سبب کم کردن راهشـان اینست‌که دردنیا نظر وفکر کردن ممکن بود نکردند ودرآخرت هرچه قسمتشـان اسـت ازان مقـدار زیاده نخواهد شـد وبرحقیقت نام خودش ایستاده است (فنهم شقی وسعید) حقیقت نامش شـقاوت است نه‌سعادت زیرا طریق استفاده بسته است ودرحوالش کم وزیادی نخواهد شـد باین وجه اوراه‌را کم کرده اسـت وهم مستحق ان چیزیست‌که باو متصف شده ودرجای تنك و بدتر مانده است آتش حسرت وعذاب درباطنش جوش وخروش کرفته بسـبب اینکه روحش از معرفت محروم شـده وسـعت علم ولذت مشـاهده‌را بواسـطهٔ اعتماد کردنش بعالم صورتهای مجسمهٔ ظلمانی فوت کرده است وقت‌التهـاب آتش‌حسرت اکرچه فائدهٔ ازکرمی‌آن آتش حاصل نمیشود درخیال عالم صورت استراحتی پیدا می‌کند بلکه بطرف وسعت علم رفتن وازتمامی فضائل ومعرفت آن اسـتراحت اورا منـع خواهد کرد ازاین طور آتش حذر باید وبراین آتش

انذار و تخویف از خدا آمده است (فانذرتکم ناراً تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی) تکذیب نمی شود مکر باحجاب و رو کردانیدن ممکن نیست مکر باغفلت و اکر مکذبان ندای حقرا از باطنشان شنیده باشند این تکذیب بایمان حق دعوت میکنند محقق ایمان آورده بودند مانند کسانی که ایمان آورده و کفته اند (ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا) این ندا از دل هر موحد مؤمنی که بخدا و رسول ایمان آورده زائل نخواهد شد اکر حقیقتشرا فهمیده بودند اندم شنیده بودند لکن از جهل انکار کردند روز قیامت که پرده را برداشتند و با آتش حسرت و ندامت سوختند آنوقت میدانندکه درجهٔ این صدر محتشمی که در کلام خدای تعالی است (لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر) وقتی دیدن و شنیدن را تحقیق کردند چه طور است و او مستغنیست از قوالب جسمانیه که کوشها و چشمها است (قالو لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر) در دنیا نبودن چشم و کوش آنان را بجای عذرشان قبول نخاهد کرد و اکر عذری در قیامت باین طور بیارند از همه عذرها بدتر است چه طور عذرشان مقبول میشود در دنیا انذار و تخویف شدند و اکر قبول میکردند پیغمبران که مرد ما را از ظلمت بنور رهبری میکردند آمده و خبر دادند زیرا همه پیغمبران از درجهٔ خود شان پاین آمدند که باجاهلان و کافران خطاب بکنند و پیغمبر مختار باین امت براه ابرار خبرداد واز طریق اشرار تخویف کرد و او مظهر باطنهای اسرار است (قد انزل الله الیکم

زکرا رسولا یتلو علیکم آیات الله مبینات لیخرج الذین آمنوا وعملوا الصالحات من الظلمات الی النور) اما ظلمتی که باتقلید پدرهای ضاله ایستاده اند و می کونید بمعلمان اهل بدعت هستند دران وقت مردمان (انا وجدنا آبائنا علی امته وانا علی آثارهم مقتدرون) خداوند تعالی می فرماید یا محمد (قل اولو جئتکم باهدی مما وجدتکم علیه آبائکم) پدرشان بچه حالی دیدند قومی بودند که صنمهای جسمانی کثیف وخالی ازهمه معانی حیوانیه که بودند عبادت کردند بر عبادت مسیح ایستاده بودند بسبب آن معجزهٔ که بردستش ظاهر شده بود بچشم ربوبیت باو نظر می کردند و بغیر از خاکی وناسوتی که برحرکت مسخر شده است چیزی دیکر ازاو نفهمیده بودند ومسخر بودنش برای اظهار آن چیزیست که روح القدس بباطنش وحی آلهی والهام ربانی را القا کرده تا که قدرت آلهیه بردست او ظاهر وعجایبات معجزهٔ روحانیهٔ که بیرون ازعادتیست حاصل کردد وآن معلوماتی که بعلل طبیعیة وانفعالاتی که بخاصهٔ آلهیه ایست بردستش ظاهر وهویدا باشد آن بکلمة الله است آن هم کلمهٔ تامه ایست (وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا) هرچه ظاهر میشد بکلمة ظاهر میشد وکلمة امدادش کرده وروح القدس تأییدش نموده (اذا یدنك بروح القدس) ومسیح وافعالش آن کلمه ایست که بمریم القاشد مسیح کلمة ایست و بکلمة موجود شد و بردستش کلمة ظاهر شد بچیزی که کن میکفت موجود میشد زیرا قوت روحانیه باشیا میداد نه ازناسوتیهٔ ارضیه میداد بلکه از تأیید روح

والقاء آن امری که بجمیع مکونات وموجودات اعطا شده است
وآن کلمه‌را مسیح می‌خـواند (فینفخ فیه فیکون طیراً باذن‌الله)
زیرا سراول از خداست و بخـدا راجعسـت و برای خداست
(فاذا سویته ونفخت فیه من‌روحی) این نفخ ابتدا و بلا واسـطه
ایست آن هم اعطای اصل نوع انسـانیست که انسـان کلیست
وقوتیست که از وجودش قائم شده وبسبب ظهور آثار ربوبیت
وشواهد لاهوتیش ازخودش صادر شـده پس بان قوت همه
معلوماترا دانست وهمه مخترعات‌را باآن اظهـار کرد این همان
قوتیست که باآدم نفخ شـد ودر زرتیش سرایت کرده وتاابد
بدیمومیت جاری شده وبان قوت تصریفات روزوشب وتغیرش
ظاهر میشود وباآن‌قوت ظهور صناعات مخترعه‌وعلوم ومصنفات
جزئیه وکلیه میسر گردد اینها همه اثر نفخه ایست‌که بادم
اعطا شده است واو باین قوت بزمین وآسمان وبرهمه اشیا مطلع
ومشرف شده واین قوت درهمه ذریتش ثابت‌ودرعقبش باقیست
انبیا علیهم‌السـلام حظ ونصیبی زیاده ازان قوت گرفتند وبر
دستشان علوم وحکم وعجیبهای‌که بمجرد آن قوت نفخه حاصل
شده نه‌بواسطهٔ علل‌طبیعیه‌ونه‌خصوص یك‌کارفعلی بلکه این‌فائده
ازلیه ایست وبقدر نصیبش ازان نفخه ورشی نوری‌که باورسیده
چیزها بردستش هویدا خواهد شـد وازین زیادی ممکن نیست
آن هم قسم ازلیست ولی هربنده بمقدار آن نورکه باو ترشح کرده
وبرای قبولش مهیا شده همانقدر نصیبی دارد (ومن لم یجعل

الله له نورا فاله من نور) استکمال خلقی که خـدا دران خلق نکرده وازان نصیبش نداده باشد کمالی نمی یابد تا که واصل غایت کمالی نباشد که باو لایق باشد البتته میسر نمی شود مکر روز قیامت درجنت آن کمال میسر بشود واهل جنت علی الاطلاق بهر چیزی که (کن) کفتند درآندم میشود عیسی پیغمبراست و بنسبت وقت خودش نصیبی زیادترا زان قوت کرفته هرچیزی که میخواست باذن خـدا میکرد نه بذات خود زیرا درنفس عیسی آن اذن بود وخـداوند تعالی از روح القدس نفخی میکرد عیسی کـه نفخ اشیا میکرد بروح القدس میکرد وازان جای که مؤید بود میکرد نه درنزد خود وازذات خودش بودهمه وقت کارش باذن بسـته بود چـونکه بروح مؤید بود اکر اطلاع کسی بورای ظـاهر قدرتی که ازباطن حکمتست میشد نورامداد برسرش می تافت ازنسیم تأیید نفخه باومی رسـید وازنفخه حظش میکرفت مانـند کرفتن حواریون علیهم السلام (ولکن کره الله انبعاثهم فثبطهم) دیکران لال وکوروکر ماندند (ومن یضلل الله فاله من هاد) (فلاتأس علی القوم الفاسقین) وطائفـهٔ از یهود پرستش غزیر میکنند مانند نصاری ودرزیرپرده مانده اند اینها همه ظلمتیست وطـائفهٔ از یهود موحد هستند ودرزعم خودشـان پرستش عزیر نمی کنند بنبوت موسی علیه السلام تقلید کرده ویاخودسماعا ایمان آورده نه بکشف ودید نیست وآنان بظلمت تقلید وبسخنهای مردمان ایمان آورده اند بچشم یقـین مشـاهدهٔ حقرا نکرده اند واکر آنان حقرا

مشـاهده میکردند وفهمیده بودند اهل حقرا دانسـته بودنده
زیرا مردان بحق معلوم میشـود نه حق بمردان واکر نبوت
ورسـالت وایمـان چه‌چیز است تحقیق کرده بودند موسی را
پس از حقیقت نبوت دانسته بودند نه‌نبوترا پس ازمعرفت‌موسی
نبوت محمدرا صلی‌الله علیه وسـلم انکار نمیکردند مانـند موسی
علیه‌السـلام اورا می‌دیدند زیرا حق واهل حقرا فهمیده بودند
لکن آن‌حرفهـای‌که ازاخبار موسی شـنیده بودند اکتفا کردند
وایستاد اند ظهور قدرتش درنزد ایشان ثابت‌شد وآیات ومعجزهٔ
عجیبه درزمان طلبشان بروز کرده لهذا بظلمت صورتهـای مظلمه
ومجسمه درحجاب ماندند وآنهـا صورتهـای معجزآتش‌بود وکمان
بردندکه این معجزهـا ازقدرت وحول قوت موسی بود اینرا
ندانسـتندکه آنکسی بردست موسی اظهـار قدرت‌کرده همـان
کسیست‌که بردست محمد صلی‌الله‌علیه وسـلم اظهار قدرت‌کرده
است خدا یکیست ودین وانبیا ودعوتشان یکیست قدرت خدا
بردستشان ظاهرشده وباشارت اوحاصل کشته وهرکسی‌که‌قدرت
خدا بردست آنکسی‌باطلب دیکران ظاهر باشد آن مرد صاحب
وقت وپیغمبرامت واو برهمه‌محقست وپیغمبران ازحیثیت شخصیت
وهیکلشان اختلافی دارند نه‌ازحیثیت معنا وحقیقت (شرع لکم
من‌الدین‌ماوصی‌به نوحا والذی اوحینا الیك وماوصینابه ابراهیم
وموسی وعیسـی ان‌اقیموا الدین ولاتتفرقوا فیه کبرعلی‌المشرکین
ماتدعوهم الیه الله‌یجتبی الیه من‌یشاء ویهدی الیه من‌ینیب) البتة

فرق در بینشان ندارد خدای عزیز ومقتدر یکیست بر شبحهای متفرقه وهیکلهای متباینه اظهار قدرت فرموده ودرذات خودش خدا یکیست ومکانی ندارد منقسم نیست ودرهیچ چیز حلول نکرده باهیچ چیز متحد نیست ولیکن بقدرت وافعال خودش ببندکان خود تجلی فرموده وبا وراهی ساخته راهها باودلالت میکنند وهر دلیلی علامت مخصوصه وهر راهی درمخصوص دارد و پردهای کشیده دران هست (وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا اومن وراء حجاب) وپس ازان درراهها حدودی نهاده وعلامتها نصب شده عبور ممکن نیست مکر باذن اکر کسی درتجاوز حد معین مأذون باشد برای اودررا واز میکنند داخل ورای آن حد میشود ودخول ممکن نیست مکر بانشرح شرحرا ازرسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردند در جوابش کفت (هو نور یقذفه الله فی القلب) یعنی نوریست خدا بدل انداخته است کفتند یارسول الله علامتش چیست کفت (التجافی عن دارالغرور والانابة الی دارالخلود والاستعداد للموت قبل حلول الموت) یعنی ازدنیا دور شدن و انابهٔ آخرت و برای مردن مستعد بودن است وبشرح نورانی درهای دلها واز میشود ورحمت دریست ازدرهای خدا سبحانه بردل هرکسی را که میخواهد واز میکنند (مایفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها) الآیه پیغمبر صلی الله علیه وسلم رحمت است (وماارسلناك الا رحمة للعالمین) چه طور

درهای آسمان برحمتی که بارانست وازشده است همین طور درهای وحی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم که رحمت همه عالمست واز شده است واو دریست که متقیان داخل میشوند وهروقتی که قدرتی بر ظاهر حجاب مظهر باشد نظر بکن اکر از ورای آن چیز ظاهر باسرار برسد او مکاشف علم ملکوتست که تنزهی دروسط قدس خواهد کرد (اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون) مصباح وجود وسراج کونین صلی الله علیه وسلم (بارث فردوس دعوت فرموده واسرار عجیبه ومعانی غریبه ولغت فصیحه واشارات صحیحه وشریفه وتمثیلات مطابقه واشارات موافقه ورموز غامضه وکشوف واضحه واحکام کامله وسیاسات شامله وآداب جامعه واخلاق ظاهره را پیغمبر ما بطوری آورده است که پیغمبران دیکر نیاورده اند کسی چشم داشته باشد وبجمال باطن صورت محمدیهٔ روحانیه را اکر نکاه بکنند وانبساط انوارش بر صفحات الاء ناسوتیهٔ جسمانیش را ببنید آندم بسمت وقار وبهیبت سکینه متفکر وباتبسم وبشوشی آن ذاترا می بنبد وهم این صفتهای باطنی وظاهری همه برای اظهار کننده می بینند تا که ازمنزلت کسانی که باظاهر ایستاده اند وازمبداء درحجاب هستند ازان حال بیرون باشند وبفهمند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صورت وحرکات وسکناتش درمعنایش متولی کشته نه از جهت انیکه ازخدادرا وچیزی هست حاشا بلکه او محو اثبات کننده ایست بسبب قیام متولی برای آن رسول نه بواسطهٔ

او نمی بینی خدا باو چه طور فرموده (وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی) درفعل او از فعلش تبری کرد تا که بر حرکت ناسوتیه چیزی حایل ومسخر نکردد ویاخود بجسم مقدر ومصور چیزی نسبت نکنند ویاخود برای متولی ومدبر تصرفی ثابت بکنند واکر ناظرش بچشم تصریف نه بچشم تصرف نکاهی بکنند وحقیقت بادی بامبدی علیه بفهمد وهر چیزیرا بمنزلتش بهد حق صریح بر ایش واضح وهو یدا خواهد شد وهیچ نزاع وکنایتی نمی ماند سقیمرا از مستقیم تمیز میکنند بهدایت خدا نه بهدایت بشر راهی می یابد برسر قدر مطلع واز تقلیدی که مظنهٔ غرو راست منزه خواهد شد (قل اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آبائکم) از تمثیل بظاهر اثر مشغول وازعیان بواسطهٔ خبر اعراض میکنند انیکه شما بحکمت نقل میکنی ووعظ خوب برای معرفت حق میکویی تاکه اهل حقرا بدانند ومقلدرا بفهمندکه او بغیر از هدایت خدا بهیچ چیزی مألوف نخواهد شد واو تابع جهل وهوای خودش است هدایت خدا عز وجل انیست که برای حقایق امور کشف کرده وکشف انست که بخامهٔ عقل برالواح سنیه ها نوشته شده (کتب فی قلوبهم الایمان وایدیهم بروح منه) وکسی بروح موید باشد بروح موید شده را می داند عیسی علیه السلامرا می فهمد که بروح مؤید شده و بمحمد صلی الله علیه وسلم که قرآن بر او نازل شده است میداندکه او هم روحست وکسی اینرا بداند وطعمشرا بچشد اواز مؤیدان آلهی خواهد شد

آنانکه بهمه کتاب ایمان اورده‌اند ودرحق آنان کفته شده (والذین یؤمنون بما انزل الیك وما انزل من قبلك وبالاخرة هم یوقنون اولئك علی هدی من ربهم واولئك هم المفلحون) هدایت خدا هدایتست وبغیر ازآن همه اتباع هواست (ولئن اتبعت اهوائهم من بعد ما جائك من العلم) یعنی علم لدنی وکشفهای آلهی (انك اذاً لمن الظالمین) آن ظالمانی که نفسشانرا ازرتبهٔ کشف پاین آورده تارتبهٔ ارباب هوا وهوس موافق کشته آن ارباب هوا که درظلمت عقلشان باقی مانده بطوری که آلودهٔ حصار طبیعت شده ودرظلمات حس درحجابی مانده‌اند وکسی که باعث تکثیر سواد قومی باشد آن هم ازآن محسوب میشود وبرابر محشور خواهدشد وهرکسی که موافق قومی باشد ازانها معدوداست (فماذا بعد الحق الا الضلال) وپس ازکشف وبیان بغیر ازحجاب چیزی دیکر نمی ماند (فاعرض عمن تولی عن ذکرنا ولم یرد الا الحیاة الدنیا ذلك مبلغهم من العلم) بتحقیق معلوم شد که حیات دنیا انسانرا ازحیات آخرت مشغول میکند وکسی ازاستعداد حیات حقیقیه اعراض بکند پس ازانقضای حیات دنیا ازان اعراض نادم میشود وباتش جهنم سوخته خواهدشد وقتی تذکر میکند که ذکرش فائدهٔ ندارد (فیقول یالیتنی قدمت لحیاتی فیومئذ لایعذب عذابه احد ولایوثق وثاقه احد) حتی می فهمد که حیات عبارت ازدار آخرتست اکر دانسته بود دار آخرت حیات علما است بنابرین تقدیر کلام اینست که اکردانسته بود آخرت

درحقشان دارحیات میشد ولکن ندانستند بسبب این ممنوع ومحجوب ماندند وبظلمت صورتها داخل شدندودرحبسخانهٔ جسم محصور ماندند ودرسجن ابعاد ثلاثه باقی شدند وبجسمشان رجوع میشود لهذا حشر باجسادلازم شد این حشر جمع کردن جسدها وردکردن ارواح بجسدها است ولی درنزد آنکه خدا سبحانه ایمانرا احسانش کرده ودلشرا برای قبول تصدیق حشر شرح نموده وآنکه ابتدای خلقش جایز وممکن باشد عدم استحالهٔ اعادهرا اعلام فرموده زیرا انتزاع صورت موجوده ازاختراع سهلتراست (قل یحییهاالذی انشأها اول مرة) واز معرفت خدا سبحانه وتعالی ومعرفت ملائکه وکتب ورسلش وازروز قیامت درووراء پرده نمی ماند مگرکسی که شیطان وهوایش فریبش بدهد وبر اوغلبه بکنند وبضلالت برساند وراه حقرا کم بکنند حتی حق سبحانه وتعالی براو غضب بکنند وابدی درآتش بنهد وجزایش بدهد (ومن یکفر بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر فقدضل ضلالاً بعیدا) (اولئك الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم)(افلایتدبرون القرأن ام علی قلوب اقفالها)(فاصبحوصما بکما عمیا فهم لایعلمون) چه طور قرآنرا تفکر میکنند کسی که درك حقیقت قرأن وانزال ومنزل ومنزل علیه قرأنرا نفهمد زیرا قرأن مانند دریای محیطست ودرسواحلش مسائلی مثل عود وعنبرهست رنك رنك کلهای خوشبو وانواع معدنها دارد ودر وسطش جزیرهاهست وظهر وبطنی وحد ومطلعی دارد دانستن

قرأن برجهارارکان بنا شده‌است (ظاهرش) تنزیل است روح الامین اورا آورده (باطنش) تاویل است مانند گفتار پیغمبر صلی الله علیه وسلم (اللهم فقهه فی الدین وعلمه التأویل) حد عبارت ازینست که درنزد آن بایدبایستند آن هم در بین تشبیه وتعطیل حد فاصلست (مطلعش) جای اشرف مکاشفین که برحقایق ارادهٔ خدا بالهام ملائکه وبفطانت روح واصل بایدشد معانیشرا مشاهده وحقایقشرا کسی مطلع نمی‌شود مگرآن کسی که کشف ومشاهده ودل سالمی ومسلمی که اسلام‌شده باشد (قال اسلمت لرب العالمین) (ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب اوالقی السمع وهو شهید) اول مراتب معرفت تنزیل دوم معرفت تأویل است معرفت تنزیل بطوری که آمده است همین طورلازمست وتحریف وتبدیلی نخواهدشد زیرا تنزیل اساس تأویلست وتأویل برتنزیل موافقت باید کرد وازمطابقت تنزیل باید بیرون نشده باشد معانیش بتعطیل رجوع نکنند وتأویل ازموافقت طریق سنتی که از سیدالمرسلین وارد شده است بیرون نخواهد شد رتبهٔ سیم که رتبهٔ وسطی است آن حدی مانع وجامعیست که در بین ظاهر تنزیل وباطن تأویلرا جمع وازتشبیه وتعطیل منعی بکنند رتبهٔ چهارم بنورمبین مطلع شدنست که بغیرازمتقی درنزد هیچ کس موجود نخواهدشد آن هم تعلیم خدای عزیز ورحیم است (یاایها الذین آمنوا اتقوا الله وآمنو برسوله یؤتکم کفلین من رحمته ویجعل لکم نورا تمشون به) (واتقوا الله ویعلمکم الله) خدا سبحانه وتعالی معلم فهمست وپیغمبر

معلم حکم و حکمتست و بمعالم فهم اطلاعی دارد و بار شاد مقام موصل مطلع شد نست زیرا در بین بندکان وخداوند واسطه ایست (کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلو علیکم آیاتنا ویزکیکم ویعلمکم الکتاب والحکمته ویعلمکم مالم تکونوا تعلمون) پس پیغمبر بواسطه هادیست نه باصالت (وانك لتهدی الی صراط مستقیم) بحقیقت خداوند تعالی هادیست (انك لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء) وپیغمبر ارشادرا تعلیم میکند ولی خدا سبحانه وتعالی معلم اصلیست (یعلمکم مالم تکونوا تعلمون) (علم الانسان مالم یعلم) (وعلمناه من لدنا علما) (خلق الانسان علمه البیان) ودربین علم وخلق فرقی هست علم خدا سبحانه وتعالی معلوم شده که صفت ازلی وغیر مخلوقست وبخامهٔ عقل برلوحهای سنیه ها مینوسد (بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم) عقل ازعلم ازلی استمدادی میکند آن هم قرءانیست که برمحمد صلی الله علیه وسلم القا ونازل شده و برای پیغمبر بتعلیم جبرائیل حاصل کشته وتعلیم جبرائیل بتعلیم خدا عز وجل شده وتعلیم پیغمبر صلی الله علیه وسلم عین تعلیم جبرائیل بود پس معلوم شد تعلیم رسول عین تعلیم خدا سبحانه وتعالی است خداوند سبحانه وتعالی ملائکه‌را بلاوسطه تعلیم میکند وملائکه دربین پیغمبران خدا سبحانه وتعالی واسطه است خدا سبحانه وتعالی معلم همه ایست وهمه هدایت میکند وبرای همه بیان وشرحی میدهد واکرچه پیغمبر بیان کننده ایست آن دربیان کردن هدایت مانند شخیست برای

تعریف کردن خلق و برای دعوتی بجانب حق اقامت شده برای پیغمبر حکم ظاهر و لایت دارد و برای خدا سبحانه وتعالی ولایت باطنی هست ومتولی همه کار خداست (لیبین للناس مانزل الیهم) (یریدالله لیبین لکم سنن الذین من قبلکم) هیچ چیزی نیست برای اثبات احکام درظاهر حالی ازاحوال که بپیغمبر نسبت کرده اند مگر آن چیز در باطن برای اثبات توحید شده است تا کسی باظاهر آن چیزی که برای محمد ظاهر شده است بی نظر کردن باظهار آن چیز توقفی باید نکنند و بی نظروفکر بمعرفت جریانش برظاهر محمد صلی الله علیه وسلم ازطرف مبدی که برپیغمبر اظهار کرده است توقف نخواهد شد و بان مبدء منفرداً امرها همه باو راجع خواهد شد (وانك لتلقی القرأن من لدن حکیم علیم) پیغمبر محل تلقی است اوالقا کننده نیست والقا صفت او نیست (وما کنت ترجو ان یلقی الیك الکتاب الارحمة من ربك) کاشی فهمیده بودم کتاب ازکتابت چه فرقی دارد مگر این قدر فرقی هست که کتاب متصفست بانیکه محل وقابل کتابتست نه بحیثیتی که کتابت درکتاب زائد نخواهد شد وکتابت صفت کتاب نیست بلکه صفت کاتبست درکتاب ظاهر شده است وازکتاب پیدا نبوده وبرای وصفیت کاتبست نه برای کتاب وکتابت صفت کاتبست نه صفت مکتوب آن کتاب دل محمد است صلی الله علیه وسلم وآن کتابیست که خدا قرانرا دراونوشته است مانند کاتبی که درلوح می نویسد واگرچه کتابت ظاهر

بواسطهٔ قلم درلوحی نوشته می‌شود ولی قرأن بواسطهٔ جبرائیل
درلوح قلب محمد نوشته شـده است وجبرائیل بمنزلهٔ قلم وانچه
نوشـته است قدیمت آن هم کلام ازلیست کاتب بامکتوب قبه که
جای کتابتست مانند لوح وقلم مخلوقند قلب محمد صلی الله علیه
وسلم وجبریل علیه السـلام مخلوقند وآنچه بواسـطهٔ جبرائیل
خدا عز وجل نو شته است آن قدیمست پس قرأن قدیمست آن
علم خـداست دور نیست که این در دلهای بنـدکان برای حفظ
وعلم نوشته شد است نوشته شدنش نه بطریق حلول وانتقالست
زیرا خدا سبحانه وتعـالی حافظ اواست نه بنده (انا نحن نزلنـا
الذکر وانا له لحافظون) روایت کرداندکه خدا سبحـانه وتعالی
وقتی که قلمرا خلق کرد باو کفت بنـویس قلم کفت چه نویسم
فرمود علمی که بخلق خود دارم آنرا بنویس وعلم خدا درمخلوق
نوشته شده است وایمان هم نوشته شد (کتب فی قلوبهم الایمان
بل هوه آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم) از کیفیت نوشـتن
ورسمش دردلها چه طوراست سؤال مکن زیرا این مسئله دری
بزرك از درهـای ملکوت را واز میکند چونکه کتابت لوح
ومرکب وخامه وآنکشـت ودست وقـدرت واراده وعلمی
میخواهد این هم ازعلوم مکاشفه ایست زیرا این علم نهایت علم اولیا
وابتدای علم انبیا است پیغمبر صلی الله علیه وسلم اول کشفش سر
قلم بود اول جبرائیلرا که دید در صورت قلم اورا دید وخودش
پوشیده وکفت بخوان کفت خواننده نیستم این حدیث معروفست

واول کشف وحیش بمعرفت نوشتن وقلم وتعلیم وخلق انسان بود این مجمع علم وخزینهای اسرار است واین بنظر دیکراصلست پس جبرائیل کفت بخوان کفت من خواننده نیستم کفت (اقراء باسم ربك الذی خلق خلق الانسان من علق اقراء وربك الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان مالم یعلم) اکر شما از ارباب بصیرت هستی در تفرقهٔ کلام ماچیزها هست که بمعانی آنچه کفتیم دلالت میکند زیرا کلام ماازاشارت وتنبیه خالی نیست وبرای معرفتش احتمال تصریح کردن ندارد ودرکوشیدنی فهم اسرارش خطری دارد وواز کردن آن اسرار عزیز وقیمتدار است وخلقرا افهام کردن چیزی که ألفت اسرار بامسلکهایش ندارد خیلی زحمتست وبحرش انیقدر کودست وعمق داردکه اکثر جمهورها دراو غرق خواهد شد مکر خدا عز وجل امدادی بآنکس بکند (وهو یتولی الصالحین) وهدایت بخدا سبحانه وتعالی راجعست بآن طوری که دانستن اورا طلب مکن مکرازدر هدایت (ان علینا للهدی وان لنا للآخرة والاولی) واکر شما درزیرپرده بظلمات جسمیه ازمحجوبان وبقید های عادت ازمقیدان وازمتقلدان پدربودی واز انکسانی که طلب روشنی بنور یقین نکرده اند اکر از اینها هستی ابدا هیچ چیزی نمی دانی بغیر از نیکه لوحرا ازچوب وخامه را ازنی ودست را ازکوشت ورك وکاتب را ازجسم مصور میدانی پس دانستن انچه مااشارت کردیم طمع مدار زیرا شما از اهلش نیستی چونکه شما در مذهب کسانی هستی که سلوك کرده وبغلبهٔ

ظلمت اجسام محجوب شدند وبغیر از اجسام وتوابعش چیزی دیکر نفهمیدند ودر زیر سایهٔ جسمی که ابعاد ثلثه دارد ماندی آن هم طول وعرض وعمق است واینهاسی شعب مظلمه است آندم فائدهٔ نمی بخشد زیرا شما همه معلومات خودش در زیر حس حصر کردی وبغیر از ظاهری که در زیر کمیت ومقدار نمی آید وبمساحه وقطرها منقسم نخواهد شد آن عالم عالم واسعیست که همه اجسام در اوماند سایهٔ شخص می نماید وآن عالم عالم شریفست که امر وقدر ازان عالم نازل خواهد شد متنبه باش ای کسی که بظاهر صورت مغروری زیرا شما از خدا سبحانه وتعالی برغرور هستی توچرا بطرف اونرفتی وازظا هرتشبیه وجسمانی بازنکشتی ودو باونکردی تاکه درسایهٔ احسانش از عذاب خدا سبحانه وتعالی درامان باشی وقتی که از اعتقاد شما سؤال بکنند ازعذابش رهانمی یابی واز کرمی آتشش خلاص نمی شوی زیرا شما ملکوت خدا سبحانه وتعالی تعطیل کردی قدرت خدارا عز وجل عاجزنمودی وحکمت خدارا جاهل شدی وبا آیات خدا تفکر نکردی بلکه بیهوده پنداشتی وبغیب ایمان نیاوردی وبلکه احاطهٔ علمشرا تکذیب کردی وحقایق اشیارا باعلم ناقص خودت موافق دانستی (بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویله کذلك کذب الذین من قبلهم) تواز مبدع اجسام غافل وباجسام درحجاب ماندی مانند کسانی که اجسامرا دیدند وجود چیز دیکر که زائد ازوجود اجسامست ندیدند باوجود

اجسام باو ظاهر شده والوان واشكال باو تجلى نموده زيرا آنان
علم نوررا احاطه نكردند وتحقيق نمودندكه در اجسام از شدت
ظهورش اختفا كرده واز چشمهاى بينندكان بسبب لمعان انوارش
محتجب كشته وليكن اى مسكين ايا فرقى دربين نور ومظهرنور
وجسم مظهر در وقتىكه نور چشم نمى مانند عجبا در بنيشان فرقى
نمى كنند باوجود دران زمانىكه مبصرات در ظلمت مى‌ماند وظاهر
نمى شود آندم انكار وتكذيب دروسعتشان نيست وشما هم
چنين هستى درحق روح چه ميكويى روح عين جسمست وياخود
چيزيست غيرجسم وبرجسم زياده‌شده ومدبراوست غيرجسم جسم
نميشود واكر بكويى روح جسم است اما از جسم لطيف تر
و ديعه ايست درباطن آن جسم آنوقت تداخل اجسام لازم آيد
وبحلول حكم كردى وفائدهٔ فرقىكه درمابين روح وجسمى هست
ابطال نمودى وحديث صحيح راتكذيب كردى (ان الله خلق
الا رواح قبل الاجسام بالفى عام) اكرارواح اجسام باشد دراين
حديث چه فائدهٔ هست اثبات مدعاى شما موجب محال بودن
حديث و نقيض كلام پيغمبر صادق خواهدشد كانه كفته است
خدا اجسامرا پيش از دوهذا رسال اجسامرا خلق كرده است
چيزى پيش ازخلق بودن خودش خلق بشود محال ومتصور
نيست زيرا اكر نام اجسام ارواح باشد معناى حديث همين طور
ميشود كه اجسام پيش از اجسام خلق شد اين هم خلق بودن
چيزيستكه پيش از ذات خود خلق شده باشد اين نوع حرف

زدن هزیان وفسادی می آرد پس لازمست حدیثرا معنای مدرك وفائدهٔ معقول داشته باشد حاصل کلام اینست در بین ارواح واجسام فرقی هست روح بشهادت شرع معلومست که جسم نیست وقتی که جسم ازدو جوهر و یا ذیادتر ازدو جوهر که بیکدیکر پیوسته میشود ازان عبارت باشد روح غیر جسم میشود وقتی که هم چنین شد روح جوهر نیست وقتی که جوهر و جسم نشد عرض بودنش محالست زیرا عرض بی جسم وجوهر ممکن نیست پس بودن جسم وجوهر وعرض باطل شد و پس ازان ترکیب و بیکدیکر تماس کردن ومجاورت و اتصال و انفصال هم باطل شد واکر کفته شود درحیات بدن و صلت ودر مردن انفصالی میکند بوجهی که لایق این مقام باشد صحیح است بمعنی مواصلت تدبیر درحال حیات داردو مغارقهٔ تدبیر درحال ممات بسبب عدم مساعدهٔ آلاتست و باین معنی وقتی که جوهریت و جسمیت عرضیت نماند ببداهت عقلیه همه صفات اجسام وجواهر و اعراض ازان منتفی خواهدشد صفات اینها همین است بالا و پاین پیش و پس و برابر و راست و چپ و درچیزی و بطرف چیزی و بسرچیزی و درنزد چیزی بودن و حرکت وسکون وظهور وکمیت و مساحه ومقدار و کیفیت ودرمکانی بودنست وهراوصافی که برجواهر واجسام جاری میشود وقتی که برای ارواح ذکر شد درخصوص فهمیدن آن بتأویل و تصریف احتیاجی دارد.

(ای فریفتهٔ غرور) اثبات موجودی که حقیقی الوجود باشد

لازم شما است بنوعی که هر چه قابل ادراك از اجسام وجواهر و اعراض باشد ازهمهٔ اینها خارج و دروجود خود ثابت بودن لازمست پس ازان چه طور انکار میتوانی بکنی که ارواح چیزیست غیر جسم و زائد بر جسم و پس ازان اکرخودت را پس ازدیدن کور کردی و مکابره و انکار کردی و خود ترا بخشکی امتناع واستکبار و درتقلید هوا وهوس خشکی نمودی و بر پشت عناد واضرار سوارشدی آندم درحق شما عذرنمی ماند حجت شما بعذ رها وتخویف قطع کردی و نزدیك شد که شما از اهل آتش بشوی وقتی که نورنفس ازظاهر جسم مرتفع شد وبمرك تدبیرش نماند آندم تأویل آن چیزی که تکذیب کردی معلومت خواهدشد ماهمه را بیان و توضیح کردیم وزمانی می‌آیدکه چیزی را مشاهده میکنی ودرتسلیمش مسامحه ممکن نمی‌شود بلکه شما اورا ثابت میکنی بواسطهٔ اعتمادی که بتقلیدفلان ومتابعت جاهلان نمودی آنوقت (فقدجائت رسل ربنا بالحق)را بخوانم چه طور خداسبحانه وتعالی ازشما وازامثال شما بقول خودش خبرداد (هل ینظرون الا تأویله یوم یأتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قدجائت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعو النا او نرد فنعمل غیرالذی کنا نعمل الایه) من ازین میترسم که شما ازانکسانی باشی که نفسش درخسران مانده وقتی ازخواب بیدارشدی اختیار بدست شما است مردمان درخوابند وقتی مرك بیدار میشوند وقت بیداری تأویل رویا ظاهر میشود پس برای شما انچه ظاهرادر اعتقاد خودت تأویل

احسنت بضدانکه حساب کردی برای شما ظاهر میشور وآن خیالی که کردهٔ اورا کم کرده خواهی (وبدالهم من الله مالم یکونوا یحتسبون) (ستبدی لك الایام ما کنت جاهلا) ویاتیك باخبار مالم تزود) مرك برشما می‌خواند (لقد کنت فی غفلة من هـذا فکشفنا عنك غطـائك فبصرك الیوم حدید) اینرادر زمانی که مستی مرك بحق می‌آید آن حق که شمـا ازان اعراض می‌نمـابی وبتقلید میل میکنی همه رامی بینی (ونفخ فی الصور) صورشـا خیست بعدر نفسهای مخلوفات دران سوراخی هست عالمرادهشتی ازصدایش میکیرد هرنفس درسوراخی خودش اکرچه دهشتی نداشـته باشد آندم دهشتی میکیرد نفخ کنندهٔ اواسرافیل است روح یك صف وملائکه صف دیکر خـداوند درسـایهٔ ابری باملائکه می‌آید انیکه کفتم همه برای سرشما منکشف وتأویلش برای شما ظاهر میشود زیرا بکشف تأویلش موعود شدی وبرای مثل شمابی مستی مرك که ازان اعراض میکنی کشفش جا بز نخوا هدشد نفخ آن صور اولا برای دهشت کرفتن خلق اسـت پس ازان بنفخ دوم برای قیام خلقست ببنیدکه ازآنان حق چه اراده میکنند آن روز روز جمع شـدن همه کسیت اجزاء مخلوقات جمع میشـود خدا عزوجل خلقشـان میکنند بخلق دیکر بطوری که خدای تعالی وعد فرموده است همهٔ حشر برقدم آدم واولادآدم خواهدشد زیرآدم پدر همه بشراست وبرصورت وشکلش جمع وحشر میشوند وپاپدر ومادرشان هم جمـع میشوند (خلقکم

من نفس واحدة وخلق منها زوجها) این هردو آدم حوا دو
اصلی کلی هستند برای عالم انسانی (و بث منهما رجالا کثیر
ونساء) اولادشان جزء است انسان همه برآدم وحوا جمع
میشوند وبهرد ومتنسب خواهندشد اوکل بشریه ایست که بید
قدرت خمیرشده وآن کارا آدم ساخته وروح را باود میده وملائکها
صف صف باوسجده کرده (فسجد الملائکته کلهم اجمعون)
آدم درمقابلشان بوده زیرا آن روحی که ازعالم امرخداست نه آدم
بروح حادث است درانجا بغیر ازخدا چیزی دیگر قدیم نبود
نمی گویم که صفاتش قدیم نبود زیرا صفتش غیر او نیست تاازان
جدابکنم وصفات آن نیست تاکه تنها ذکرش بکنم و برایش ثابت
نکنم پس صفات نه عین ذاتست نه غیر ذات بحث این سبقت
کرد اینجا راهی باآن نداریم ودران زمان صفهای ملائکه جمع
شدندوروح وقتی جمع شدیك صف بودوجن که ازآتش مخلوقست
صف دیگر وشیاطین صف خارج ازجن وملائکه است
وعزازیل که ابلیس آدمست دربین خودشان تقدیم میکنند اوضد
آدم وهم قرین اواست ابلیس بذرك شیطانها است زیراعزازیل
بنسبت لشکرش در منزل آدم است بنسبت زریتش وقتی که آدم
پدر بشر واصلشان بود بمقدار فرزندو دخترآدم عزازیل
فرزندش هست بعدد بنی آدم وانانکه بولد آمد بعدد ملائکها
است که اعمال بند کانرامی نو بسند وآنان ملائکهٔ طرف راست
وچپ و پس است انیکه کفتم خیلی دورو دراز است

روز تأویلش که می آید کشف میشود و یل برای آنکسی که تا آن وقت دوام بکنند ومتنبه نشود طوبی وخوشی برای انکسی که پیش ازاندم متنبه بشود زیرا بغیر ازمرك بچیز دیکر تنبیه نخواهد شد مرك اعراض نفسست ازمشغولی صورت واجسام وبخدا سبحانه وتعالی روکردانید نسست وبهرطرفی که رو بکرداند دران طرف خدارا یافته میشود هرکسی بکدام طرفی رو بکرداند خدا دران جهست است (وذلك خیرللذین یریدون وجه الله واولئك هم المفلحون) یعنی وجه خدارا متوجه میشوند نه بر ویهای اولادشان وهرکسی ازخد اعراض بکنند بغیر خدا مشغول میشود وبحادث توجه ونظر دارد اینها ظلمت هستند و بعضشان بالای بعض هستند وهرکس رویش ازخداچه مقدار کردانیده است بقدر اعراضش کجی دارد اکر بمقدار چشم برهمزدن باشد مانند نیم نکاهیست واکر ازان ذیاد ترباشد مانند احول میشود واکر بپیچیدن اندك باشد قوتش همان قدرست واکر اعراض وادباری بکنند بمنزل بنده ایست که ازسیدش فرار کرده است این آنکس است که کتابش ازطرف پشت باومید هند وانکسیست که رویش بخداوند تعالی بکرداند ازنفس خودش اعراض بایدکرد وکسی ازنفس خودش اعراض بکنند معنی مرك درنزد اوحاصل میشود عدم التفات نفس بمحسوسات وصورتها وبنکاه کردن عالم ملکوت میشود این هم عبارت ازمرکست

وسلوك راه خدا سبحانه وتعالی ودر رجوع کردن بخدا ایفاء عهد خدا رابجا برساند واقرار بربوبیت ومفارقت اخلاق مزمومه بکنند وباخلاق حمیدهٔ که حقوق خدا است متصف باشد بخدا سبحانه وتعالی رجوع خواهد کرد وکسی که بخدا رجوع بکنند خدا سبحانه وتعالی اورا راضی میکنند وازوهم راضی میشود (یاایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیه) وکسی در دنیا بخداسبحانه وتعالی رجوع بکنند خدادر قیامت باوراجع میشود برجوع رضانه برجوع استکراه کردن مرك هم چنین است مرك دو نوع است یکی مرك طبیعی که باکراه نفس را از جسم کشید نست شبهه ندارد نفس خودش بیرون نمی شود مکر بقلاب وچنکالهای که تارکها پش ببرد وعلاقهٔ نفس باجسم زائل کردد این مرك مرك طبیعیست و دیکری مرك ارادیست آن هم برای جسم مسکین ترك نفس است واز عشق تنزه کردن واستغراق دروجه خدا واستعمالش درمصالح آخرت این مرك ارادیست پس ازان صاحبش اصلا نمی میرد زیرا ازمرك واز اذیتش ترسیدن بقدر محبتهای اوست وعذابش بمقدار تعلق نفس بشهوتها ست آن هم برلذتها دوام کرد نیست وعشق نفس غالبه ایست تاکه باستعانهٔ اوبمطلش برسد ومشتهیات دنیویه را اداکردنست وقتی که سبب المها نماندالم هم نمی ماند واثرش باقی نیست وقتی که الم نشد ترسیدن نمی شود وقتی که خوف نشد امنیت می شود وقتی که امنیت شد بشارت و کیف خوشی

پیداست وقتی که بشـارت باقیست نبده لقای خـدارا عزوجل دوست دارد (الاان اولیاءالله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون) کسی لقای خدارادوست داشته باشد خداهم ملاقات اومیخواهد آن‌مرد هرخوبیرا که برای اوحاضر مهیا کردند مشاهده میکنند وکسی مشـاهدهٔ آنچیزیکه برای اوحاضر کـرده اند بکنند آن‌مرد شهید است ولی شهید مرده نیست شهادتیکه بجهاد نفس وکشتنش ازحظوظات نفسانیه میسر باشـد درنزد خدا سبحانه وتعالی مرتبه اش بلندترازان شهادتیستکه ازمحاربهٔ کافرانی که بشمشیر کشیدن حاصل ومیسر میشود (رجعنا من‌الجهادالاصغر الی‌الجهادالاکبر) این جهاد اکبرخطر ناکست کم کسی هست در این خصوص نیتش از خطر سـلامتی یابد آنکسی که خطری داشـته باشـد شهادترا یقین نمیکنند ودر کمان می‌ماند واکر کسی بمرتبهٔ که کفتیم برسد بی‌شبهه او بر یقین خواهد شد مرك ارادی باعث ثواب ومرك طبیعی مقتضی عفو نیست کسی بمرك ارادی بمیرد پیش ازمرك طبیعی هشیار میشـود وکسی‌که هشیار شـد بی تأویل همه رامی بیند ورؤیای صـادقه جزئیسـت ازچهل وشش جزئهای نبوت وکسی‌که رؤیای صادقه را ببیند ومی‌کوید (لوکشف‌الغطـاء ماازددت یقینـا) اکر پرده را بردارند یقین مرا زیاده نخواهد شد وبکشتن نفس و باحیا کـردن دلهای خودتان یقین را ازخدا سبحانه وتعـالی طلب بکنید تاکه بجنت فردوس اکبر وبملك بزرك خواهد رسید

(بسم الله الرحمن الرحيم) اللهم اجعلنا ممن ركبت على جوارحهم من المراقبة غلاظ القيود واقت على سدائرهم من المشاهدة دقائق الشهود فهجم عليهم انس الرقيب مع القيام والقعود فنكسوا رؤسهم مع الخجل وجباههم للسجود وفرشوا لفرط ذلهم على بابك نواعم الخدود فاعطيتهم برحمتك غاية المقصود صل على محمد وعلى آل محمد وسلم اللهم ارزقنا طول الصحبة ودوام الخدمة وحفظ الحرمة ولزوم المراقبه وانس الطاعة وحلاوة المناجاه ولذت المغفرة وصدق الجنان وحقيقة التوكل وصفاء الود ووفاء العهد واعتقاد الوصل وتجنب الزلل وبلوغ الامل وحسن الخاتمة بصالح العمل صل على محمد خير البشر وسلم اللهم يامن اجدى محبة فى مجار الدم من المشتاقين وقهر سطوات الشك بحسن اليقين اثبتنا اللهم فى ديوان الصديقين واسلك بنا مسلك اولى العزم من المرسلين حتى تصلح بواطننا من لطائف المؤانسة ونفوذ بالغنائم من تحف المجالسه والبسنا اللهم جلباب الورع الجسيم واعذنا من البدع والضلال الاليم فقد سلمناك بصدق الحاجة والاعتذار والاقلاع عن الخطايا بالاستغفار امرتنا اللهم بالسؤال فقد جائتك قلوبنا بالافتقار ونظرت اليك مقل الاسرار بسلطان الاقتدار وجنبنا اللهم الاصرار من فتون الاسرار حتى تسلك بنا سبل اولى العزم من الاخيار وصلى على محمد وعلى ال محمد الاطهار وسلم اللهم يامن حمل اوليائه على النجب السباق ورفعهم باجنحة الزفير و الاشتياق واجلسهم على بساط الرهبته وحسن الاخلاق واهطل على لممهم سحب الاماق وشعشع انوار شموس المعرفة

فى قلوبهم كبرق الشمس عند الاشراق وكشف عن عيونهم حنادس
الظلم واجلسهم بين يديه بتفريد القلوب واتصال العزم والطمانينه
وسمو الهم صل على محمد وعلى آل محمد سيد سادات البشر وسلم
اللهم ارخص علينا مايقربنا اليك واغل علينا مايباعدنا عنك
واغننا بالافتقار اليك ولاتفقرنا بالاستغناء عنك بكرمك اخلص
اعمالنا نتوكل عليك وبمعونتك اجعلنا نستعين بك اللهم بجاه اهل
الجاه وبمحل اصحاب المحل وبحرمة اصحاب الحرمه وبمن قلت
فى حقه الم نشرح لك صدرك) اللهم اشرح صدورنا بالهداية
والايمان كما شرحت صدره ويسر امورنا كما يسرت امره يسر لنا
من طاعتك طريقا سهل ولاتواخذنا على العزة والغفلة استعملنا
فى ايام المهلة بمايقربنا اليك ويرضيك منا صل على محمد وعلى آل
محمد وصحبه وسلم اللهم اطلق السنتنا بذكرك وقيد قلوبنا عماسواك
وروح ارواحنا بنسيم قربك واملاء اسرارنا بمحبتك واطو ضمائرنا
بنية الخير للعباد والف انفسنا بعلمك واملأ صدورنا بتعظيمك
وحيز كليتنا الى جنابك وحسن اسرارنا معك واجعلنا من يأخذ
ماصفا ويدع الكدر ويعرف قدر العافية ويشكر عليها ويرضى بك
كفيلا لتكون له وكيلا ووفقنا لتعظيم عظمتك وارزقنا لذه النظر
الى وجهك الكريم تباركت وتعاليت ياذا الجلال والاكرام يا الاله
الا انت سبحانك لااله الا انت وحدك لاشريك لك وان محمدا عبدك
ورسولك اللهم انى اسئلك باحدية ذاتك ووحدانيته اسمائك
وفردانيته صفاتك ان تؤتينا سطوة من جلالك وبسطة من جمالك

ونشطة من كمالك حتى يتسع فيك وجودنا ويجتمع عليك سهودنا ونطلع على شـواهدنا فى مشهودنا اطلع اللهم فى ليل كوننا شمس معرفتك ونور افق عيننا ببيـان حكمتك وزين سماء زينتنا بنجوم محبتك واستهلك افعالنا فى فعلك واستغرق تقصيرنا فى طولك واستحض ارادتنا فى ارادتك واجعلنـا اللهم لك عبيدا فى كل مقـام قائمين بعبودتيـك متفرغين لالوهتيك مشغولين بربوبيتك لانخشى فيك ملاما ولاندع علينا غراما ارضنا اللهم بمـا ترضى والطف بنا فيما ينزل من القضاء واجعلنا لماينزل من الرحمة من سمائك ارضا واغننا فى محبتك كلا وبعضـا صحح اللهم فيك مرامنا ولاتجعل فى غيرك اهتمامنـا واذهب من الشرما خلفنا وامامنا نسئلك اللهم بمكنون هذه السرائر ليس الاهو يخطر فى الضمائر صل على سيد السادات ومراد الارادات حبيبـك المكرم ونبيك المعظم محمد النبى الامى والرسول العربى وعلى آله وصحبه وسلم اللهم انى اسئلك بالالف المعطوف وبالنقطة التى هى مبتداء الحروف بباء الهاء بتاء التأليف بثاء الثناء بجيم الجلاله بحاء الحياة بخاء الخوف بدال الدلاله بذال الذكر براء الربوبية بزاء الزلفى بسين السنا بشين الشكر بصاد الصفا بضاد الضمير بطاء الطـاعة بظاء الظلمه بعين العناية بغين الغنا بفـاء الوفا بقاف القـدرة بكاف الكفاية بلام اللطف بميم الامر بنون النهى بهاء الالوهية بواو الولا بيـاء اليقين بالف لام لااله الاانت وحـدك لاشريك لك وان محمداً عبدك ورسولك الفاشى فى الخلق حمدك الباسط بالجود يدك لاتضاء فى حكمك ولاتنازع فى سلطانك وملكك

وامرك تملك من الانام ماتشــاء ولا يملكون منك الا ما تريد اللهم اسئلك واتوجه اليك بجاه نبيك محمد صلى الله عليه وسلم واسئلك اللهم باسمائك الحسـنى وباسمك العظيم الاعظم الذى دعوتك به ان تصلى على النبى الامى محمد صلى الله عليه وسـلم وعلى آله واصحابه الطيبين الطاهرين وعلى جميع الانبياء والمرسلين والاولياء والصالحين والحمد لله رب العالمين

ک. ن. ز. - تتح

۲۹۷۶۴ ف

کیلانی زاده کریم محمد شیب الدین

ترجمه حکم رفاعیه